



پرسش ها و پاسخ های قرآنی (شمیم مهر) جلد 2

مشخصات کتاب

عنوان و نام پدیدآور : شمیم مهر/ جمعی از پژوهشگران؛ زیر نظر محمدعلی رضایی اصفهانی؛ [تهیه کننده] مرکز تحقیقات قرآن کریم المهدی.

مشخصات نشر : قم: پژوهش های تفسیر و علوم قرآن، 1384.

مشخصات ظاهری : 196ص.

فروست : پرسشهای قرآنی جوانان؛ 2.

شابک : 10000 ریال ؛ 15000ریال (چاپ دوم)

وضعیت فهرست نویسی : برون سپاری.

یادداشت : چاپ دوم: 1385.

موضوع : قرآن -- پرسش ها و پاسخ ها

شناسه افزوده : رضایی اصفهانی، محمدعلی، 1341 -

شناسه افزوده : مرکز تحقیقات قرآن کریم المهدی (عج)

رده بندی کنگره : BP65/2/ش8 1384

رده بندی دیویی : 297/176

شماره کتابشناسی ملی : 1078329

ص: 1

اشاره

درآمد:

پرسش و پرسشگری زمینه ساز رشد دانش و دانشمندان است و در میان پرسش های مردم، پرسیدن جوانان و پاسخ شنیدن از قرآن، جایگاه ویژه ای دارد. چون پرسشگر دلی آماده و ذهنی تشنه دارد و قرآن جامی از جانب حق است که تشنگان حقیقت را سیراب می کند. آری چند گاهی است که توفیق یاری شده که واسطه این فیض الهی باشیم.

در سال 1383 شمسی برای پاسخ گویی به پرسش های قرآنی توسط گروه قرآن رادیو معارف دعوت شدیم. مقدمات کار فراهم شد و پرسش های قرآنی از تمام نقاط کشور می رسید و ما پرسش ها را بر قرآن و تفاسیر عرضه می کردیم و هفته ای یک جلسه به بررسی و پاسخ آنها می پرداختیم و دوستان عزیز رادیو معارف بویژه حجهٔ الاسلام والمسلمین لطفی، با لطف و ادب، کار را پی گیری می کردند و جناب آقای میرزایی و طباطبایی با تلاش و دقت مطالب را آماده سازی و پخش می کردند، در این کار جمعی از پژوهشگران مرکز تحقیقات قرآن کریم المهدی ما را یاری نمودند.

زبان بنده قاصر است که از این دوستان و عزیزان فاضل و ارجمند تشکر کنم و مطمئن هستم قرآن کریم، دل و راه آنان را روشن و صاحب قرآن به

ص:11

عمرشان برکت می دهد، و از امام عصر(عج) می خواهم که همانگونه که لطف کردند و راه را گشودند، ما و این عزیزان و این نوشتار و خوانندگان محترم را مورد لطف و دعای خیر خویش قرار دهند. انشاء اللّه.

از خوانندگان عزیز تقاضا داریم که پس از مطالعه ی این نوشتار، ما را مورد لطف قرارداده و راهنمایی کنند و اگر جوانان عزیز پرسش های قرآنی دارند، به آدرس ما بفرستند. (1)

با سپاس

محمدعلی رضائی اصفهانی

قم - 84/3/24

ص:12

1- (1) . آدرس: قم، خیابان معلم، معلم 9، جنب هتل یثرب، کوچه شهید محمدحسن احمدی، کوی نور، پلاک 91 تلفن، پیام گیر، نمابر: 7739002 - 0251 ص . پ: 416 - 37185 - قم Email: quran quransc.com info quransc.com WWW.quransc.com

فصل اول: انسان و آفرینش

اشاره

ص:13

پرسش:

هدف آفرینش جهان و انسان از دیدگاه قرآن چیست ؟

پرسش اول: آیا جهان هدفی دارد و یا بی هدف است ؟

پاسخ:

از آیات قرآن کریم بر می آید که جهان هدف دارد، حتی قرآن کریم در آیات 21 و 22 سوره ی بقره می فرماید:

«ای مردم پروردگارتان را بپرستید کسی که شما و کسانی را که قبل از شما بودند آفرید (که زمینه ای شود) تا شاید شما با تقوی شوید» (1)

و در ادامه می فرماید:

«پروردگار شما کسی است که زمین را برای شما گسترده قرار داد و آسمان را بنا کرد» (2)

می فرماید: «جعل لکم» یعنی خلقت جهان برای انسان است در حقیقت انسان گل سرسبد جهان هستی است و هدف از خلقت هستی و نعمت های جهان و آنچه در آسمان و زمین است برای انسان بودن است، کل جهان را مسخر انسان قرار داده، ماه، زمین، خورشید و ... همه در خدمت بشر می باشد.

ص:15

1- (1) . بقره / 21. «يَاأَ يُّهَا النَّاسُ اعْبُدُوا رَبَّكُمُ الَّذِی خَلَقَكُمْ وَالَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ»
2- (2) . بقره / 22. «الَّذِی جَعَلَ لَكُمُ الْأَرْضَ فِرَاشاً وَالسَّمَاءَ بِنَاءً وَأَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً»

پرسش دوم: حال این پرسش مطرح می شود که اگر کل جهان برای بشر است و هدف آفرینش آنها، این است که به انسان خدمت کنند، پس هدف انسان چیست؟ یا چرا خداوند انسان را آفرید؟

در آیات متعددی از قرآن پاسخش به صورت های مختلف بیان شده، از این رو برای رسیدن به پاسخ نهایی لازم است آیات مختلف را مطرح کنیم و در پایان جمع بندی و نتیجه گیری نماییم:

1. در سوره ی ذاریات هدف خلقت را «عبادت» معرفی می کند و می فرماید:

«وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ»؛ (1) «جن و انسان را نیافریدیم مگر برای اینکه عبادت کنند.»

پس هدف خلقت عبادت است البته به معنای وسیع آن یعنی تسلیم خدا بودن و بندگی او را انجام دادن که نماز و روزه و ... مظاهری از آن می باشد، خدمت به خلق دانش اندوزی و هر گونه کمال جوئی و کمال خواهی و در راه خدا تلاش کردن، می تواند به نوعی عبادت باشد.

مفسرین ذیل این آیه ی شریفه از امام صادق(علیه السلام) حکایت کرده اند: که خدای بزرگ انسان ها را نیافرید مگر برای معرفت. (2)

در حقیقت معرفت مقدمه ای برای عبادت است.

2. در سوره ی هود می فرماید:

«مردم همواره در حال اختلاف و کشمکش هستند مگر کسی را که پروردگارت رحم کند و برای همین (پذیرش رحمت) آنها را آفرید!» (3)

ص:16

1- (1) . ذاریات / 56
2- (2) . در روایت آمده: لیعبدون ای لیعرفون! یعنی خداوند انسان ها را آفرید تا او را بشناسند و هنگامی که او را شناختند او را بندگی و عبادت کنند و از بندگی غیر او بی نیاز شوند
3- (3) . هود / 119. «إِلَّا مَن رَحِمَ رَبُّکَ وَلِذلِکَ خَلَقَهُمْ»

برخی از این آیه استفاده کرده اند که هدف خلقت «وحدت» است.

برخی دیگر از مفسرین گفته اند: هدف خلقت «رحمت» است.

البته منافاتی هم ندارد چون در حقیقت «وحدت» جامعه نوعی «رحمت» الهی است ولی آن چیزی که با سیاق آیه سازگارتر است همان بحث «رحمت» است؛ یعنی خداوند می خواهد رحمتش را به مردم برساند و به تعبیر دیگر خداوند مردم را آفرید تا جلوه ای از رحمت او باشند و رحمت او را تجلی دهند.

3. در برخی دیگر از آیات هدف خلقت انسان «آزمایش» معرفی می شود و می فرماید:

«خداوند مرگ و حیات را آفرید به خاطر اینکه ببیند شما کدام یک نیکوتر عمل می کنید.» (1)

نکته ی جالب اینکه نمی فرماید: «أکثر عملا» نمی خواهیم ببینیم چه کسی بیشتر عبادت انجام می دهد، بلکه می خواهیم ببینیم چه کسی بهتر عمل می کند «أحسن عملا» نه «أکثر عملا». البته «عمل بهتر» با «کثرت عمل» منافاتی ندارد.

بنابر این آیه یکی از اهداف آفرینش انسان ها، «آزمایش» است که کیفیت عمل افراد معلوم شود.

4. در آیه ی ششم سوره ی انشقاق هدف خلقت انسان را ملاقات پروردگار معرفی می کند و می فرماید:

«یَاأَیُّهَا الْإِنسَانُ إِنَّکَ کَادِحٌ إِلَی رَبِّکَ کَدْحاً فَمُلاَقِیهِ»؛ «ای انسان تو تلاش می کنی در راه پروردگارت، آن هم تلاش فراوانی تا اینکه او را ملاقات کنی» (2)

ص:17

1- (1) . مُلک / 2. «الَّذِی خَلَقَ الْمَوْتَ وَالْحَیَاةَ لِیَبْلُوَکُمْ أَیُّکُمْ أَحْسَنُ عَمَلاً»
2- (2) . این که «ملاقات»چیست؟ بحث مفصلی دارد که در این مجال نمی گنجد که آیا مقصود ملاقات روز قیامت است، یا ملاقات شهودی و

دیدن خدا با چشم دل است.

5. در برخی دیگر از آیات قرآن هدف خلقت را «علم» معرفی می کند و می فرماید:

«خداوند آسمان های هفتگانه و زمین ها را همانند آنها آفرید و امر را در بین آنها جاری کرد به خاطر اینکه بدانید که خداوند بر همه چیز تواناست» (1)

در این آیه می فرماید: ما عالَم را آفریدیم. تا شما به قدرت خدا پی ببرید در حقیقت علم، معرفت و دانش انسان، هدف خلقت است. (2)

و آن هم علم به قدرت و علم به صفات خدا می باشد.

6. در برخی دیگر از آیات هدف خلقت و به تعبیر بهتر، نهایت، غایت و مقصدی که انسان به سوی آن در حرکت است را «خدا» معرفی می کند «إِنَّا لِلّهِ وإِنّا إِلَيهِ رَاجِعُونَ» (3) ما از خدائیم و به سوی خدا (حرکت می کنیم و) و باز می گردیم و در آیه دیگر می فرماید:

«آیا می پندارید که شما را بیهوده و بدون هدف آفریدیم و شما به سوی ما بازگشت داده نمی شوید و برگشت نمی کنید.» (4)

1- (1) . طلاق / 12. «اللَّهُ الَّذِی خَلَقَ سَبْعَ سَماوَاتٍ وَمِنَ الْأَرْضِ مِثْلَهُنَّ يَتَنَزَّلُ الْأَمْرُ بَيْنَهُنَّ لِتَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَیءٍ قَدِيرٌ»
2- (2) . همان چیزی را که امام(علیه السلام) در آن روایتی که گذشت اشاره فرمود. (لیعبدون لیعرفون)
3- (3) . بقره / 156
4- (4) . مومنون / 115. «أَفَحَسِبْتُمْ أَنَّمَا خَلَقْنَاكُمْ عَبَثاً وَأَنَّكُمْ إِلَيْنَا لاَ تُرْجَعُونَ»

در حقیقت این آیه هدف نهائی خلقت انسان را «بازگشت به سوی خدا» معرفی می کند و این هم می تواند یکی از اهداف آفرینش باشد.

جمع بندی و نتیجه گیری:

قرآن کریم می فرماید: «هدف آفرینش انسان» علم - رحمت - ملاقات - آزمایش - پرستش و بازگشت به سوی خدا می باشد.

حال باید دید کدام یک از موارد فوق اصلی است و کدام یک فرعی می باشد.

مفسرین در اینجا احتمالات متعددی داده اند ولی به نظر می رسد «ملاقات با خداوند» و «به سوی خدا رفتن» اصل باشد زیرا خود خداوند تبارک و تعالی به عنوان هدف عالی خلقت انسان و هدف نهائی کمال انسان، مطرح است.

انسان به سوی او حرکت می کند و به عنوان مقدمه ای برای این حرکت به انسان «علم» داده می شود؛ و در این مسیر «آزمایش» می شود؛ وقتی در آزمایش ها موفق شد و به «پرستش» پروردگار نائل آمد «رحمت الهی» بر او نازل می شود و به «کمال نهائی» که خداوند تبارک و تعالی و ملاقات اوست خواهد رسید.

بنابراین می توان گفت: که این اهداف در طول همدیگر هستند، به عبارت دیگر هر کدام مقدمه ای است برای تحقق دیگری، و می تواند همراه همدیگر نیز مطرح بشود.

و گاهی هر کدام در مراحلی، مقدمه ی یکدیگر واقع می شود تا انسان به هدف نهایی یعنی «ملاقات پروردگار» نائل شود.

ص:19

پرسش:

اگر هدف از آفرینش انسان عبادت (1) است، خدا چه نیازی به عبادت ما دارد؟

پاسخ:

خداوند تبارک و تعالی، غنی بالذات است و نیاز به چیزی بیرون از ذات خودش ندارد تا او را هدف و مقصد خودش قرار دهد، یا به تعبیر دیگر کمالی بیرون از ذات خدا نیست تا خدا بخواهد آن کمال را بدست بیاورد.

بنابراین لازم است بین، هدف فاعل و هدف فعل فرق بگذاریم، به عنوان مثال: باغبانی که گلی یا درخت میوه ای را می کارد می خواهد از زیبایی و میوه های آن استفاده کند این هدف فاعل است؛ اما خود آن فعل، یعنی خود آن گل یا درختی که کاشته شده یک غایت، هدف و کمالی دارد که باید به آن کمال برسد؛ وقتی می گوئیم هدف خدا، مقصودمان هدف فاعل نیست، زیرا خداوند اصلاً نیازی ندارد تا هدفی داشته باشد، پس مقصود هدف و غایت فعل است؛ به عبارت دیگر

من نکردم خلق تا سودی کنم بلکه تا بر بندگان جودی کنم

1- (1) . وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالإِنسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ. (ذاريات / 56)

پس هدف خدا، به معنای هدف فعل است نه به معنای هدف فاعل یعنی آن سود و آن کمال، به خود انسان بر می گردد، و در حقیقت، هدف، کمال انسان است که بوسیله ی عبادت، حاصل می شود.

البته متکلمین و فلاسفه نیز پاسخی داده اند که در اینجا فقط به آن اشاره می کنیم و آن اینکه خداوند تبارک و تعالی، علت العلل است و فیاض محض است، لذا می خواهد جلوه ای از این فیاضیت خودش را در جهان به نمایش بگذارد و آن مخلوقاتی است که خدا ایجاد می کند، و در حقیقت جهان، جلوه ی خالق خودش است. بنابراین در اینجا بحث مفصلی مطرح است به نام عشق به مخلوق خود، و عشق به موجودات، حال این «عشق» به چه معناست؟ ! این فیاضیت به چه معناست؟ ! از بحث قرآنی خارج می شود، و مجال خود را می طلبد.

پرسش: در ادامه ی بحث قبل این پرسش نیز مطرح می شود که اگر هدف فقط پرستش بود، خداوند که موجودات دیگری مانند فرشتگان عبادتگر را آفریده بود، چرا دیگر انسان فتنه گر و سرکش خلق شد؟

پاسخ: این پرسش در حقیقت براساس دو پیش فرض شکل گرفته به این ترتیب که «هدف آفرینش فقط پرستش بوده» و دیگر اینکه «این هدف هم خارج از ذات خدا، وجود داشته باشد». به عنوان مثال: فرض شده که خدا کسی است که نیاز به پرستش دیگران دارد حال که نیاز به پرستش دیگران دارد باید دید چه کسی بهتر پرستش می کند؟ فرشتگان یا انسان ها؟ !

ص:21

در پاسخ های قبلی پیش فرض های این پرسش را از اصل باطل کردیم و گفتیم: هدف آفرینش انسان تنها پرستش نبوده و از طرفی اصلاً هدفی خارج از ذات خدا و نیاز به پرستش وجود ندارد. و بیان شد که خداوند غنی بالذات است و هیچ کمبودی ندارد که بخواهد با پرستش جبران کند و این انسان است که برای تکاملش نیاز به بندگی و پرستش خدا دارد.

اما در مورد علت اینکه چرا خداوند موجودات مختلفی آفرید، چرا برخی را به صورت فرشته و بعضی را به صورت انسان آفریده است؟ باید گفت: ظرفیت های این موجودات متفاوت است، مثلاً، ظریفت انسان ها این است که می توانند به مقام انسان کامل برسند، می توانند به جائی برسند که جلوه ی حضرت حق بشوند، و به صورت آگاهانه و با اختیار و آزادی که دارند، می توانند مراحل تکامل و کمال را بپیمایند ومظهر اسماء خداوند بشوند. و عبادت آزادانه و شخص مختار، با عبادتی که فرشته انجام می دهد که اختیار سرپیچی ندارد این دو قابل مقایسه نیست.

چنانچه حکایت شده پیامبر فرمودند: «ضربه ی شمشیر امیرالمؤمنین(علیه السلام) در روز خندق از عبادت جن و انس برتر است.» علت چیست؟! به خاطر اینکه این عبادت، عبادت آزادانه و عبادت با اختیار و آگاهانه است؛ در حالی که فرشته اگر عبادت می کند در حقیقت، از این آزادی برخوردار نیست، زیرا قوه ی شهوت و غضب ندارد، راه های انحرافی به رویش بسته است یک راه بیشتر ندارد، و آن عبادت خدا و اطاعت از پروردگار است. و عصمتش هم از اینجا ناشی می شود و تفاوت عصمت فرشته با عصمت پیامبران نیز، در همین

جاست که پیامبر، با توجه به اینکه مثلاً قوه ی شهوت و غضب دارد و می تواند راه انحرافی برود، ولی با اختیار نمی رود.

بنابراین هر چند برخی از انسان ها ممکن است خونریزی کنند و همچنین آلوده به گناه شوند و افرادی مثل صدام و هیتلر در انسان ها پیدا شود، ولی آن گل های سرسبدی که در این اجتماع انسانی پیدا می شوند، انسان های کاملی مانند پیامبران و امیرالمؤمنین علی(علیه السلام) و امثال آنها یک لحظه عبادتشان، گاهی از عبادت تمام فرشتگان برتر است.

پس چنین نیست که خدا:

اولاً: نیازی به پرستش فرشتگان یا غیر فرشتگان داشته باشد تا بگوییم: حالا کدام یک بهتر پرستش می کنند، او را بیافریند.

ثانیاً: سرکشی برخی از افراد، دلیل نمی شود که ما بتوانیم آن انسان های کامل، و عبادت های آنها را با دیگران حتی با فرشتگان مقایسه کنیم.

ص:23

پرسش:

منظور از عهد در آیه«الم اعهد الیکم یا بنی آدم» چیست ؟

در آیه «أَلَمْ أَعْهَدْ إِلَيْكُمْ يَا بَنِى آدَمَ» (1) مقصود از عهد چه عهدی است؟

پاسخ:

قرآن کریم می فرماید:

«أَلَمْ أَعْهَدْ إِلَيْكُمْ يَا بَنِى آدَمَ أَن لاَّ تَعْبُدُوا الشَّيْطَانَ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُّبِينٌ»؛ «ای فرزندان آدم ! آیا با شما پیمان نبستم که شیطان را نپرستید (و از شیطان اطاعت نکنید) که او برای شما دشمن آشکاری است.»

این عهدی که قرآن کریم از آن یاد کرده است که خداوند با بنی آدم عهد کرد که از شیطان اطاعت نکند، چه عهدی است؟ و در کجا چنین عهد و پیمانی با انسان ها بسته شده است؟ مفسران قرآن در مورد این عهد سه تفسیر ارائه کرده اند:

1. برخی گفته اند: مقصود همان «ایمان الهی» از طریق «عقل» است یعنی خداوند با عقلی که به انسان داد، یک نوع عهد غیررسمی با انسان بسته، که

1- (1) . یس / 60

انسان می تواند با عقلش درک کند توحید خوب است پیروی از شیطان بد است، و این عقل، او را از پیروی شیطان منع می کند، پس در حقیقت همان گواهی عقل بر توحید و منع عقل از پیروی و عبادت شیطان، خود نوعی پیمان غیررسمی خدا، با بشر است.

2. برخی تفسیر کرده اند که این عهد، همان «ایمان فطری» بشر با خدا می باشد، که انسان را خدا فطرتاً طوری آفریده که خدا جوست و توحیدگراست و از اطاعت و پرستش غیرخدا دوری می کند. در حقیقت این عهد و پیمان نانوشته بین انسان و خدا موجود است، که در سرشت انسان قرار گرفته که توحیدگرا باشد و از پرستش و اطاعت غیرخدا دوری کند.

3. بعضی نیز گفته اند: مقصود «پیمان» الهی از طریق «پیامبران الهی و کتاب های الهی» است، همین که پیامبر اسلام(صلی الله علیه و آله) به انسان ها گفت: «از شیطان اطاعت نکنید.» و در قرآن به این مسئله پرداخته شد، و در کتاب های آسمانی دیگر هم به این مطلب اشاره شده، این نوعی پیمان بین خدا و انسان است؛ که انسان ها حق ندارند غیر از خدا را بپرستند و این در حقیقت پیمانی بین صاحب قرآن و انسان هاست ولی نه به صورت پیمان های رسمی بشری، بلکه نوعی از پیمان می باشد.

البته می تواند یک آیه ی قرآن چند معنا داشته باشد، بنابراین مانعی ندارد که عهدی که در آیه آمده هم «پیمان عقلی» هم «پیمان فطری»، و هم «پیمان از طریق پیامبران و کتاب های آسمانی»، مراد باشد.

ص:25

پرسش:

مقصود از «آفرینش زوجها از جنس خود انسان»چیست ؟

اینکه قرآن می فرماید «ما از جنس خودتان زوج هایی برای شما آفریدیم» آیا به این صورت است که هر زنی از خمیر مایه ی شوهر خود آفریده شده و اگر او راه خلاف یا صحیحی انتخاب کرد، آن هم از او تبعیت می کند، یا معنای آیه چیز دیگری است؟

پاسخ:

این مطلب در دو آیه ی قرآن آمده یکی آیه ی اول سوره ی «نساء» که می فرماید:

«خَلَقَكُم مِن نَفْسٍ وَاحِدَةٍ وَخَلَقَ مِنْهَا زَوْجَهَا»؛ «شما را از یک تن آفرید و همسر او را (نیز) از جنس او آفرید.»

همچنین در سوره ی روم آیه ی 21 می فرماید:

«از آیات و نشانه های الهی این است که از جنس خودتان، ازواج و همسرانی آفرید، تا در کنار آنها آرامش بگیرید، و به سکون برسید.»

این آیات ناظر به این است که آفرینش همسر انسان، از جنس «انسان» است یعنی از جنس «فرشته» یا «جن» نمی باشد اگر خداوند برای زن، مردی آفرید یا برای مرد، زنی آفرید اینها همجنس همدیگر می باشند.

ص:26

در حقیقت یک بحث «کلی» است نه یک بحث «مصداقی»، به عبارت دیگر این آیه ناظر به این مطلب نیست که هر زنی از جنس شوهر خودش است، و تک تک افراد را شامل نمی شود، بلکه «کلیٍ» انسان را می گوید، که جنس شما و همسرانتان یکی است و همه انسانید اما نمی خواهد بگوید که هر زنی از جنس شوهر خاص خودش است و همه ی صفات او را هم دارد.

و چنین نیست که اگر او راه خلاف رفت، این هم همان راه را برود. آری چنین دلالتی از آیه استفاده نمی شود.

پس اگر شخصی راه خطایی برگزید همسرش می تواند راه او را انتخاب نکند زیرا این یک عمل اختیاری است و حتی می تواند همسر خود را نهی از منکر کند و راه خودش را از او جدا نماید. پس آیه به این معنا نیست که افراد از خمیر مایه ی همسرشان می باشند و چه بسیار زنانی که در طول تاریخ بر خلاف راه شوهرانشان رفتند.

مثال: آسیه زن فرعون که قرآن از او تمجید می کند، مؤمن شد و راه کفر و طغیان شوهرش را نپیمود و همچنین همسر برخی پیامبران که راه باطل را در پیش گرفتند و با شوهر خود مخالفت کردند و قرآن آنها را یادآوری کرده است.

بنابراین انسان اختیار دارد، و می تواند از قبل با چنین شخصی ازدواج نکند؛

یا اینکه اگر ازدواج کرد او را نهی از منکر نماید؛

یا اگر به مراتبی رسید که هیچ راهی برای اصلاح نبود از او جدا شود.

از این رو می بینیم که اجباری در چنین مواردی وجود ندارد.

ص:27

پرسش:

چرا در سوره ی «الرحمن» تعلیم قرآن قبل از آفرینش انسان آمده است ؟

پاسخ:

در آیات اول سوره ی الرحمن می فرماید:

«الرَّحْمنُ (1) عَلَّمَ الْقُرْآنَ خَلَقَ الْإِنسَانَ عَلَّمَهُ الْبَيَانَ»؛ «خداوند گسترده مهر» به انسان آموزش قرآن داد و انسان را آفرید به او بیان آموخت.»

باید به طور طبیعی می فرمود: خدا انسان را خلق کرد بعد به او بیان را آموزش داد و بعد قرآن را به او آموخت. ولی در اینجا ترتیب طبیعی به هم خورده؛ که در این باره مفسرین می گویند:

علت به هم خوردن ترتیب طبیعی این آیات این است که خداوند می خواسته عظمت آموزش قرآن را یادآوری کند که اینقدر مهم است که قبل از نعمت خلقت انسان به آن اشاره شده است.

ص:28

1- (1) . «الرحمن» یکی از نام های نیک الهی است، و دلالت بر رحمت عام خداوند می کند، و نام خاص خداوند است. لذا نام «رحمن» برای افراد به کار نمی رود و معمولاً «عبدالرحمن» می گذارند.

آری ارزش انسان به تعلیم قرآن است، و به عبارت دیگر ارزش انسان به ارتباط او با وحی بستگی دارد.

و می دانیم که قرآن هم از جهت اصل آموزش و تعلیم و تربیت مهم است، و هم از جهت محتوا، و بدیهی است که آموزش قرآن، مقدمه ی معرفت به قرآن و عمل به محتوای آن است.

یادآوری: قابل توجه است که در این آیات «عطف ترتیبی» نیامده چنانچه برخی پنداشته اند، و نفرموده، «علم القرآن فخلق الانسان» یا «وخلق الانسان» تا ترتیب را برساند و تقدم و تأخری را ثابت کند؛ بلکه چینش این جملات، به خاطر اهمیت قرآن، مقدم و موخر شده، و شاید خداوند ترتیبی خاص را اراده نکرده باشد.

ص:29

پرسش:

اینکه می فرماید «علمه البیان»؛ «خداوند بیان را به انسان آموخت» مقصود از «بیان» چیست؟

پاسخ:

واژه «بیان» یک مفهوم گسترده ای دارد که گاهی همین «سخن گفتن» از آن اراده می شود. ولی اینجا مقصود عام است یعنی به انسان «سخن گفتن» و انواع «استدلالات عقلی و منطقی» آموخت.

آری یکی از موارد آن معنای عام، «سخن گفتن» است و البته می دانیم که سخن گفتن یکی از پیچیده ترین و مهم ترین نعمت های الهی است که بسیاری از علوم بشر از همین طریق نقل و انتقال و رشد می یابد و همچنین خود لغات و دستگاه های صوتی و نیز زبان هایی که در دنیا وجود دارد، اینها همه از نشانه های عظمتِ پروردگار است.

ص:30

پرسش:

آیا انسان می تواند خلق کند؟

خداوند در قرآن می فرماید: ما انسان ها را از یک مرد و زن جنس مذکر و مونث خلق کردیم، با توجه به این آزمایشاتی که الان صورت می گیرد، که از یک جنس می توانند فرزند را بدنیا بیاورند، این چطور با گفته ی قرآن قابل جمع است؟

پاسخ:

این پرسش را از «بعد قرآنی» و «بعد علمی» بررسی می کنیم:

الف. از نگاه قرآن:

در بخش قرآنی مسئله، دو دیدگاه وجود دارد:

- بعضی از مفسرین برآنند که، انسان نمی تواند موجود جدیدی خلق کند، به این علت که خلق مخصوص خداست و اگر کسی خلق کند در حقیقت یک کار خدائی کرده و در این راستا استدلال می کنند به آیه ی:

«يَا أَيُّهَا النَّاسُ ضُرِبَ مَثَلٌ فَاسْتَمِعُوا لَهُ إِنَّ الَّذِينَ تَدْعُونَ مِن دُونِ اللَّهِ لَن يَخْلُقُوا ذُبَاباً وَلَوِ اجْتَمَعُوا لَهُ»؛ (1) «ای مردم! مثلی زده شده است، به آن گوش فرا دهید: کسانی را که غیرخدا می خوانید، هرگز نمی توانند مگسی بیافرینند، هر چند برای این کار دست به دست هم دهند.»

برداشت آنها از آیه این است که پس بشری که نمی تواند یک مگس را خلق کند چگونه می تواند یک انسان را بیافریند؟

اما این استدلال قابل پاسخ است بدین ترتیب که با مراجعه به قبل و بعد این آیه متوجه می شویم که این آیه در مورد توانایی «بت»ها می باشد، زیرا در آیات قبل آمده:

«وَيَعْبُدُونَ مِن دُونِ اللَّهِ مَا لَمْ يُنَزِّلْ بِهِ سُلْطَاناً وَمَا لَيْسَ لَهُم بِهِ عِلْمٌ»؛ (2) «آنها غیر از خداوند چیزهایی را می پرستند که هیچ گونه دلیلی بر آن نازل نکرده است، و چیزهایی را که علم و آگاهی به آن ندارند.»

در حقیقت در این دو آیه می فرماید: اینهایی که شما می پرستید، یعنی این بت ها، ناتوان هستند و نمی توانند چیزی را خلق کنند، و کسی که نمی تواند چیزی را خلق کند، شایسته ی پرستش نیست و نباید معبود شما قرار بگیرد.

لذا این آیه مربوط به ناتوانی بت هاست نه مربوط به انسان ها.

1- (1) . حج / 73
2- (2) . حج / 71.

- برخی نیز می گویند: در قرآن کریم آیاتی داریم که مساله ی خلقت را شامل انسان ها نیز می داند. در سوره ی آل عمران آیات مربوط به حضرت عیسی(علیه السلام) می فرماید:

«وَرَسُولاً إِلَی بَنِی إِسْرَائِیلَ أَنِّی قَدْ جِئْتُکُم بِآیَةٍ مِن رَبِّکُمْ»؛ (1) «و (او را به عنوان) رسول و فرستاده به سوی بنی اسرائیل (قرارداده، که به آنها می گوید:) من نشانه ای از طرف پروردگار شما، برایتان آورده ام؛ من از گل، چیزی به شکل پرنده می سازم؛ سپس در آن می دمم و به فرمان خدا، پرنده ای می گردد.»

پس از تعبیر «انی اخلق» من خلق می کنم استفاده می شود که، مسئله ی «خلق» مخصوص خداوند متعال نیست بلکه انسان ها هم ممکن است خلق بکنند.

پرسش: فرق بین خلق و ایجاد چیست؟

پاسخ: «ایجاد» یعنی چیزی نباشد، و انسان آن را از عدم به وجود بیاورد.

ولی «خلق» یعنی انسان چیزی را بر کیفیت مخصوصی درست نماید و ساماندهی کند. به عبارت دیگر ایجاد همان «ابداء» یا «انشاء» است چیزی را از «عدم» به «وجود» آوردن است که این کار خدائی است و علت تامه می خواهد تا از نیستی به هستی بیابد.

اما چیزی را که وجود دارد و انسان همان را تقدیر و اندازه زنی کند و به شکل جدید درآورد مثل همین که حضرت عیسی می فرماید: «من این

1- (1) . آل عمران / 49.

خاک ها را به شکل یک پرنده در می آورم.» این در حقیقت، تقدیر و اندازه زنی است و حضرت عیسی از «عدم» به «وجود» نیاورده بلکه آن را سامان داد.

بنابراین «خلق» مخصوص خداوند نیست، بلکه بشر هم می تواند خلق کند. و آنچه از بشر بر نمی آید «ایجاد» است.

ب. از نگاه علم:

در پرسش آمده بود که آیا لازم است همیشه موجودی از یک «نر و ماده» بوجود بیاید، چنانچه در قرآن آمده که: «شما را از یک «مرد و زن» آفریدیم.» انسان ها معمولاً این گونه آفریده می شوند ولی آیا این یک قانون کلی است که همیشه باید موجودات اینگونه آفریده شوند؟ خیر، زیرا هم در قرآن نمونه داریم و هم در طبیعت که لازم نیست، همیشه تولد موجودات از یک «نر و ماده» باشد.

به عنوان مثال حضرت آدم(علیه السلام) بدون پدر یا مادر خلق شده یا در قرآن آمده که حضرت عیسی(علیه السلام) بدون پدر خلق شده است. پس لازم نیست که حتماً پدر و مادری باشند.

پس این قانون عام «زوجیت» چه می شود؟ این که این موارد چگونه برای آن قانون استثناء شوند این بحثی است که در این مجال نمی گنجد ولی به طور مختصر باید گفت: لازم نیست که همیشه پدر و مادری (نر و ماده) باشند و بعد فرزندی از آنها بوجود آید. به عبارت دیگر به اصطلاح این آیه در مقام اثبات شیء است و نفی ما عدا نمی کند.

پرسش:

آیا شبیه سازی جایز است ؟

اینکه سلولی را از حیوان یا انسانی بگیرند و یک حیوان یا انسان شبیه آن تولید کنند بدون اینکه جنس مخالف در کار باشد آیا جایز است؟

پاسخ:

لازم است به این موضوع از سه جهت پرداخته شود:

اول: اینکه نظر اسلام در مورد اصل علم، تجربه و آزمایش در این موارد چگونه است؟ اسلام جلوی پیشرفت علم را نمی گیرد بلکه انسان را برای دانش و پیشرفت ترغیب و تشویق می کند، و این آزمایشات علمی مفید است و برای انجام آن مانعی نیست؛ و لازم است علم پیشرفت خودش را داشته باشد آزمایشات هم باید صورت بگیرد.

دوم: اینکه اگر چنین اتفاقی افتاد چه می شود؟ اگر چنین اتفاقی افتاد، و به صورت گسترده ای انجام گرفت، مثلاً صدها هزار انسان، به این شکل بوجود آورند معلوم است که با مشکلاتی اخلاقی مواجه می شویم به عنوان مثال افراد یکدیگر را به خوبی نمی شناسند چون شبیه همدیگر هستند؛ مسئله ی خویشاوندی دگرگون می شود؛ احساسات و عواطفی که باعث رشد و شکوفایی

ص:35

استعدادها می شود در اینجا تحت الشعاع قرار می گیرد؛ و از لحاظ حقوقی نیز، برای مسائلی مثل ارث و مانند آن مشکلات زیادی بوجود می آید.

سوم: مطالبی که گذشت بر فرضی بود که چنین اتفاقی بیفتد، ولی هنوز موردی برای ما ثابت نشده است که چنین اتفاقی در مورد انسان ها افتاده باشد. البته آزمایش ها و ادعاهایی در مورد حیوانات شده که بعضی از مراکز آزمایشگاهی و بعضی متخصصین به چنین پیشرفت هائی دست یافته اند و چنین موجوداتی را در عالم حیوانات شبیه سازی کرده اند، ولی هنوز، هم از لحاظ علمی ثابت نشده، و هم اینکه در عالم انسان ها چنین اتفاقی افتاده باشد و آنچه رسیده در حد ادعا و خبر خبرگزاری هاست؛ و هنوز به صورت علمی و قانونمند در مجامع علمی مطرح نشده است.

نتیجه: اگر انسان بتواند خلق جدید انجام دهد، این با آیات قرآن ناسازگار نیست.

ص:36

فصل دوم: نفس و پرورش

اشاره

ص:37

الف: نفس

اشاره

پرسش:

آیا صفات ناپسند در ذات انسان است یا با گذشت زمان و نوع برخوردها شکل می گیرد.

پاسخ:

با توجه به آیات قرآن در می یابیم که خداوند متعال برای انسان فطرتی قائل است. (1)

این فطرت پاک آفریده شده و اول بصورتی کاملاً معتدل بوده، در سوره ی شمس بعد از اینکه چند قسم یاد می کند می فرماید: «وَنَفْسٍ وَمَا سَوَّاهَا فَأَلْهَمَهَا فُجُورَهَا وَتَقْوَاهَا»؛ (2) قسم به نفس و آن حالت تسویه و تعدیل نفس.

ص:39

1- (1) . روم / 30. «فِطْرَةَ اللَّهِ الَّتِی فَطَرَ النَّاسَ عَلَیْهَا»
2- (2) . شمس / 8

یعنی نفس انسان در حالتی قرار دارد که نسبت به خوبی و بدی یکسان است می تواند نیکی ها را بپذیرد می تواند بدی ها را بپذیرید و به تعبیر بهتر هم کارهایی که در راستای تقوی قرار گرفته به آن الهام می شود و هم فجور و بدی ها.

در برخی از روایات ذیل آیات سوره ی ناس حکایت شده: گویا انسان ها دو گوش دارند که در گوشی فرشته می دمد و در گوشی شیطان الهام می کند، یکی انسان را به کارهای بد دعوت می کند و یکی به سوی کارهای خوب. این مطلب را ما نیز بالوجدان درک می کنیم که وقتی در مقابل کاری قرار می گیریم چه خوب باشد چه بد گویا از طرفی کسی به ما می گوید انجام بده و گویا کسی می گوید انجام نده.

بنابراین انسان فطرت دارد و فطرتش پاک است خداجو است خدا طلب، زیبایی طلب و کمال طلب است ولی گاهی انسان از این فطرت پاک منحرف می شود، یعنی نفسش در اثر عوامل و موانعی یا الهامات و وسوسه های شیطانی، یا میل های شهوانی و انحرافات درونی که خودش در اثر شهوات پیدا می کند، و تأثیرپذیری از دوستان بد و یا توهمات و خیالات... موجب می شود که انسان از آن راه اصلی منحرف شود.

برخی از آیات قرآن که انسان ها را «ظلوم» و «جهول» و مانند آن معرفی کرده. در حقیقت به انسان های تربیت نایافته در پرتو وحی اشاره دارد؛ اگر انسانی این نفس معتدل خودش را در پرتو وحی الهی با الهامات الهی پرورش

بدهد به قله های کمال می رسد ولی اگر او را همچون علف هرزی رها بکند و یا اینکه به دنبال عوامل انحرافی برود کم کم به صفات رذیله گرفتار می شود.

نتیجه:

برخی از پیروان ادیان دیگر می گویند: انسان گنه کار به دنیا می آید و ما باید او را شستشو بدهیم و غسلش بدهیم تا از این حالت گنه کاری نجات پیدا کند.

ولی اسلام می گوید: انسان پاک به دنیا می آید و بالذات گناهکار نیست ممکن است خودش با اراده ی خودش و انتخاب خودش نفس پاکش را آلوده نماید زیرا نفس او که همچون لوح و صفحه ی سفیدی است با هر گناهی که همچون نقطه های سیاهی هستند کم کم آن صفحه را آلوده می کند و در نهایت تمام صفحه سیاه می شود.

ص:41

پرسش:

مراتب نفس انسان کدام است؟

آیه ی شریفه می فرماید: «إِنَّ النَّفْسَ لَأَمَّارَةٌ بِالسُّوءِ»؛ (1) «نفس انسان را به سوی رذایل اخلاقی و به سوی بدی ها امر می کند» این چطور با مطالب فوق قابل جمع است؟

پاسخ:

نفس انسان دارای مراتبی مانند نفس راضیه، نفس مرضیه، نفس مطمئنه و نفس ملهمه می باشد و یکی از این مراتب و مراحل نفس، نفس اماره می باشد در توضیح بیشتر باید گفت:

در حقیقت ما یک نفس بیشتر نداریم ولی این نفس می تواند مراتب و مراحل مختلفی را طی کند ممکن است این نفسی که خداوند آفریده و به حالت تعدیل و تسویه بوده یعنی حالتی داشته که نسبت به خیر و شر مساوی بوده، اگر آن را به سوی کارهای خوب ببریم، کم کم می رسیم به مراتب عالی نفس مانند نفس راضیه و مرضیه که از خدا راضی می شود و خدا نیز از او خشنود می شود. (2)

1- (1) . یوسف / 53

2- (2) . فجر / 27. «يَا أَيَّتُهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ ارْجِعِی إِلَی رَبِّكِ رَاضِيَةً مَرْضِيَّةً»

و این در حالی ممکن است که نفس را تحت تربیت وحی الهی و الهامات نیک قرار بدهیم؛ از آن طرف هم ممکن است انسان به «اَسفل السافلین» برود یعنی نفس خودش را در معرض گناهان و آلودگی ها قرار دهد، کم کم نفس انسان سقوط می کند و به جایی می رسد که «أمّارۂ بالسوء» می شود یعنی نفس انسان، امیر انسان می شود و انسان را به بدی دستور می دهد.

به عنوان مثال: کودکی را به شما می سپارند که با دلسوزی و تحت تعالیم الهی او را تربیت می کنید و یک انسان خیر اندیش، نیکوکار و نوع دوست پرورش می یابد، که اگر او را رها بکنید به سوی کارهای نیک بیشتر پیش می رود؛ اما اگر این کودک را به دست یک مربی ناپاک بسپارند، آن مربی ناپاک می تواند این کودک را انسان بزهکار پرورش دهد، کسی که زندگی خودش را صرف آزار و اذیت دیگران می کند، حال اگر این شخص آلوده به گناه را رهایش کنی، در همین مسیر پیش می رود.

در حقیقت نفس انسان، مانند همان کودک، در اختیار انسان است، در ابتدا هم پاک و هم به حالت تعادل است که می توان آن را به سوی تقوی و راستی پرورش داد و یا به سمت «فجور و ناپاکی» پرورش داد تا برسد به مرتبه ی «أمّاره ی بالسوء» که انسان را به سوی کارهای بد دستور بدهد.

و در پایان باید اضافه کرد که نفس انسان دائم در حال خطر است اگر به مراتب بالا رسید و انسان در مورد آن کوتاهی کرد، امکان سقوط دارد؛ و اگر به مراتب پایین و «اماره ی بالسوء» هم رسید می تواند با اراده ی محکم و عزمی راسخ از باب توبه به آغوش حضرت حق بازگردد. که این «سقوط» و «صعود» هم دلیل بر وجود اختیار انسان می باشد.

پرسش:

ویژگی های انسان مومن چیست؟

پاسخ:

تعدادی از صفات انسان مومن در سوره مومنون بیان شده است که به همین مناسبت این سوره «مؤمنون» نامیده شده است، در ابتدای این سوره می فرماید: «بِسْمِ اللّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِیمِ قَدْ أَفْلَحَ الْمُؤْمِنُونَ»؛ «به تحقیق مومنین رستگار شد.» بعد تا آیه ی 11 صفات مؤمنینِ راستین را چنین بر می شمارد:

اول: مومنان کسانی هستند که در حال نماز خشوع دارند و در مقابل پروردگارشان با فروتنی نماز می خوانند. (1)

دوم: کسانی که از کارهای بیهوده پرهیز می کنند یعنی کارها و برنامه ی زندگی شان هدفمند است و بدون هدف نیست. (2)

سوم: مؤمنان کسانی هستند که زکات می پردازند. (3)

ص:44

1- (1) . مومنون / 2. «الَّذِینَ هُمْ فِی صَلَاتِهِمْ خَاشِعُونَ»

2- (2) . مومنون / 3. «وَالَّذِینَ هُمْ عَنِ اللَّغْوِ مُعْرِضُونَ»

3- (3) . مومنون / 4. «وَالَّذِینَ هُمْ لِلزَّکَاةِ فَاعِلُونَ»

واژه «زکات» در قرآن دو معنا دارد: در سوره های مدنی که گاهی به معنای مالیات زکات واجب است که بر چند چیز تعلق می گیرد. ولی در سوره های مکی برخی مفسران احتمال داده اند که به معنای انفاق باشد یعنی مؤمنان کسانی هستند که از اموالشان انفاق و بخشش می کنند و این یکی از صفات بارز مومنان می باشد.

چهارم: از صفات دیگر مومنان راستین این است که پاکدامن هستند و مراقبند تا به گناهان و اعمال زشت آلوده نشوند. (1) - (2)

در ادامه مواردی را استثناء می کند که اینها غریزه ی شهوت خود را کنترل می کنند مگر در موارد حلال، و اگر کسی از این حد فراتر رود تجاوزگر است. (3)

پنجم: صفت بعدی مؤمنان راستین این است که امانتدارهای خوبی هستند. (4)

امانت مردم را همچون جان خودش حفظ می کند و آن را بر می گرداند، و اگر با کسی پیمانی بست به پیمانش وفادار است.

ششم: مؤمنین مراقب نمازشان هستند و اول وقت نمازشان را می خوانند، سستی و کاهلی در نمازشان نمی کنند. (5)

1- (1) . مومنون / 5. «وَالَّذِینَ هُمْ لِفُرُوجِهِمْ حَافِظُونَ»
2- (2) . مومنون / 6. «إِلَّا عَلَى أَزْوَاجِهِمْ أَوْ مَا مَلَکَتْ أَیْمَانُهُمْ فَإِنَّهُمْ غَیْرُ مَلُومِینَ»
3- (3) . مومنون / 7. «فَمَنِ ابْتَغَى وَرَاءَ ذلِکَ فَأُولئِکَ هُمُ الْعَادُونَ»
4- (4) . مومنون / 8. «وَالَّذِینَ هُمْ لِأَمَانَاتِهِمْ وَعَهْدِهِمْ رَاعُونَ»
5- (5) . مومنون / 9. «وَالَّذِینَ هُمْ عَلَى صَلَوَاتِهِمْ یُحَافِظُونَ»

و در پایان می فرماید: «أُولئِکَ هُمُ الْوَارِثُونَ» (1) این افراد وارثان بهشت هستند.

البته صفات دیگر مؤمنان در سوره های دیگر هم ذکر شده که نظر شما را به برخی از آنها جلب می کنیم:

هفتم: در سوره ی انفال می فرماید: «مؤمنون کسانی هستند که وقتی یاد خدا را می شنوند دل های آنها برافروخته می شود.» (2) در حقیقت تحت تاثیر قرار می گیرند، و نسبت به یاد خدا بی تفاوت نمی باشند.

هشتم: در سوره ی مائده می خوانیم: «اینها کسانی هستند که بر خدا توکل می کنند.» (3)

نهم: باز در سوره ی انفال آمده است: «آنها کسانی هستند که به دیگران پناه می دهند و رهبران الهی و مردان الهی را یاری می کنند.» (4)

دهم: و در سوره ی آل عمران می فرماید: «آنها سرپرستی کافران را نمی پذیرند» (5) یعنی ولایت و رهبری دشمنان خدا و کافران را نمی پذیرند.

یازدهم: در سوره ی نساء می فرماید: «مومنان کسانی هستند که به قرآن، و کتاب های آسمانی قبل از آن ایمان می آورند.» (6)

1- (1) . مومنون / 10
2- (2) . انفال / 2. «إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِینَ إِذَا ذُکِرَ اللّهُ وَجِلَتْ قُلُوبُهُمْ»
3- (3) . مائده / 11. «وَعَلَی اللّهِ فَلْیَتَوَکَّلِ الْمُؤْمِنُونَ»
4- (4) . انفال / 74. «أُولئِکَ هُمُ الْمُؤْمِنُونَ حَقّاً»
5- (5) . آل عمران / 28. «لاَ یَتَّخِذِ الْمُؤْمِنُونَ الْکَافِرِینَ أَوْلِیَاءَ»
6- (6) . نساء / 162.

دوازدهم: و در سوره بقره می خوانیم: «مومنان کسانی هستند که فساد مالی و اقتصادی ندارند (رباخوار) نیستند.» (1)

این بود برخی از صفاتی که در قرآن برای مؤمنان راستین آمده است.

و در تمجید آنها در سوره ی توبه می فرماید: «این مؤمنان اهل بهشت اند، و خدا جان و مال آنها را می خرد و با آنها معامله می کند.» (2)

و در سوره منافقون می فرماید: «عزت از آن خدا، و پیامبر و مؤمنان است.» (3)

ص:47

1- (1) . بقره / 278

2- (2) . توبه / 111

3- (3) . منافقون / 8.

پرسش:

غفلت چیست و عوامل آن کدام است؟

پاسخ:

غفلت عبارت است از اینکه پرده ای بر فکر و دل انسان بیفتد و از یک واقعیت و حقیقتی دور بماند. قرآن کریم، در این باره می فرماید:

«برخی از انسان ها دل دارند ولی فهم عمیق و ژرف نگری ندارند، چشم دارند ولی بصیرت ندارند، گوش دارند، ولی با آن نمی شنوند!»

و در ادامه ی آیه می فرماید:

«أُولئِکَ کَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ أُولئِکَ هُمُ الْغَافِلُونَ»؛ (1) «اینها مثل حیوانات هستند بلکه از حیوانات نیز پست ترند، اینها همان کسانی هستند، که غافلند!»

اینجا غفلت می تواند اعم باشد از غفلت از خدا، غفلت از آیات خدا، یا غفلت از آخرت، به تعبیر دیگر غفلت از هر آنچه که انسان را، به سوی کمال می برد.

ص:48

1- (1) . اعراف / 179.

مراتب انسان: گاهی انسان کامل است انسانی که با شعور، و به یاد خدا باشد؛ گاهی انسان، مانند حیوان می شود؛ و گاهی از حیوان هم پست تر می شود، چنانچه در آیه آمده است.

برخی گفته اند: یک مرحله ی دیگر هم وجود دارد و آن این که انسان حیوان شود، نه مانند حیوان!

به هر حال کسی که از یاد خدا غافل شود، از ابزارهای شناخت خودش که چشم و گوش و عقل باشد استفاده نکند، از مرحله ی انسانیت ساقط می شود.

غافلان از چه غفلت دارند؟!

1. در سوره یونس می فرماید:

«وَإِنَّ کَثِیراً مِنَ النَّاسِ عَنْ آیَاتِنَا لَغَافِلُونَ»؛ (1) «بدرستی که بسیاری از مردم، از نشانه های ما غافل هستند.»

از نشانه های خدا غافل هستند یعنی: به گل می نگرند ولی گل آفرین را نمی بینند، دریا را تماشا می کنند، ولی دریا آفرین را نمی بینند، به کهکشان ها و ستارگان نگاه می کنند، ولی آسمان آفرین را نمی بیند.

ولی برخی به مرحله ای می رسند که می گویند:

به صحرا بنگرم صحرا تو بینم به دریا بنگرم دریا تو بینم

به هر جا بنگرم کوه و در و دشت نشان از روی زیبای تو بینم

1- (1) . یونس / 92.

2. گاهی غفلت از آخرت است، یعنی همه ی توجه انسان به دنیا باشد و از آخرت و رستاخیز، از زندگی دیگری که در پس این جهان است، غافل شود. از این رو در سوره ی روم می فرماید:

«آنها فقط ظاهر دنیا را می بینند، ولی از آخرت غافل می شوند.» (1)

عوامل غفلت:

برای درمان غفلت باید دید عواملِ غفلتِ از خداوند چیست؟

1. قرآن کریم یکی از عوامل غفلت را دنیاگرایی می داند و می فرماید:

«ای کسانی که ایمان آورده اید، اموال و ثروت شما و فرزندان شما، شما را از یاد خدا غافل نکند، هر کس چنین کند، او زیانکار است.» (2)

در این آیه به دو عامل غفلت زا اشاره شده که یکی: اموال است، دیگری فرزندان؛ یعنی ممکن است انسان، آنقدر سرگرم اموال و سرمایه اش بشود، که از یادش برود خدائی هم وجود دارد... یا ممکن است فرزندان مانع یاد خدا بشوند!

البته این دو، نمونه ای است، از مسائل دنیوی، و مواردی که انسان را سرگرم می کند و از یاد خدا غافل می کند.

ص:50

1- (1) . روم / 7. «یَعْلَمُونَ ظَاهِراً مِنَ الْحَیَاةِ الدُّنْیَا وَهُمْ عَنِ الْآخِرَةِ هُمْ غَافِلُونَ» و همچنین انبیاء / 1 و ...

2- (2) . منافقون / 9. «یَا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا لاَ تُلْهِکُمْ أَمْوَالُکُمْ وَلاَ أَوْلاَدُکُمْ عَن ذِکْرِ اللَّهِ وَمَن یَفْعَلْ ذلِکَ فَأُولئِکَ هُمُ الْخَاسِرُونَ»

2. دومین عامل از عوامل غفلت «تسلط شیطان بر انسان است» که در سوره ی مجادله مطرح شده و می فرماید:

«اسْتَحْوَذَ عَلَیْهِمُ الشَّیْطَانُ فَأَنساهُمْ ذِکْرَ اللَّهِ أُولئِکَ حِزْبُ الشَّیْطَانِ أَلاَ إِنَّ حِزْبَ الشَّیْطَانِ هُمُ الْخَاسِرُونَ»؛ (1) «شیطان بر آنان (منافقین) مسلط شد، و یاد خدا را از خاطر آنها برد و آنها را به فراموشی انداخت» یکی از کارهایی که شیطان می تواند انجام دهد، این است که یاد خدا را از ذهن انسان ببرد، و انسان را دچار غفلت از یاد خدا کند! بعد می فرماید: «چنین افرادی «حزب شیطان هستند!»

و در همین راستا در سوره ی مائده می فرماید:

«شیطان می خواهد بین شما دشمنی بیندازد، و لذا شما را به سوی شراب و قماربازی می برد «وَیَصُدَّکُمْ عَن ذِکْرِ اللّهِ» او می خواهد مانع یاد خدا بشود.» (2)

1- (1) . مجادله / 19

2- (2) . مائده / 91. «إِنَّمَا یُرِیدُ الشَّیْطَانُ أَنْ یُوقِعَ بَیْنَکُمُ الْعَدَاوَةَ»

پرسش:

آیا دنیادوستی یا دوست داشتن فرزند باعث غفلت است؟ !

پاسخ:

اینکه انسان فرزندش را دوست داشته باشد در طول دوستی خدا، این اشکال ندارد، ولی اگر کسی دنیا را هدف خودش قرار دهد این اشکال دارد. اینکه من ثروتم را دوست داشته باشم و در راهش تلاش کنم، این مانع من نمی باشد و اشکالی ندارد، آنچه مهم است این است که ما نباید دنیا را هدف خودمان قرار دهیم، اگر دنیا و مظاهر مختلف آن هدف شد، آن وقت انسان را از یاد خدا، آیات خدا، و آخرت غافل می کند.

ص:52

پرسش:

راه درمان غفلت چیست؟

پاسخ:

اگر در همین آیاتی که گذشت دقت نماییم، راه درمان معلوم می شود، به این ترتیب که:

1. انسان چشم دارد، گوش دارد لذا باید پرده ها را کنار بزند، حقایق را ببیند و تفکر کند اگر ما ژرف اندیش شویم بصیرت پیدا کنیم، حق را بنگریم و بپذیریم، می توانیم از غفلت خارج شویم.

2. قرآن کریم می فرماید: «شیطان بر اینها مسلط می شود.» اگر انسان بتواند، کاری کند که شیطان از او دور شود یعنی پناه به خدا ببرد، و بر خدا توکل کند، و همچنین ایمان بیاورد، با ایمان و توکل و پناه بردن بر خدا، که در آیه 98 تا 100 سوره ی نحل بیان شده انسان می تواند از شیطان نجات پیدا کند، و غفلتش برطرف شود.

چنانچه در سوره ی حجر می فرماید:

«إِنَّ عِبَادِی لَیْسَ لَکَ عَلَیْهِمْ سُلْطَانٌ إِلَّا مَنِ اتَّبَعَکَ مِنَ الْغَاوِینَ»؛ (1) بر بندگانم تسلط نخواهی یافت؛ مگر گمراهانی که از تو پیروی می کنند.» و در آیه ی دیگر به نقش ایمان اشاره می کند و می فرماید:

«إِنَّهُ لَیْسَ لَهُ سُلْطَانٌ عَلَی الَّذِینَ آمَنُوا»؛ «به درستی که شیطان بر کسانی که ایمان دارند تسلطی ندارد»

3. راه بعدی، درمان غفلت که خیلی مهم است مسئله ی «تقوا» و به یاد خدا بودن است. قرآن کریم در آیه ی 200 و 201 اعراف می فرماید:

اگر حیله های شیطانی به سراغ شما آمد و شیطان خواست شما را، به غفلت بیاندازد، و فریب بدهد (مواظب باشید) «فَاسْتَعِذْ بِاللّهِ إِنَّهُ سَمِیعٌ عَلِیمٌ» (2) به خدا پناه ببرید چرا که خدا هم شنواست هم داناست، شما را تحت نظر دارد و شما را می پذیرد.

و در ادامه می فرماید: «إِنَّ الَّذِینَ اتَّقَوْا إِذَا مَسَّهُمْ طَائِفٌ مِنَ الشَّیْطَانِ تَذَکَّرُوا فَإِذَا هُم مُبْصِرُونَ» (3) در این آیه خداوند به ما آموزش می دهد که، کسانی که با تقوا هستند وقتی که گروهی از شیاطین به آنها نزدیک می شوند که با آنها تماس برقرار کنند و آنها را وسوسه کنند ناگهان به یاد خدا می افتند و یک مرتبه بیدار می شوند.

1- (1) . حجر / 42
2- (2) . اعراف / 200. «إِمَّا یَنْزَغَنَّکَ مِنَ الشَّیْطَانِ نَزْغٌ فَاسْتَعِذْ بِاللّهِ إِنَّهُ سَمِیعٌ عَلِیمٌ»
3- (3) . اعراف / 201.

آری مثل بانکی که آژیر خطر برایش قرار داده اند وقتی سارقی سراغ آن می آید این آژیر خطر به صدا درمی آید و چراغ ها روشن می شود و عرصه بر سارقین تنگ می شود و آنگاه زمینه های سرقت و گناه از بین می رود. همچنین هنگام تماس شیطان با انسان اگر انسان خدا را یاد کند با یاد خدا دل نورانی می شود و انسان می تواند شیطان را دفع کند تا این غفلت برطرف شود، و در نتیجه زمینه ی گناه از بین می رود. از این آیه استفاده می شود که مسئله ی «تقوا» زمینه سازی می کند تا غفلت ها برطرف شود و گویا انسان های با تقوا دستگاه محافظ دارند، آژیر خطر دارند که وقتی گرفتار غفلت شدند و شیطان به سراغشان آمد یک مرتبه بیدار می شوند «فَإِذَا هُم مُبْصِرُونَ» یک مرتبه بینا می شوند بصیرت پیدا می کنند، بصیرت نه فقط دیدن با چشم سر است، بلکه قلب و عقل آنها بینا می شود، و ابرهای وسوسه و گناه، کنار می رود، و حقایق را آنطور که هست، می بینند. و اینها همه از نتایج تقوا و یاد خداست.

ص:55

پرسش:

چگونه می توان همیشه به یاد خدا بود؟

پاسخ:

مقدمه: خدای متعال در قرآن کریم می فرماید: «فَاذْکُرُونِی أَذْکُرْکُمْ»؛ (1) «مرا یاد کنید تا شما را یاد کنم؛»

و در سوره ی احزاب می فرماید: «یَا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا اذْکُرُوا اللَّهَ ذِکْراً کَثِیراً»؛ (2) «ای کسانی که ایمان آورده اید به یاد خدا باشید، ذکر بگوئید و فراوان خدا را یاد کنید.»

به یاد خدا بودن گاهی لفظی است، گاهی قلبی است و برخی اوقات عملی است.

توضیح: انسان گاهی با زبانش می گوید: «یاالله» یا با زبانش پناه به خدا می برد و می گوید: «أعوذ بالله» این ها ذکرهای زبانی است مانند: «سبحان الله»، «الحمد لله»، «الله اکبر»...

1- (1) . بقره / 152

2- (2) . احزاب / 41.

مرحله ی بالاترش، ذکر قلبی است که انسان در درون و دل، نیز به یاد خدا باشید، لقلقه ی زبان نباشد، اگر قرآن می خواند، مطلب را، هم بفهمد و هم به دلش منتقل کند و در حقیقت از درون به یاد خدا باشد و دل را آئینه ی تجلی حضرت حق قرار دهد.

مرحله ی بالاتر، ذکر عملی است یعنی انسان یاد خدا را در زندگی عملی خودش پیاده بکند، بدین معنا که هر کار و برنامه ای را که می خواهد در زندگی اش عمل کند با معیار خدا بسنجد، اگر خدا این برنامه را دوست دارد، عمل کند اگر دوست ندارد عمل نکند.

بنابراین ذکر گاهی در مرحله ی لفظ است گاهی قلبی است و گاهی اوقات عملی، و چه بهتر که هر سه با هم باشد.

راهکارهای به یاد خدا بودن:

1. توجه به آیات الهی: یکی از راه هایی که انسان، می تواند به یاد خدا باشد توجه به آیات الهی است، در سوره ی بقره می فرماید: «خدا آیاتش را برای مردم بیان می کند، شاید مردم متذکر شوند.» «لَعَلَّهُمْ یَتَذَکَّرُونَ» (1)

جالب این است که در قرآن کریم واژه ی «لعّل» برای «زمینه سازی» به کار می رود به عبارت دیگر «اقتضای چیزی را بوجود آوردن» یعنی خداوند می فرماید: ما آیات خودمان را برای مردم بیان کردیم، تا زمینه ای باشد برای بیدار شدن آنها، و برای اینکه، «متذکر» شوند و به یاد خدا بیفتند.

1- (1) . بقره / 221.

زمینه بیداری انسان و به یاد خدا افتادن «تفکر» است تفکر در آیات الهی و مثالهایی که در قرآن آمده مثال های زیبایی که در قرآن آمده مثال های زیادی در قرآن زده شده و این مثال ها در خور تفکر و تعمق و به یاد خدا افتادن است.

2. یادآوری نعمت ها: این که انسان نعمت های خدا را یادآوری کند. از این رو در سوره ی احزاب می فرماید: «ای کسانی که ایمان آورده اید، نعمت های خدا بر خودتان را به یاد آورید، و فراموش نکنید» (1)

3. تلاوت قرآن: یکی از منابعی که انسان را به یاد خدا می اندازد و بیدار می کند و از غفلت دور می کند، خود قرآن کریم است. (2) از این روست که در روایات حکایت شده و بسیاری از بزرگان نیز توصیه کرده اند، که انسان صبح ها حداقل چند آیه ی قرآن تلاوت نماید. و آن آیاتی هم که می فرماید: وقتی قرآن می خوانید یا در موارد دیگر «أعوذ بالله من الشیطان الرجیم» بگویید در همین راستاست که یاد خدا احیاء شود.

4. توجه به هشدارهای قرآن: در سوره ی قصص، آیه ی 46 یادآور می شود که توجه به هشدارهای رهبران الهی و پیامبران، باعث بیداری و زنده شدن یاد خدا می شود و غفلت را می زداید.

5. خردورزی و تفکر: قرآن کریم در آیات متعددی انسان ها را به تفکر و تعقل دعوت می کند (3) و در آیه ی 7 سوره ی آل عمران و 26 سوره ی بقره

1- (1) . احزاب / 9. «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اذْكُرُوا نِعْمَةَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ»
2- (2) . یکی از نام های قرآن نیز «ذکر» می باشد «نحن نزلنا الذکر و اناله لحافظون»
3- (3) . عبارت «افلا تعقلون»؛ آیا اندیشه نمی کنید 13 بار در قرآن تکرار شده است.

مطرح شده که اگر انسان تعقل و تفکر کند، خود خردورزی انسان را به طرف خدا رهنمون می شود و به یاد خدا می اندازد و غفلت ها را برطرف می سازد، یعنی بیشتر غفلت ها به خاطر این است که انسان از فکر و عقل خودش استفاده ی کافی نمی کند.

6. آیینه ی مشکلات: انسان وقتی مشکلاتی برایش پیش می آید، این مشکلات را وسیله ی توجه به خدا قرار بدهد، در همین راستا در سوره ی اعراف در مورد قوم فرعون می فرماید: «ما فرعونیان را به خشکسالی و نقص در ثمرات گرفتارشان کردیم» یا به تعبیری میوه ها و محصولات آنها را دچار آفت کردیم «لَعَلَّهُمْ يَذَّكَّرُونَ» (1) تا شاید آنها متذکر شوند، بیدار شوند و به یاد خدا بیفتند.

7. نماز: در سوره ی طه می فرماید: «أَقِمِ الصَّلاَةَ لِذِكْرِی» (2) نماز بخوانید تا به یاد من باشید، اگر انسان در شبانه روز حداقل 5 بار درون استخری رود جسم او پاک می شود، همانطور نیز اگر با آب حیات نماز جانش را شستشو دهد زنگارهای غفلت از او زدوده می شود و به یاد حق می افتد و از گناهان دور می شود.

ذکر مداومی که در نماز هست، در کمتر عبادتی وجود دارد، و در آیه ی معروف «إِنَّ الصَّلاَةَ تَنْهَی عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنكَرِ وَلَذِكْرُ اللَّهِ أَكْبَرُ» (3) روی ذکر بودن نماز تاکید خاص شده است.

1- (1) . اعراف / 130
2- (2) . طه / 14
3- (3) . عنکبوت / 45.

پرسش:

آیا دوست داشتن دیگران با درجات عالی تقوا منافات دارد؟

پاسخ:

در همین راستا به پرسش هایی دیگر بر می خوریم مانند: آیا دوست داشتن غیرخدا لازم است یا نه؟ و آیا با دوست داشتن خدا منافاتی دارد؟ اگر انسان دل و قلب خودش را برای محبت خدا خالی کند آیا جایی برای محبت غیر خدا باقی می ماند یا نه؟ آیا این محبت ها با مراتب عالی تقوی منافات دارد یا خیر؟!

قرآن کریم از ما نخواسته که محبت دیگران را ترک کنیم بلکه خواسته که بیشترین محبت را نسبت به خداوند متعال داشته باشیم در سوره ی بقره می فرماید:

«وَمِنَ النَّاسِ مَن يَتَّخِذُ مِنْ دُونِ اللّهِ أَنْدَاداً يُحِبُّونَهُمْ كَحُبِّ اللّهِ وَالَّذِينَ آمَنُوا أَشَدُّ حُبّاً لِلَّهِ»؛ (1) «بعضی از مردم، معبودهایی غیر از خدا برای خود انتخاب می کنند و آنها را همچون خدا دوست دارند اما کسانی که ایمان آوردند محبتشان نسبت به خدا شدیدتر است!»

مؤمنین «أشد حب الله» هستند نه اینکه نسبت به دیگران محبت ندارند. آری قرآن کریم نه تنها از ما نخواسته که محبت دیگران را ترک کنیم بلکه در

1- (1) . بقره / 165.

برخی آیات بعضی را تایید و به پاره ای از محبت ها و دوستی ها نیز توصیه می کند که نمونه هایی از آنرا در اینجا می آوریم:

در سوره ی زخرف می فرماید:

«الْأَخِلَّآءُ یَوْمَئِذٍ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ إِلَّا الْمُتَّقِینَ»؛ (1) «آنهایی که با هم در دنیا دوست هستند در آخرت بعضی آنها با بعضی دشمنند به جز آنان که تقوی دارند.» این آیه نشان می دهد که حتی «خُلّت» که از درجات بالای محبت است منافاتی با تقوای الهی ندارد.

- در برخی از آیات قرآن از محبت و دوستی مهاجرین سخن گفته شده است. (2)

- احسان و نیکی به پدر و مادر لازمه اش دوستی است. (3)

- و همچنین محبت و دوستی نسبت به اهل بیت به عنوان اجر رسالت سفارش شده است که «لاَ أَسْأَلُکُمْ عَلَیْهِ أَجْراً إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِی الْقُرْبَی» (4) و این «مَوَدَّت» مرتبه ای از محبت است یا در روایت حکایت شده: «أحبَّ الله من أحب حسینا» کسی که به امام حسین(علیه السلام) محبت داشته باشد خداوند او را دوست دارد.

از این مجموعه به دست می آید که این محبت ها با محبت خدا منافاتی ندارد بله اگر دیگران راهی غیرالهی انتخاب کنند و انسان بخواهد آنها را دوست داشته باشد با محبت الهی ناسازگار است وگرنه محبت اهل بیت و

1- (1) . زخرف / 67
2- (2) . حشر / 9
3- (3) . بقره / 83 و نساء / 36 و انعام / 151
4- (4) . شوری / 23.

محبت پدر و مادر و محبت به افراد نیک، در طول محبت خداست نه در عرض محبت خداوند، بنابراین هر چه انسان پیامبر و اهل بیت او را بیشتر دوست داشته باشد خدا را بیشتر دوست خواهد داشت چون اینها مظاهر الهی هستند. و این محبت در طول محبت خداست خدا و پیامبر هم به این نوع محبت ها توصیه کرده اند اما اگر محبتی در عرض محبت خدا و یا در مقابل محبت خدا باشد یعنی جهتی غیرالهی بگیرد این ناپسند است و در روز قیامت هم مایه ی پشیمانی است و قرآن کریم می فرماید:

«یَا وَیْلَتَی لَیْتَنِی لَمْ أَتَّخِذْ فُلاَناً خَلِیلاً» (1) برخی روز رستاخیز می گویند: «کاش من فلانی را دوست خودم انتخاب نکرده بودم.»

و در سوره ی توبه در مورد این نوع محبت می فرماید:

«بگو به مردم که اگر پدران و مادران شما و فرزندان شما و برادران شما و همسران شما و طایفهٔ شما، و اموالی که به دست آورده اید، و تجارتی که از کسادش مي ترسید و خانه هایی که به آن علاقه دارید، در نظرتان از خدا و پیامبر و جهاد در راه خدا دوست داشتنی تر باشند (این خوب نیست و آن وقت) باید منتظر باشید تا فرمان خداوند بر (تنبیه) شما فرا رسد؛ و خداوند گروه نادرستان را هدایت نمی کند» (2)

بنابراین محبتی که در مقابل محبت خدا قرار بگیرد، چه به فرزند باشد چه به ثروت باشد این محبت، محبت منفی است. اما اگر همین محبت ها در طول

1- (1) . فرقان / 28
2- (2) . توبه / 24. «قُلْ إِن كَانَ آبَاؤُكُمْ وَأَبْنَاؤُكُمْ وَإِخْوَانُكُمْ وَأَزْوَاجُكُمْ وَعَشِيرَتُكُمْ وَأَمْوَالٌ اقْتَرَفْتُمُوهَا وَتِجَارَةٌ تَخْشَوْنَ كَسَادَهَا وَمَسَاكِنُ تَرْضَوْنَهَا أَحَبَّ إِلَيْكُم مِنَ اللّهِ وَرَسُولِهِ وَجِهَادٍ فِی سَبِیلِهِ فَتَرَبَّصُوا حَتَّی یَأْتِیَ اللّهُ بِأَمْرِهِ»

محبت خدا باشد یعنی ما فرزند و ثروت و... را برای خدا دوست داشته باشیم این نه تنها بد نمی باشد بلکه چیزی است که خداوند به آن توصیه کرده است.

راه های شناخت محبت های الهی:

حال ممکن است این پرسش مطرح شود که از کجا معلوم می شود که این محبت برای خداست، و می تواند با محبت خدا در دل انسان جای بگیرد؟ و یا این محبت در مقابل خداست و باید از دل بیرون برود؟!

پاسخ وقتی روشن می شود که انسان بر سر دو راهی ها در مقام انتخاب قرار بگیرد. مثلاً اگر انسان فرزندش را برای خدا دوست داشته باشد موقع جهاد موقع جهاد در راه خدا - که در این آیه اشاره شده بود - حاضر است او را در راه خدا قربانی کند و دستور خدا، (جهاد) را بر محبت فرزندش مقدم می کند اما اگر این محبت در مقابل خدا و محبتی منفی باشد، حاضر نیست از فرزند و اموالش در راه خدا بگذرد. در مورد منافع قبیله یا حزب و گروه هم همین معیار مطرح است.

در آیه ی آخر سوره ی مجادله اشاره ی صریحی به این مطلب دارد و می فرماید:

«هیچ قومی را که ایمان به خدا و روز رستاخیز داشته باشند نمی یابی که با دشمنان خدا و دشمنان پیامبر دوستی داشته باشند هر چند پدران یا فرزندان یا برادران یا خویشاوندان باشند.» (1)

1- (1) . مجادله / 22. «لاَ تَجِدُ قَوْماً يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الآخِرِ يُوَادُّونَ مَنْ حَادَّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَلَوْ كَانُوا آبَاءَهُمْ أَوْ أَبْنَاءَهُمْ أَوْ إِخْوَانَهُمْ أَوْ عَشِيرَتَهُمْ»

اگر کسی ایمان به خدا و رستاخیز دارد نمی تواند با کسانی که دشمن خدا و پیامبر هستند دوستی داشته باشد، این دو دوستی با هم منافات دارد و در حقیقت این دو دوستی با هم قابل جمع نمی باشد و در ادامه ی آیه به نکته ی بسیار ظریفی اشاره می کند و می فرماید: کسانی که ایمان به خدا و پیامبر دارند با دشمنان شان رابطه دوستی ندارند ولو اینکه این افراد دشمن، پدران یا فرزندان خودشان باشند یا برادرانشان، یا قبیله آنها باشند.

اگر انسان به اصطلاح «تولی» و «تبری» پیدا کرد یعنی با خدا و پیامبر و دوستانش دوست بود و با دشمنان آنها دشمن بود خداوند در موردش می فرماید:

«آنان کسانی هستند که خدا ایمان را بر صفحه ی دل هایشان نوشته و با روحی از ناحیه ی خودش آنها را تقویت فرموده، و آنها را در باغ هایی از بهشت وارد می کند که نهرها از زیر درختانش جاری است، جاودانه در آن می مانند؛ خدا از آنها خشنود است، و آنان نیز از خدا خشنودند؛ آنها «حزب الله»اند؛ بدانید «حزب الله پیروزان و رستگارانند.» (1)

پس اگر کسی می خواهد حزب الله باشد باید با خدا و رسولش دوست باشد و با دشمنان خدا و دشمنان رسولش دوست نباشد بلکه با آنها مبارزه کند.

این مجموعه آیات، نشانگر دو دسته محبت یکی در مقابل محبت خدا و دیگری در طول محبت خدا می باشد.

1- (1) . مجادله / 22.

ب: آرزوها

اشاره

پرسش:

مقصود از آرزوهای دراز (طول امل) چیست؟

پاسخ:

واژه «أمل» به معنای «آرزو» می باشد. آرزو دو گونه داریم و از آیات و روایات هم هر دو گونه برداشت می شود: یکی آرزوهای پسندیده و دیگری آرزوهای ناپسند و مذموم.

- آرزوهای پسندیده: امید زندگی را در این آرزوها باید جستجو کرد چرا که اگر انسان به آینده ی خودش امیدوار نباشد در زندگی حرکتی نخواهد داشت و در حقیقت زندگی انسان بی هدف و بی معنا می شود. زندگی بدون آرزو، بدون امید و فاقد حرکت می شود که انسان را دچار گرفتاری های روحی و روانی مانند افسردگی می کند و گاهی اوقات ممکن است حتی انسان را به مرز خودکشی نزدیک کند.

از این رو قرآن کریم می فرماید:

ص:65

«لاَ تَيْأَسُوا مِن رَّوْحِ اللَّهِ إِنَّهُ لاَ يَيْأَسُ مِن رَوْحِ اللَّهِ إِلَّا الْقَوْمُ الْكَافِرُونَ»؛ (1)«از رحمت خدا مأیوس و ناامید نشوید که تنها گروه کافران، از رحمت خدا مأیوس می شوند.»

و در سوره ی کهف از آرزوهای خوب سخن می گوید و می فرماید:

«باقیات و صالحات و کارهای نیکی که باقی می ماند اینها نزد پروردگار از نظر پاداش و از نظر آرزو و امید بخشی بهتر است.» (2)

- آرزوهای ناپسند: بخش دیگر از آرزوها آن حالت آرزومندی و آرزو اندیشی است که در منابع دینی از آن به «طول أمل» تعبیر شده است. آرزواندیشی و خیال بافی آن است که انسان آنقدر غرق در آرزوهای طولانی بشود که واقعیت های زندگی را فراموش کند. لذا قران کریم خطاب به پیامبر می فرماید:

«کافران را رها کن تا بخورند و بهره برداری کنند و مشغول آرزوهای خودشان باشند که به زودی نتیجه ی اعمالشان را بیابند.» (3)

در حقیقت علت اینکه اینگونه آرزوها سرزنش شده همین است که انسان را از واقعیت ها دور می کند و از هدف زندگی باز می دارد، و یک حالت خیال

1- (1) . یوسف / 87
2- (2) . کهف / 46
3- (3) . حجر / 3. «ذَرْهُمْ يَأْكُلُوا وَيَتَمَتَّعُوا وَيُلْهِهِمُ الْأَمَلُ فَسَوْفَ يَعْلَمُونَ»

بافی و خیال اندیشی در انسان ایجاد می کند و چنین افرادی وقتی متوجه خسارت می شوند که کار از کار گذشته است.

در برخی دیگر از آیات قرآن این گونه آرزوها و آرزومندی ها و آرزو اندیشی ها را حاصل کار شیطان می داند و می فرماید:

«...وَقَالَ لَأَتَّخِذَنَّ مِنْ عِبَادِکَ نَصِیباً مَفْرُوضاً وَلَأُضِلَّنَّهُمْ وَلَأُمَنِّیَنَّهُمْ»؛ (1) «من حتماً یک عده از بندگان تو را سهم خودم بر می دارم و آنها را گمراه می کنم و آنها را به آرزوهای دور و دراز می کشانم»

و در آیه ی بعدی خداوند متعال می فرماید: «به آنها وعده می دهد و آنها را به آرزو می افکند، در حالی که آرزوها و امیدها و وعده های شیطان وعده های فریبکارانه است!» (2)

از امیرالمؤمنین علی(علیه السلام) حکایت شده:

«ای مردم! من بیشترین چیزی که بر شما می ترسم دو چیز است: یکی پیروی کردن از هوای نفس، و دوم آرزوهای طولانی.» و در ادامه می فرماید: «پیروی از هوای نفس شما را از حق باز می دارد، اما طول أمل باعث می شود که شما آخرت را فراموش کنید.» (3)

1- (1) . نساء / 118 و 119
2- (2) . نساء / 120
3- (3) . «یا ایها الناس إن أخوف ما أخاف علیکم اثنان اتباع الهوی و طول الامل» (نهج البلاغه، خطبه / 28)

نتیجه گیری:

از آنچه گذشت معلوم شد که اسلام برخی از آرزوها را پسندیده و حتی به آن تشویق می کند زیرا امید آفرین است از این رو در حدیثی از پیامبر اکرم(صلی الله علیه و آله) می خوانیم:

«امید مایه ی رحمت امت من است، اگر آرزوها نبود هیچ مادری فرزند خود را شیر نمی داد و هیچ باغبانی نهالی نمی کاشت.» (1)

پیامبر اکرم با این تعبیر بلند و زیبا می فرماید: حرکت های انسان با آرزوهای نیکو شکل می گیرد مثل آرزویی که مادر نسبت به آینده ی فرزندش دارد؛ همچنین آرزویی که باغبان نسبت به آینده ی کشتزار خودش دارد.

و از طرفی آرزوهایی مورد نکوهش قرار گرفته است مثل آرزوهای دور و دراز، آرزوهایی که بیش از عمل و یا بدون عمل باشد، آرزوهای سرگرم کننده، آرزو نسبت به کارهای زشت و مانند آن زیرا اینگونه آرزوها انسان را از حق باز می دارد و از آخرت غافل می کند.

آری آرزوها مثل باران است، باران وقتی کم باشد رحمت است اما وقتی زیاد شود سیل ایجاد می کند و ممکن است خانه و کاشانه را آب ببرد. آرزو نیز به اندازه ی معقولش خوب است و برای زندگی هدف ساز است، ولی آرزوهای طولانی و خیال اندیشانه انسان را از واقعیت دور می کند و چون سیل، بنای اهداف زندگی را ویران می کند.

1- (1) . سفینه البحار، جلد 1، ص 30 ماده أمل.

پرسش:

رابطه مسائل معنوی با آرزوهای دراز (طول أمل) چگونه است؟

پاسخ:

در برخی از توصیه ها آمده که شما در امور مادی به زیر دستان خودتان نگاه کنید و در امور معنوی به بالا دست های خود نگاه کنید.

در برخی از سفارشات امام خمینی - رحمه الله - و برخی از بزرگان نیز آمده است: اگر انسان نسبت به امور معنوی آرزو داشته باشد خیلی خوب است، ولی در همانجا نیز باید انسان امکانات خودش را ملاحظه کند و حد و اندازه ی خودش را محاسبه کند و در همان حد آرزو داشته باشد و آنگاه برنامه ریزی و حرکت کند.

به عنوان مثال: کسی که می خواهد به کمال برسد اگر برنامه ریزی غیرواقع بینانه داشته باشد و استعدادها و توانایی جسمی و روحی و ظرفیت های خودش را در نظر نداشته باشد، ولو در امور معنوی، با مشکل مواجه می شود. مثلاً «بیش از وسعش روزه بگیرد.» یا «بیش از توانش نماز بخواند.» یا «بیش از توانایی خود بخشش کند.» این افراطو تفریطها در حقیقت برخاسته از آرزوهای غیرمعقول است. چنین فردی از آن اول هدفی که در نظر گرفته و آرزویی که در ذهنش بوده، یک آرزوی غیر واقع بینانه بلکه همراه با خیال بافی بوده است.

ص:69

پرسش:

راهکارهای مبارزه با آرزوهای دراز و ناپسند چیست؟

پاسخ:

برای آزادی از این نوع آرزوها در منابع دینی راه هایی عنوان شده که برخی از آنها را ذکر می کنیم:

اول: دوری از دنیازدگی: از آیه ی 46 سوره ی کهف به دست می آید که دوری از دنیازدگی یکی از راه های مبارزه با آرزوهای طولانی است زیرا اول آیه می فرماید: «الْمَالُ وَالْبَنُونَ زِينَةُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَالْبَاقِيَاتُ الصَّالِحَاتُ خَيْرٌ» این دو را در مقابل هم قرار می دهد یعنی انسان نباید دنیا را هدف خودش قرار بدهد و دنیا زده بشود بلکه در مقابل بیشتر به آخرت و باقیات و صالحات توجه کند. از مواهب دنیایی استفاده نماید ولی دنیا زده نشود یا به عبارت دیگر «دنیا اصل و هدف او قرار نگیرد.»

دوم. توجه به آخرت: یک حساب بانکی در آخرت برای خودش باز کند و زندگی خود را طوری تنظیم کند که به این حساب آخرت مرتب اضافه شود. با انجام کارهای خیری که برای انسان باقی می ماند (باقیات الصالحات) اعم از مسائل علمی، مادی یا بخشش و یا تربیت فرزند خوب و ...

توجه به آخرت و اصلاح عقیده و عمل در آن راستا انسان را واقع گرا می کند؛ و انس با آخرت و مسائل معنوی به او آرامش می دهد؛ و بالعکس اگر انسان دنیازده شود در روایات حکایت شده: «مثل تشنه ای است که هر چه از آب شور می خورد باز هم تشنه تر می شود.» (1)

سوم: واقع بینی: برای نجات از این نوع آرزوها و خیال بافی ها باید از اوهام و آرزوهای طولانی و غیرواقعی بپرهیزد و به واقعیت ها و امکانات خودش توجه نماید که چه استعدادهایی دارد و در زندگی چه امکاناتی در اختیارش است و سپس براساس آنها برنامه ریزی کند، نه اینکه براساس خیالات و آرزوها و توهم ها برنامه ریزی و آرزوپردازی کند که در این صورت است که شخص فریب نفس خودش و یا فریب شیطان را خورده و فرصت ها از دست او رفته و متاعی نخریده.

مثال: جوانی می خواهد برای زندگی خودش برنامه ریزی کند: یک حالت این است که به صورت واقع بینانه زندگی فعلی خودش را در نظر می گیرد امکانات و استعدادهای خود و امکانات پدر و مادرش که می توانند به او کمک کنند و وضعیت فعلی جامعه را در نظر می گیرد، و یک برنامه ریزی واقع بینانه انجام می دهد و از عمرش بهترین استفاده را می کند و طی این برنامه ریزی به

1- (1) . عن الکاظم(علیه السلام): مثل الدنیا مثل ماء البحر کلمّا شرب منه العطشان ازداد عطشاً حتی یقتله (بحارالانوار، ج 78، ص 311)

اهداف کوتاه مدت و بلند مدت خودش می رسد و زندگی خوب و سعادتمندی را برای خودش رقم می زند.

اما همین جوان می تواند گرفتار آرزو اندیشی و خیال بافی شود که ای کاش من میلیاردها تومان پول داشتم، ای کاش فلان قدرت و مقام را داشتم، در حالی که الان امکانات، استعداد و ظرفیت و زمینه ی این کارها برای او فراهم نیست.

آری وقتی انسان اسیر اینگونه آرزوها شود با برنامه ریزی های غیرواقع بینانه، ناکامی های مکرر نصیب او می شود و سرخورده و ناموفق نسبت به هم ردیفان خود باقی می ماند.

و گاهی برای بدست آوردن و نائل شدن به آرزوهایش، به صورت طبیعی نمی تواند برنامه ریزی کند و از برنامه های غیرطبیعی کمک می گیرد و مسیر انحرافی خود را آغاز می کند و انسانی که در بیراهه افتاد هر لحظه و هر روز که می گذرد از مسیر اصلی و صراط مستقیم فاصله می گیرد، تا آنکه گرفتار مشکلاتی مانند سرقت و مسائل بدتر از آن می شود؛ زیرا ویژگی هر انحرافی این است که انحرافات بعدی را به دنبال می آورد، تا آنجا که آخرت را به کلی فراموش می کند و سعادت دنیا و آخرت خود را از دست می دهد.

ص:72

پرسش:

اگر انسان امکان رسیدن به امکانات مادی را داشته باشد آیا آرزوی دراز (طول امل) بد نیست؟

پاسخ:

ما باید به دو نکته توجه کنیم:

اول اینکه طول املی که در روایات و دعاها و حتی در قرآن کریم نکوهش شده آیا این بدین معناست که انسان در زندگی خودش برنامه ریزی نکند؟ مسلماً بدین معنا نیست بلکه انسان باید برای زندگی هر روز خودش برنامه داشته باشد و یک برنامه ی کوتاه مدت و بلند مدت (ماهیانه - سالیانه) داشته باشد. یکی از بزرگان و اساتید (از مراجع تقلید) می گفتند:

«اگر من 70 سال دیگر زنده باشم، می دانم این برنامه ریزی که کردم چگونه پیش خواهد رفت.»

این نشان می دهد که ما باید در زندگی «برنامه ریزی» داشته باشیم و از ما خواسته اند که در کارهای مان نظم داشته باشیم، برنامه های کوتاه مدت و بلند مدت بریزیم که حتی دقیقه ای از عمرمان هم تلف نشود. پس اگر آرزو اندیشی و خیال بافی را سرزنش کردند به این معنا نیست که انسان برای

ص:73

آینده ی خود برنامه ریزی نداشته باشد. همان طور که برای کشور برنامه ریزی بلند مدت و کوتاه مدت لازم است در زندگی فردی و خانوادگی هم برنامه ریزی لازم است و همچنین آن برنامه ریزی همراه با خیال بافی نباشد دور از واقعیت و امکانات نباشد، بلکه با توجه به امکانات و استعدادها برنامه ریزی کنیم.

دوم اینکه آیا اگر آرزواندیشی و خیال بافی و طول امل، در آیات و روایات سرزنش شده، بدین معناست که انسان به دنیا بی توجه باشد و از امکانات دنیوی استفاده نکند؟ قطعاً بدین معنا نیست بلکه از منابع اسلامی استفاده می شود، که انسان باید برای معاش خودش تلاش و برنامه ریزی داشته باشد که اگر این تلاش برای معاش نباشد آخرت خوبی هم در انتظار او نیست. چنانچه بیان کردیم تلاش برای به دست آوردن دنیا، خوب است، به شرطی که دنیا اصل و هدف، قرار نگیرد.

ص:74

ج: گناه

اشاره

پرسش:

رابطه گناه و امیدواری و یأس

من انسان گناه کاری هستم، وقتی به یاد گناهانم می افتم از خود مأیوس می شوم و بیشتر گناه می کنم راه چاره چیست؟

پاسخ:

گناه و لغزش برای افراد غیرمعصوم غالباً وجود دارد، و انسان وقتی گناه کرد اگر راه توبه باز است اگر راه جبران و اصلاح باز است پس یاس و ناامیدی جایی ندارد!

خداوند توّاب است (1) و انسان نباید ناامید باشد. در آیات قرآن، ناامیدی را سرزنش می کند و می فرماید:

«از روح الهی ناامید نشوید که جز افراد کافر از روح الهی ناامید نمی شوند.» (2)

به امید و رحمت الهی «روح» (3) گفته شده یعنی از رحمت الهی و امید به خداوند مأیوس نشوید زیرا یکی از صفات کافران این است که از رحمت الهی ناامید می شوند.

1- (1) . تواب صیغهٔ مبالغه است یعنی خیلی توبه پذیر است
2- (2) . یوسف / 87. «لاَ تَيْأَسُوا مِن رَّوْحِ اللَّهِ إِنَّهُ لاَ يَيْأَسُ مِن رَوْحِ اللَّهِ إِلَّا الْقَوْمُ الْكَافِرُونَ»
3- (3) . «روح» در اصل به معنای «جان و نفس» است، به معنای رحمت و گشایش هم می آید؛ چرا که انسان وقتی به مشکلات گرفتار می شود و از مشکل نجات پیدا می کند، روح و جان تازه ای در او دمیده می شود و گویا نفس او آزاد می شود.

این بسیار مهم است که «قنوط»، یعنی ناامیدی از رحمت پرودگار، جزء «گناهان کبیره» شمرده شده است.

شهید دستغیب - رحمه الله - در کتاب گناهان کبیره این بحث را مطرح کرده اند که یکی از گناهان کبیره «ناامیدی از رحمت پروردگار» است بلکه از بزرگترین گناهان کبیره است.

از آنچه بیان شد نتیجه می گیریم که:

1. انسان غیرمعصوم گاهی به طور طبیعی گرفتار لغزش می شود؛

2. طبق آیات قرآن انسان نباید ناامید شود؛

3. بعد از ارتکاب گناه راه توبه و جبران باز است و خدا بسیار توبه پذیر است؛

بنابراین انسان نباید وقتی گناهی انجام داد ناامید و مأیوس شود و به گناهان قبلی اش ادامه دهد بلکه با توبه به آغوش رحمت الهی بازگردد.

زیرا خداوند توّابِ غفّارِ رحمنِ رحیمِ است و گویا به بنده ی گناهکار خود چنین پیام می دهد:

هر چه بودی هر چه کردی آن گذشت حال بیا

از نو عمل آغاز کن باب عشق دیگری را باز کن

در آیات متعددی از «یأس» یاد شده و در همه ی این موارد یأس و ناامیدی را سرزنش می کند و در برخی آیات ناامیدی و یاس را از ویژگی های

ص:76

کفار می داند. و از طرفی در آیات فراوانی از قرآن، به انسان امید می دهد و راه بازگشت را برای انسان گناهکار باز می داند، و می فرماید: اگر از باب توبه وارد شدی آغوش پروردگار غفور رحیم باز است. یعنی خداوند هم می بخشد (غفور) هم بعد از بخشش مهربانی (رحیم) می کند.

و مکرر در آیات قرآن با تعابیر گوناگون به مومنان وعده ی بهشت می دهد، وعده ی ملاقات پروردگار می دهد و قرآن کریم با این نوع برخورد روح امید را در زندگی انسان می دمد و بهداشت روانی افراد را تأمین می کند. زیرا هنگامی که انسان به آینده ی خودش و به رحمت پروردگار و به آخرت و بهشت امیدوار باشد، و از آن طرف ناامیدی را از خودش دور کند زندگی خویش را دارای هدف و معنای بلند می یابد و چنین کسی به وادی های خطرناکی مثل پوچی ... و احیاناً خودکشی ها نمی رسد.

چرا انسان از پروردگار ناامید می شود؟! هنگامی انسان از لطف و گشایش الهی در کارها ناامید می شود که اعتماد به قدرت خدا و رحمت او نداشته باشد. و یا به وعده های او اعتماد نداشته باشد، و خود این عدم اعتماد به قدرت و رحمت الهی در حقیقت نوعی کفرورزی است و لذا فرمود:

«انسان هایی که کافر هستند از رحمت الهی مأیوس می شوند.» (1)

چون اعتمادی به قدرت خداوند و وعده های الهی، و امیدی به رحمت واسعه ی او ندارند!

1- (1) . یوسف / 87.

پرسش:

آیا کسانی که گرفتار یأس باشند گناهشان بخشیده می شود یا نه؟

زیرا خداوند وعده ی بخشش همه ی گناهان را داده مگر شرک را، آیا یأس هم چنین است؟

پاسخ:

در برخی آیات اشاره شده است که خداوند شرک را نمی بخشد ولی گناهان دیگر را می بخشد و مفسرین این نکته را تذکر می دهند که مقصود از این آیه این نیست که «شرک»بخشوده نمی شود، زیرا بارها در تاریخ اسلام این اتفاق افتاده که مشرکان و کافران توبه کردند و ایمان آوردند و پیامبر اسلام پذیرفتند. حتی در صدر اسلام بسیاری از اصحاب پیامبر مشرکانی بودند که بعداً ایمان آوردند و به اسلام وارد شدند.

این آیه که می فرماید: «شرک آمرزیده نمی شود» (1) مقصود «شرک بدون توبه» است ولی بقیه ی گناهان را ممکن است خدا بدون توبه هم بیامرزد!

ص:78

1- (1) . نساء / 48 و 116.

پرسش:

چه کنیم که از یأس و ناامیدی نجات پیدا کنیم؟

پاسخ:

با رعایت نکات زیر امید است که از «یأس» نجات پیدا کنیم:

اول: توجه به «عظمت و قدرت پروردگار» و «رحمت الهی»، که خدا هم می تواند ما را ببخشد هم رحمت الهی او بی کران است و از طرفی «وعده ی بخشش» داده و خلف وعده در مورد او قابل تصور نیست بنابراین نباید از چنین شخص بزرگی ناامید باشیم.

دوم: توجه به اینکه راه توبه و بازگشت را خود خداوند باز کرده و از بازگشت گناهکاران استقبال می کند با این حال ناامیدی چرا؟!

سوم: توجه به اینکه یأس و ناامیدی از رحمت خداوند، خود گناهی بزرگ است و انسان اگر به همین نکته توجه کند آن وقت خود را از دام یک گناه به دام گناه دیگری نمی اندازد.

و نکته آخر اینکه: اگر انسان بداند که فرصت برای او باقی است و می تواند از بقیه ی عمرش استفاده کند و گذشته را جبران و اصلاح کند، بنابراین معنا ندارد که انسان در اثر گناه و لغزش ها به آینده ی خودش بدبین باشد، چرا که نتیجه ی بدبینی هم، ناامیدی و یأس می باشد. و «یأس» است که انسان را از دامن خطاها و گناهان کوچک تر به دامن گناهان و خطاهای بزرگ تر می اندازد.

ص:79

پرسش:

آیا توبه ی از گناهان کاملاً گناهان را پاک می کند یا فقط از شدت تاثیر آن کم می کند؟

پاسخ:

آثار گناه دو نوع است:

- گاهی آثارش، آثار قراردادی یا مجازات های الهی است (آثار قراردادی در دنیا اینگونه تعبیر می شود)

- و گاهی آثار گناه، آثار وضعی است.

اگر تاثیر گناه از مجازات های الهی و یا حق الله باشد توبه، این آثار را بر می دارد بلکه با توجه به آیات حتی برخی بدی ها و گناهان انسان تبدیل به نیکی می شود، می فرماید:

«مَن تَابَ وَآمَنَ وَعَمِلَ عَمَلاً صَالِحاً فَأُولئِکَ یُبَدِّلُ اللَّهُ سَیِّئَاتِهِمْ حَسَنَاتٍ وَکَانَ اللَّهُ غَفُوراً رَحِیماً»؛ (1) «کسانی که توبه کنند و ایمان آورند و عمل صالح انجام دهند اینها را خدا بدی هایشان را به نیکی تبدیل می کند؛ و خدا همواره آمرزنده و مهربان بوده است.»

ص:80

1- (1) . فرقان / 70.

پس آثاری که مثل مجازات های الهی است (1) که گاهی «حق الله» نامیده می شود بوسیله ی توبه برداشته می شود.

اما آثار نوع دوم که آثار وضعی است اینها برداشتنی نمی باشد؛ مثلاً کسی که سرقت انجام داده گناهی انجام داده که این گناهش مجازات الهی و عذاب دارد، به وسیله ی توبه این عذاب برداشته می شود اما آن اثر وضعی گناه بوسیله ی توبه برداشته نمی شود بلکه باید خسارت مالی آن شخص را جبران نماید و ...

مثالی دیگر: اگر کسی گناهی انجام دهد و موجبات بدنامی خودش را در اجتماع فراهم کرده باشد، این بدنامی اثر وضعی آن گناه است و با توبه، این بدنامی برداشته نمی شود، در اینجا لازم است برنامه ریزی کند و این بدنامی را از بین ببرد، و دوباره اطمینان اجتماع و مردم را به خودش جلب نماید این چیزی نیست که توبه آن را به راحتی بردارد. (2)

بنابراین توبه: مجازات های قراردادی و الهی را بر می دارد و در حقیقت این بخش از آثار گناه می کاهد، و حتی گاهی اوقات آنها را به حسنات تبدیل می کند.

اما برخی از آثار و پیامدهای دیگر مثل «آثار وضعی» را بر نمی دارد.

ص:81

1- (1) . البته ممکن است، مجازات های الهی از نوع قرارداد نباشد

2- (2) . البته اگر کسی موفق شود توبه ی واقعی (توبه همراه با اصلاح) نماید و از طرفی هم تلاش کند تا اطمینان جامعه و اطرافیان را جلب کند خداوند رحمن هم در پرتو «نور توبه» موجبات خوش نامی دوباره ی او را فراهم می کند.

پرسش:

در برخی آیات بعد از توبه اصلاح آمده مقصود از اصلاح کردن بعد از توبه چیست؟

پاسخ:

در آیات متعددی از قرآن با تعابیر گوناگون می فرماید:

«فَمَن تَابَ مِن بَعْدِ ظُلْمِهِ وَأَصْلَحَ فَإِنَّ اللّهَ یَتُوبُ عَلَیْهِ»؛ (1) «اگر کسی بعد از ظلمی و گناهی که انجام داده و توبه کند و اصلاح کند، خدا به سوی او باز می گردد و توبه اش را می پذیرد.»

همین مضمون در آیات دیگر قرآن آمده و مکرر بر این مساله تاکید دارد که باید توبه همراه با اصلاح و عمل صالح باشد یعنی اگر کسی گناهی انجام داد مانند دروغ، که فقط نافرمانی خداست (به شرطی که برای دیگران ضرر نداشته باشد) در این مورد توبه ی او اثر را بر می دارد و اما گاهی گناه از نوع ترک واجب است، مثلاً نماز نخوانده، اگر توبه کند توبه می تواند آن پیامد و

1- (1) . مائده / 39 و طه / 82 و مریم / 60 و فرقان / 70 و...

عذاب را بردارد ولی قضای نماز را باید به جا آورد، در حقیقت اصلاح در اینجا به این معنا است که اعمالی را که ترک کرده (نماز، روزه و ...) قضایش را به جا آورد.

چند مثال: اگر گناه از باب حق الناس باشد مثل سرقت یا فریب در معامله و ... اصلاحش این است که مال مردم را برگرداند.

گاهی در گناهان اجتماعی، انسان ضربه ای به آبروی کسی می زند مثلاً تهمت می زند، با توبه پیامد گناه خودش را از بین می برد و عذاب الهی برداشته می شود، اما آبروی مسلمانی از بین رفته و اصلاحش به این است که عذرخواهی کند و به مردم اعلام کند که این واقعیت نداشته و تهمت بوده است و سعی کند آبروی ریخته شده را باز گرداند.

گاهی این گناهان اجتماعی، به وسیله ی عذرخواهی و حلالیت طلبیدن قابل جبران است، این هم اصلاحش به همین است مثلاً در مورد غیبت، هم باید توبه کرد که آثار گناهش برداشته شود، هم باید از آن شخص حلالیت طلبید و در حقیقت اصلاحش به آن حلالیت طلبیدن است.

اگر گناهان اجتماعی قابل جبران نباشد مثلاً غیبتی که انجام داده یا ظلمی که کرده، به شخص مقابل دسترسی ندارد که از او حلالیت بطلبد، در این موارد اصلاح بعد از توبه به استغفار است یعنی برای آن شخصی که به او دسترسی ندارد یا الان او را نمی شناسد و مالی را از او برده از جانب او صدقه بدهد و یا برای او استغفار بکند که در این موارد امید است این «اصلاح بعد از توبه» محسوب شود.

پرسش:

آثار وضعی گناه چیست آیا نجات از آنها ممکن است؟

گاهی ممکن است گناه، فردی باشد، ولی آثار وضعی اش باقی بماند حال این سوال، هم به اثر وضعی مربوط می شود هم به اصلاح بعد از توبه، مثلاً گناهی کرده که برای او یک بیماری صعب العلاج بوجود آورده، یا عبادتی مثل نماز انجام نداده و او را از کمال واقعی و آن قرب معنوی بازداشته، که یقیناً اثر وضعی خودش را خواهد داشت، در این موقع انسان باید چه کند آیا صرف توبه کردن از گناه کفایت می کند یا خیر؟

پاسخ:

این همان «آثار وضعی» است که گفته شد: ممکن است قابل برداشتن نباشد، مثلاً اگر کسی مرتکب عمل منافی عفت شد و به بیماری های تناسلی یا مانند ایدز مبتلا شد، در حقیقت «خود کرده را تدبیر نیست». در این موارد باید از راه های پزشکی و یا موارد دیگر به دنبال اصلاح باشد و اصلاحش به این است که به پزشک مراجعه کند و بیماری خودش را بهبود بخشد؛ و به این صورت نیست که با یک توبه مشکل حل شود.

ص:84

پرسش:

آیا انسان توبه کرده،مانند انسان گناه نکرده است؟

برخی می گویند: توبه ی از گناه کاملاً صفحه ی ضمیر انسان را پاک نمی کند، مثل صفحه ی سفیدی که چیزی بر رویش نوشته شده باشد و بعد پاک شود این چطور قابل توجیه است؟

پاسخ:

در حقیقت توبه آلودگی روحی انسان را بر می دارد و انسان را پاک می کند و در روایات حکایت شده: «کسی که توبه کند، مثل کسی است که از مادر متولد می شود و گناهی ندارد.» (1) یا برخی از اعمال مثل حضور در عرفات در ایام حج، این حالت را برای انسان ایجاد می کند.

ولی به هر حال وقتی انسان مدتی از عمرش را به گناه گذرانده است از غافله ی کمال انسانی، عقب مانده یعنی بین او و کسی که اصلاً گناهی نکرده

1- (1) . عن الباقر(علیه السلام): التائب من الذئب کمن لاذنب له. (بحارالانوار، ج 6، ص 41)

تفاوت است در حقیقت یک عمری از او به گناه تلف شده، و آن عمر به زیانکاری گذشته و قابل جبران نمی باشد.

سرمایه زکف رفت و متاعی نخریدیم

ولی در عین حال چه بسا انسان وقتی توبه کرد، با تلاش و اصلاح خودش و عباداتی که انجام می دهد، بتواند از آن انسانی که گناه نکرده سبقت بگیرد، و این بستگی دارد به توبه کننده، که بعد از توبه تا چه حد تلاش کند.

ص:86

د: پدر و مادر

اشاره

پرسش:

در برابر ستمکاری پدر و مادر چگونه عمل کنیم

اگر والدین به فرزندان ستم کنند فرزندان چطور برخورد کنند، بطوری که هم موجب ناراحتی آنها نشود و هم بتوانند آنها را امر به معروف و نهی از منکر کنند، و اگر نصیحت تأثیر نداشت چطور باید با آنها برخورد کرد؟

پاسخ:

قبل از پاسخ لازم به یادآوری است که:

با توجه به اختلاف سنی که بین پدر و مادر و فرزندان وجود دارد و به طور طبیعی هر کدام، فرزند زمان خود هستند و گاهی اختلاف فرهنگ هم دارند، و از طرفی فرزندان به اقتضای سن شان، شور جوانی دارند و پدر و مادر سردی و گرمی زندگی را چشیده اند و پخته شده اند و طبیعی است که در مسائل با احتیاط برخورد کنند این عوامل باعث می شود، گاهی در روابط بین پدر و مادر و فرزند اختلاف سلیقه هایی پیش بیاید، و روابط دچار چالش شود و برخوردهای پدر و مادر هم غالباً از سر دلسوزی می باشد از این رو کاربرد تعبیر «ظلم و ستم» نسبت به فرزندان، صحیح به نظر نمی رسد. (1)

1- (1) . مگر در مواردی خاص که بسیار نادر می باشد.

از این رو چون احتمال چنین چالشی می رود قرآن کریم به بیان راهکار آن می پردازد و می فرماید:

«ما به انسان سفارش می کنیم درباره ی پدر و مادرش بویژه مادر که دوران بارداری و مشکلات آن و دوران شیردادن را می گذراند، (آری به او توصیه کردیم:) که برای من و برای پدر و مادرت شکر به جا آور، که بازگشت (همه ی شما) به سوی من است.» (1)

یعنی جایگاه پدر و مادر آنقدر مهم است که سپاسگزاری پدر و مادر در کنار سپاسگزاری از خدا مطرح شده است.

در حدیثی از امام رضا(علیه السلام) وارد شده است که: «هر کس پدر و مادرش را شکرگزاری نکند و سپاس نگوید شکر خدای را به جای نیاورده است!» (2)

و از پیامبر اکرم(صلی الله علیه و آله) حکایت شده که فرمودند: «پدر و مادرت را اطاعت کن و به آنها نیکی نما چه زنده باشند و چه از دنیا رفته باشند.» (3) و در حدیث دیگری حکایت شده سه بار از پیامبر پرسیدند به چه کسی نیکی کنیم؟ پیامبر فرمودند: «به مادرت!» و بار چهارم فرمودند: «به پدرت!» (4)

1- (1) . لقمان / 14. «وَوَصَّیْنَا الْإِنسَانَ بِوَالِدَیْهِ حَمَلَتْهُ أُمُّهُ وَهْناً عَلَی وَهْنٍ وَفِصَالُهُ فِی عَامَیْنِ أَنِ اشْکُرْ لِی وَلِوَالِدَیْکَ إِلَیَّ الْمَصِیرُ» یعنی آنقدر مهم است
2- (2) . بحارالانوار، ج 74، ص 68
3- (3) . همان، ج 77، ص 144
4- (4) . همان، ج 74، ص 49.

و در آیه ی بعد می فرماید:

«وَإِن جَاهَدَاکَ عَلَی أَن تُشْرِکَ بِی مَا لَیْسَ لَکَ بِهِ عِلْمٌ فَلاَ تُطِعْهُمَا وَصَاحِبْهُمَا فِی الدُّنْیَا مَعْرُوفاً»؛ (1) «اگر پدر و مادر تلاش کردند که تو را مشرک کنند شرکی که هیچ دلیلی ندارد. از پدر و مادر اطاعت نکن»

یعنی هیمشه اطاعت پدر و مادر لازم است مگر در موردی که پدر و مادر بخواهند انسان را به گناه یا شرک وادار کنند. بلافاصله تذکر می دهد: پدر و مادری که می خواهند تو را مشرک یا گنه کار کنند حق نداری با آنها برخورد نامناسب داشته باشی «وَصَاحِبْهُمَا فِی الدُّنْیَا مَعْرُوفاً» یعنی در دنیا با آنها به روش پسندیده همراهی و مصاحبت کن و با آنها برخورد نیک داشته باش.

بنابراین ما حق نداریم نسبت به پدر و مادر خودمان تندی کنیم و قرآن بالاترین مرحله را بیان کرده که اگر پدر و مادر شما را به شرک دعوت کردند شما حق برخورد تند نداری، با این مطلب تکلیف موارد دیگر را روشن کرده است.

و حتی در آیه ی می فرماید:

«فَلَا تَقُل لَهُمَا أُفٍّ»؛ (2) «به پدر و مادر اف نگو.»

«اُف»: کوچک ترین کلمه ای است که دلالت بر ناراحتی داشته باشد. بنابراین انسان در برابر پدر و مادر چاره ای جز صبر و بردباری و برخورد

1- (1) . لقمان / 15
2- (2) . عنکبوت / 8. و اسراء / 23 - 24.

مناسب و نیکو ندارد. و لازم است که اگر برخورد نامناسبی از پدر و مادر دید از او خواهش کند که این کار را ترک کند. و نباید با پدر و مادر برخورد نامناسب داشته باشد چون ممکن است به «عاق والدین» برسد که یکی از گناهان کبیره می باشد.

ص:90

پرسش:

در امر به معروف و نهی از منکر مراتبی داریم، نسبت به پدر و مادر تا چه مراتب را می شود عملی کرد و کدام را نمی شود؟ !

پاسخ:

اولین مرتبه ی امر به معروف و نهی از منکر این است که انسان از چیز منکر، بد و گناه به صورت درونی و قلبی ناراحت شود.

مرتبه دوم این است که آثار این ناراحتی در صورتش ظاهر شود، که من از این گناه ناراحتم و از آن گناه استقبال نکند.

مرتبه سوم این است که به زبان ابراز کند و با نرم خویی تذکر دهد.

مرتبه چهارم این است که عملاً مانع انجام گناه شود.

مرتبه پنجم و ششم که می رسد برخوردهای بالاتر که در حقیقت نیاز به «اذن» حاکم شرع و دادگاه اسلامی دارد.

در مورد پدر و مادر ممکن است بتوانیم صحبتی با آنها بکنیم و یا با هدیه ی کتاب یا خواندن آیه ی قرآن یا روایت اهل بیت یا موعظه ای از اولیا خدا و ... به طور غیرمستقیم آنها را متوجه اشتباه خود بکنیم. اما حق نداریم طوری برخورد کنیم که آنها از دست ما ناراحت شوند، بیشتر باید سعی کنیم

ص:91

با تحمل و اخلاق خوش و احترام «قول میسور» و روش پسندیده آنها را متوجه کار ناپسند خودشان بکنیم اما اگر در مورد گناه اصرار کردند فقط اطاعت نکنیم.

تعبیر جالب قرآن در آیه ی 15 سوره ی لقمان این است «و ان جاهداک»؛ «و اگر پدر و مادر تلاش کنند که تو را مشرک کنند» مفسرین می گویند: مقصود این است: آنها تلاش می کنند و این تلاش آنها هم از روی دلسوزی است گویا می خواهند سعادت تو را تأمین کنند اما راه را اشتباه کرده اند؛ فکر می کنند که سعادت فرزند در گناه و شرک است؛ که لازم است آرام آرام آنها را متوجه کرد که اینگونه نیست. ولی فرزند حق توهین ندارد.

نکته:

در آیات سوره ی لقمان و عنکبوت که در مورد رفتار نیک با پدر و مادر می باشد این مطلب آمده است:

«إِلَيَّ مَرْجِعُكُمْ فَأُنَبِّئُكُم بِمَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ»؛ (1) «بازگشت شما به سوی من است و شما را از آنچه انجام می دادید با خبر خواهم ساخت.»

از این تعبیر که فرزندان را متذکر می شود که «من به آنچه عمل می کنید شما را خبر می دهم» بر می آید که: می تواند از طرفی هشدار نسبت به فرزندان باشد که روز قیامت و حساب در پیش است؛ پس مراقب رفتار خود با

1- (1) . عنکبوت / 8 و لقمان / 15.

پدر و مادر باشید و از طرفی شاید اشاره به این نکته باشد که چون صبر در مقابل برخی اعمال بعضی پدر و مادرها، طاقت فرسا و سخت است، خداوند تلخی آن صبر را با حلاوت نظاره گری خود جبران می کند و به تعبیری می فرماید: «اگر صبر و تحمل، و در مقابل رفتار بد، نیکی کردن، سخت است؛ بدانید که من این رفتار نیک شما را می بینم و در روز قیامت بر می شمارم و پاداش می دهم.»

آری اگر انسان بداند که خدا می بیند سختی ها به خاطر خدا شیرین می شود.

ص:93

پرسش:

اطاعت از پدر و مادر تا چه اندازه لازم است؟

پدر و مادرم در کارهایم خیلی دخالت می کند می خواهم بدانم که تا چه حد باید تابع آنها باشم؟ حتی در امور مستحب و واجب و غیره؟

پاسخ:

تبعیت از پدر و مادر، در مورد امور واجب که لازم است مثلاً پدر و مادر به انسان می گویند: «نماز بخوان!» آنها هم اگر نگویند ما باید نماز بخوانیم. یا اگر آنها بگویند فلان گناه را انجام نده در این موارد هیچ بحثی نمی باشد که اطاعت لازم است.

در موارد مستحب مثل نماز جماعت یا موارد مباح مثل تفریح سالم که گناهی در آن نیست، در این موارد اگر پدر و مادر نهی کردند، انسان باید از پدر و مادر اطاعت کند چون اطاعت از پدر و مادر واجب است و دستور آنان بر امور مستحب و مباح مقدم است. و تنها راهی که باقی می ماند این است که فرزند دلایل کارش را محترمانه برای آنها بگوید اگر قبول کردند که بحثی نیست و اگر قبول نکردند همان اطاعت از پدر و مادر برای انسان کمال آفرین تر است از برخی کارهایی که انسان ممکن است در نظرش مباح و یا مستحب بیاید.

ص:94

لذا وقتی در امور مستحب (مثل زیارت حرم ائمه(علیه السلام) ما اجازه نداریم از آنها سرپیچی کنیم دیگر تکلیف بقیه موارد روشن است که اگر دخالت کردند، فرزند حق ندارد برخورد تند یا توهین آمیزی داشته باشد بلکه می تواند خیلی محترمانه و مؤدبانه از آنها خواهش کند که این امور را به من و اگذار کنید. اگر هم قبول نکردند باز باید تحمل کرد و حق تندی ندارد.

زیرا رعایت حریم پدر و مادر در اسلام خیلی مهم است، تا حدی که اگر فرزند بدون اذن پدر و مادر مسافرت رفت آن سفر، سفر معصیت می شود و نماز در آن سفر، طبق فتوای مراجع محترم کامل می باشد.

ص:95

پرسش:

در مواردی که پدر و مادر بین دختر و پسر فرق میگذارند چه کنیم؟

گاهی پدر و مادر در مورد بخشش های مالی، برخی فرزندان را نسبت به بعضی مقدم می دارند و بین آنها تبعیض قائل می شوند چگونه با آنها برخورد کنیم؟!

پاسخ:

در مورد بخشش هایی که پدر و مادر نسبت به فرزندان دارند لازم است مساوات را رعایت کنند زیرا از لحاظ روانی روحیه ی آنها تضعیف می شود و ممکن است آثار سوء بدنبال داشته باشد، و حتی انسان اگر بصورت طبیعی یک فرزندش را بیشتر از فرزند دیگرش دوست داشته باشد، اگر اظهار بکند ممکن است حسادت دیگران را برانگیزد و این به مصلحت هیچکدام نیست.

اما به هر حال فرزند حق ندارد نسبت به پدر و مادر در مقابل این رفتار اعتراض بکند و برخورد غیرمودبانه داشته باشد، چنانچه بیان شد: حتی اگر آنها به شرک دعوت کنند نباید پیروی کند ولی فرمود: «صاحبهما فی الدنیا معروفا» فرمود با آنها رفتار پسندیده و نیکوئی داشته باشید. بنابراین انسان حق ندارد با آنها بد رفتاری کند.

ص:96

یادآوری:

این نکته را نیز لازم است فرزندان توجه داشته باشند که:

با توجه به اختلاف سنی و بین فرزندان، نیازهای آنها هم متفاوت می شود، لذا پدر و مادرها با توجه به اقتضای سن فرزندان و سطح تحصیلی آنان به تناسب نیاز هر کدام امکاناتی در اختیار آنها قرار می دهند. لذا بهتر است به جای واژه «تبعیض» واژه «تفاوت» به کار رود و اگر تفاوت به این صورت باشد که ذکر شد، گاهی لازم هم می باشد.

ص:97

پرسش:

آیا پدر و مادر می توانند ارث دختر و پسر را تغییر بدهند و دیگر اینکه آیا می توانند وصیت کنند که به یکی بیشتر و به دیگری کمتر بدهند؟

پاسخ:

بخش اول پاسخ را به وصیت، سپس به ارث می پردازیم:

وصیت: آیا پدر و مادر حق دارند وصیت کنند که اضافه ی بر ارث به کسی داده شود؟پدر و مادر می توانند تا از اموال خودشان را بلکه حق هر انسانی است تا از اموال خودش را وصیت کند که در چه راهی مصرف شود. مثلاً در امور خیر مصرف شود، و یا اینکه به شخص خاصی داده شود، فرزندش باشد یا غیرفرزندش.

بنابراین، اینکه پدر و مادر یا هر شخص دیگری حق دارند که وصیت کنند اموالشان را به کسی بدهند این مورد اختلاف نمی باشد. در سوره ی نساء (1) این مطلب اشاره شده که قبل از تقسیم ارث اول باید وصیت های شخص را انجام دهند، که همان اموال است، و یا اینکه اگر بدهکاری دارد بدهکاریش را بپردازند.

1- (1) . نساء / 11 و 12. «مِن بَعْدِ وَصِیَّةٍ یُوصِی بِهَا أَوْ دَیْنٍ»

ارث: ارث دختر و پسر، ارث پدر و مادر و همچنین ارث همسر از همسر، در قرآن کریم معین شده از جمله در آیه ی 11 از سوره ی نساء می فرماید:

«یُوصِیکُمُ اللّهُ فِی أَوْلاَدِکُم لِلْذَّکَرِ مِثْلُ حَظِّ الْأُنْثَیَیْنِ»؛ «خداوند به شما سفارش می کند در تقسیم ارث، به پسر دو برابر دختر بدهید.»

به عنوان مثال: اگر یک برادر باشد و یک خواهر، دو برابر به پسر می رسد. حال آیا پدر و مادر می توانند این سهم را تغییر دهند مثلاً بگویند دختر برابر پسر ببرد؟ خیر این کار از عهده ی پدر و مادر خارج است و چنین حقی را ندارند چون این از احکام الهی است همانطوری که در مورد همسر و پدر و مادر معین شده که چقدر ارث ببرند و با شرایط خاصی این تقسیم ارث آمده و کسی نمی تواند آنها را تغییر بدهد، چون اینها حدود و قوانین الهی است و ما حق تغییر آنها را نداریم. (1)

چنانچه بیان شد هر شخصی حق دارد که تا اموال خودش را وصیت کند که مقداری از آن را به فلان فرزندم مثلاً برای خرج تحصیلش بدهید، یا فرزندی که نیاز به مسکن دارد مبلغی را به او پرداخت نمائید. ولی همین را هم حق ندارد بیش از وصیت بکند، و اگر بیش از شد مقدار بیشترش صحیح نیست، مگر این که بقیه ی وارث ها اجازه بدهند. یا مثلاً فرزندان او اجازه بدهند که نصف اموالش را در راه خیر مصرف کنند. (2)

1- (1) . اینکه چرا سهم هر کدام متفاوت است این بحث دیگری است که حکمت هایش در تفاسیر آمده است
2- (2) . ر.ک: توضیح المسائل مراجع تقلید و همچنین تحریر الوسیله امام خمینی(ره)، ج 2، ص 98 کتاب الوصیهٔ.

خلاصه ی بحث:

1. در وصیت نمی شود سهام ارث را تغییر داد.

2. ولی شخصی که وصیت می کند می تواند تا حدود از اموال خودش را برای کارهای خیر، یا برای شخص خاص از فرزند و غیرفرزند وصیت کند.

3. اگر بیشتر از وصیت کرد، منوط به اجازه ی وارثان است و اگر اجازه ندادند، آن مقدار اضافه از وصیت باطل است.

ص:100

پرسش:

آیا صله ی رحم با خویشاوندانی که دارای صفات ناپسند مثل نمامی و غیبت هستند جایز است؟

پاسخ:

خداوند متعال از طرفی دستور به صله رحم داده و واجب کرده و از طرفی از فحشا و منکر و ... نهی کرده است؛ (1) و این در حالی است که گاهی در صله رحم ها دچار غیبت یا گناهان دیگر می شویم وظیفه چیست؟

نکته ی اول: لازم است توجه داشته باشیم که صله ی رحم واجب است و قطع رحم حرام! یعنی انسان باید صله ی رحم به جا آورد و نباید قطع رحم کند و رابطه ی خودش را با پدر و مادر یا خویشاوندان قطع بکند اگر انسان صله ی رحم را ترک کند و طوری باشد که عرفاً بگویند با خویشاوندان اش قطع رابطه کرده، این شخص گرفتار گناه کبیره شده است.

نکته ی دوم: برخی افراد صفات بدی دارند، مثلاً اهل غیبت و فتنه گری و ... هستند در مقابل اینگونه افراد، وظیفه ی انسان نهی از منکر است و نهی از

ص:101

1- (1) . بقره / 37، رعد / 21 و 25، نحل / 90.

منکر مراتبی دارد، و یک مرتبه اش این است که شخص، آثار ناراحتی را در چهره اش نمایان کند، مرتبه ی دیگر این است که مثلاً با زبان خوش، و نرم خویی به او تذکر دهد و معایب کارش را یادآوری کند. و همین طور مراتب بالاتر... بنابراین، انسان باید امر به معروف و نهی از منکر بکند که از واجبات، اسلامی است، البته باید به یک نکته توجه داشت و آن اینکه در جایی که امر به معروف و نهی از منکر تاثیر داشته باشد یا احتمال یک نوع تاثیر بدهیم، آنجا امر به معروف لازم است. اما اگر جایی باشد، که یقیین داریم امر به معروف و نهی از منکر تاثیری نخواهد گذاشت آنجا دیگر این تکلیف از انسان ساقط می شود، بلکه ممکن است گاهی بدون اینکه تاثیر مثبتی داشته باشد موجب فتنه شود.

و برخی اوقات لازم است با اینگونه افراد برخورد منفی شود، مثلاً خویشاوندی که غیبت می کند انسان روابطش را با او کاهش دهد، این خودش نوعی نهی از منکر است. بنابراین می توانیم بین وظایف شرعی خودمان و اینکه قطع رحم نکنیم جمع بکنیم بلکه صله رحم بکنیم.

و از طرفی انسان می تواند، با خویشاوندان خوبش رابطه ی بیشتری داشته باشد، و با خویشاوندانی که صفات بدی دارند، اگر می تواند آنها را اصلاح بکند، که اصلاح بکند، اما اگر نمی تواند اصلاح کند روابطش را کاهش بدهد، ولی قطع رابطه در این موارد باز موجب قطع رحم می شود، و مشکلات دیگری را برای انسان به وجود می آورد.

بنابراین چنین نیست که انسان تنها یک راه داشته باشد، و آن قطع رابطه با اینگونه افراد باشد، بلکه می تواند با آنها رفت و آمد کند، ولی رفت و آمد و صله ی رحم اندک، و امید است خود به خود همین کاهش روابط، روی آنها تاثیر بگذارد و کم کم آنها متوجه ی رفتار زشت خودشان بشوند و دست از آن رفتارشان بردارند.

ص:102

ه - : بانوان

اشاره

پرسش:

آیات حجاب کدام است؟

آیا در قرآن آیه ای در مورد رعایت حجاب داریم و چرا در مورد حجاب صحبت نمی شود و تذکر داده نمی شود؟

پاسخ:

«حجاب» یکی از دستورات الهی است که در قرآن کریم، به طور صریح در آیات متعددی مطرح شده است و از آنجا که سلامت جامعه و بهداشت روانی خانم ها حتی بهداشت روانی مردان در گرو این مطلب است این موضوعی است که باید از زاویه های مختلف به آن پرداخت و همچنین حکمت ها و قوانین و احکام آن بیان شود.

در این موضوع باید روشن شود خانم ها وظیفه شان چیست؟ همانطور که آقایان هم حجاب دارند و وظیفه ی آنها چیست؟ تا چه حدی آقایان باید بدنشان پوشش داشته باشد و تا چه حدی خانم ها بدنشان پوشش داشته باشد؟ و این مسئله، هم بسیار ساده است و هم بسیار مهم. وقتی حکمت های رعایت حجاب بیان شود که در آیات قرآن هم اشاره شده موجب می شود که خود خواهران با اشتیاق بیشتری به رعایت حجاب بپردازند.

ص:103

در مورد حجاب آیاتی در قرآن وجود دارد که در دو آیه ی آن به این موضوع توجه ویژه شده است یکی آیه ی 31 نور که می فرماید:

«وَقُل لِّلْمُؤْمِنَاتِ یَغْضُضْنَ مِنْ أَبْصَارِهِنَّ وَیَحْفَظْنَ فُرُوجَهُنَّ وَلاَ یُبْدِینَ زِینَتَهُنَّ إِلَّا مَا ظَهَرَ مِنْهَا وَلْیَضْرِبْنَ بِخُمُرِهِنَّ عَلَی جُیُوبِهِنَّ وَلاَ یُبْدِینَ زِینَتَهُنَّ إِلَّا لِبُعُولَتِهِنَّ»؛ «و به زنان با ایمان بگو: چشم های خود را (از نگاه هوس آلود) فرو گیرند، و دامان خویش را حفظ کنند، و زینت خود را - جز آن مقدار که نمایان است - آشکار ننمایند، و (اطراف) روسری های خود را بر سینه ی خود افکنند (تا گردن و سینه با آن پوشانده شود)، و زینت خود را آشکار نسازند مگر برای شوهرانشان، یا...»

در این آیه از یک طرف به خانم ها تأکید می کند که مواظب باشند پاکدامن باشند و چشمشان را مواظبت کنند و از طرفی هم می فرماید: مواظب باشید مواضع زینت و جاهای تحریک آمیز بدن تان را برای نامحرم آشکار نکنید.

که البته خانم های مؤمن و متقی این مسائل را رعایت می کنند و اکثریت خواهران جامعه ما همین طور هستند.

و در ادامه آیه یادآور می شود که زینت های زن برای چه کسانی می تواند ظاهر شود.

استاد شهید مطهری در کتاب «مسئله حجاب» بحث مفصلی در مورد این آیه دارند و نکات دقیق فقهی و تفسیری این آیه را مورد بحث قرار داده اند.

آیه ی مهم دیگر در مورد حجاب آیه ی 59 سوره ی احزاب است که می فرماید:

«یَا أَیُّهَا النَّبِیُّ قُلْ لِأَزْوَاجِکَ وَبَنَاتِکَ وَنِسَاءِ الْمُؤْمِنِینَ یُدْنِینَ عَلَیْهِنَّ مِن جَلاَبِیبِهِنَّ ذلِکَ أَدْنَی أَن یُعْرَفْنَ فَلاَ یُؤْذَیْنَ وَکَانَ اللَّهُ غَفُوراً رَّحِیماً»

ص:104

«ای پیامبر به خانم های خودت و دختران خودت و زن های مومن بگو - یعنی این حکم هم برای خانواده ی پیامبر هم برای زن های مومن است - این چادر یا روسری بلندی که خانم ها روی سر می اندازند و لباسشان را به خودشان نزدیک کنند، این کار برای اینکه شناخته شوند و مورد آزار قرار نگیرند بهتر است؛ (و اگر تاکنون خطا و کوتاهی از آنها سرزده توبه کنند) خدا همواره آمرزنده ی رحیم است.»

به عبارت دیگر می فرماید: خانم محترم به صورت نامناسب از خانه خارج نمی شود مثلاً با همان لباس داخل خانه خارج نمی شود بلکه یک لباس اضافی دارد مثل چادر، که وجه کامل حجاب است یا مثلاً مانتوی بسیار مناسب با روسری بلند، که وقتی از خانه خارج می شود کاملاً معلوم است که این خانم عفیف و پاکدامن است. و در حقیقت به این صورت شخصیت خودش را به نمایش می گذارد.

و ادامه ی آیه می فرماید: «ذلِکَ أَدْنَی أَن یُعْرَفْنَ» این حجاب بهتر و نزدیک تر است به اینکه شناخته بشوند، یعنی انسان های لا ابالی و هرزه و دگر آزاری که در جامعه وجود دارند و احیاناً مزاحم خانم ها می شوند، اگر خانمی را با حجاب کامل ببینند دیگر طمع نمی ورزند و متوجه می شوند که این زن پاکدامنی است. بنابراین آیه می فرماید فایده و حکمت رعایت حجاب این است که افراد شناخته می شوند، و کسی دیگر آنها را اذیت نمی کند.

نتیجه گیری:

بنابر آنچه از آیه بدست می آید اگر خانمی حجابش را رعایت کرد، در جامعه به عنوان زنی پاکدامن شناخته می شود و از برخی مشکلات و خطرات

ص:105

محفوظ می شود از این رو حجاب «محدودیت» نیست بلکه «مصونیت» است و با رعایت حجاب «بهداشت روانی» جامعه تأمین می شود، و علاوه بر این که خود خانم ها از آرامش روانی برخوردار می شوند برای مردان جامعه هم این آرامش را به ارمغان می آورند، و دست و چشم طمع ورزان آلوده را هم کوتاه می کنند و از طرفی باعث تحکیم خانواده ها می شود و از تزلزل نظام خانواده جلوگیری می کند.

بنابراین رعایت حجاب یکی از مسائل مهمی است که در قرآن مطرح شده و در احادیث نیز بر آن تاکید شده و روحانیت و غیرروحانیت وظیفه دارند از طریق رسانه های مختلف اعم از صدا و سیما و مطبوعات و مساجد، و ... به این موضوع بپردازند و همچنین باید مسئولین در مقام قانون گذاری و اجرا به این موضوع مهم توجه ویژه داشته باشند.

زیرا بخش قابل توجهی از افراد جامعه «حجاب» را رعایت می کنند و عده ای که رعایت نمی کنند «بی حجاب» نیستند بلکه «بدحجاب»اند، که:

برخی ممکن است در شرایط نامناسب خانوادگی و محیط، چنین پرورش یافته اند؛

و برخی از آنها نمی دانند که «حجاب» از ضروریات اسلام است؛

و بعضی نیز از احکام رعایت حجاب آگاه نیستند؛

و برخی آنها از حکمت ها و فایده های آن آگاهی ندارند و رعایت آن را مهم نمی دانند و ...

بنابراین افراد گناهکار و عصیانگر که قصد سرپیچی و مخالفت با احکام الهی را دارند، عده ی اندکی هستند.

و چنانچه بیان شد بقیه ی اینها، علل و انگیزه های خاص خود را دارند که به مرور زمان «این نوع پوشش» به یک «عادت اجتماعی» برای آنها تبدیل شده است.

لذا به نظر می رسد برای فراگیر شدن این حکم الهی در جامعه به یک پژوهش «جامعه شناختی و روانشناختی» نیاز داریم، تا علل و انگیزه ها و چالش ها و راهکارهای آن کشف شود و با یک برنامه ریزی دقیق در زمانی مشخص و بدون عجله، این موضوع به شکل معقول و مشروع و بدور از «افراط و تفریط» در جامعه نهادینه شود و الگویی باشد برای جوامع دیگر.

ص:107

پرسش:

آیا این حجاب که زنان اسلامی رعایت می کنند اجر و پاداشی هم دارد؟

پاسخ:

از جمله آیاتی که به موضوع حجاب پرداخته، آیه ی 59 سوره ی احزاب است با طرح این آیه ببینیم آیا پاداش رعایت حجاب از این آیه استفاده می شود یا نه؟! و اینکه روایات اهل البیت(علیه السلام) در این باره چه می گوید؟

آیه ی مذکور می فرماید:

«یَا أَیُّهَا النَّبِیُّ قُلْ لِأَزْوَاجِکَ وَبَنَاتِکَ وَنِسَاءِ الْمُؤْمِنِینَ یُدْنِینَ عَلَیْهِنَّ مِن جَلاَبِیبِهِنَّ و ذلِکَ أَدْنَی أَن یُعْرَفْنَ فَلاَ یُؤْذَیْنَ»؛ «ای پیامبر به همسرانت و دخترانت و زنان مومنین بگو که پوشش هایشان را به خودشان نزدیک کنند این بهتر و نزدیک تر است به اینکه شناخته بشوند و مورد اذیت قرار نگیرند.»

این آیه که از مهم ترین آیات حجاب است یک حکمت و فایده برای رعایت حجاب بر می شمارد و آن اینکه زنان با حجاب در جامعه به عفت و پاکدامنی شناخته می شوند از این رو مورد اذیت و آزار افراد لاأُبالی قرار نمی گیرند، و برعکس اگر خانمی حجابش را رعایت نکند افراد مریض در موردش قضاوت

منفی می کنند و ممکن است مورد طمع دیگران واقع شود و از راه بی تقوایی چشم به این خانم بدوزند و پیامدهای منفی ای به دنبال داشته باشد که در نهایت خود این خانم مورد آزار و اذیت واقع می شود.

این حداقل فایده و پاداش شخصی است که با حجاب و عفت در جامعه حضور می یابد و هر چه این مراتب حجاب و عفت بیشتر باشد امنیت اجتماعی برای او بیشتر خواهد بود که قرآن به عنوان یکی از مؤلّفه های امنیت اجتماعی برای زنان معرفی کرده است.

- اگر مقصود از پاداش، پاداش دنیوی باشد در این راستا باید گفت: حجاب از طرفی موجب مصونیت و امنیت شخص عفیف و با حجاب است و از طرف دیگر باعث تحکیم خانواده و جلوگیری از تزلزل نظام خانواده می شود که خود برکات بی شماری برای زن و شوهر و فرزندان و جامعه و ... دارد و این پاداش کمی نیست.

- و اگر مقصود پاداش اخروی باشد در این باره در روایتی از پیامبر(صلی الله علیه و آله) حکایت شده که دو گروه اهل آتش اند یکی از آنها کسانی هستند که حجاب خود را رعایت نمی کنند «کاسیات عاریات» (1) از این روایت معلوم می شود که رعایت حجاب شرط ورود به بهشت است.

1- (1) . عن النبی(صلی الله علیه و آله): صنفان من اهل النار لم ارهما، قوم معهم سیاط کاذناب البقر یضربون بها الناس، و نساء کاسیات عاریات ممیلات مائلات، رؤسهن کأنسمهٔ البخت المائلهٔ، لایدخلن الجنّهٔ و لا یجدن ریحها...، صحیفه الرضا(علیه السلام)، ج 3، ص 1680 و میزان الحکمهٔ، ج 2، ص 259.

حتی در همان روایت آمده: «بوی بهشت به مشام آنها نخواهد رسید.» (1)

بنابراین اگر کسی بخواهد به ثواب و بهشت الهی برسد لازم است حجاب و عفت و پاکدامنی خود را رعایت کند.

و از طرفی شخص با حجاب، یکی از دستورات الهی را رعایت کرده و این جزیی از تقوای عام است که دستور داده شده؛ زیرا تقوا، حداقل مراتبش این است که انسان گناه انجام ندهد، و واجبات الهی را انجام دهد، پاداش چنین شخص با تقوایی بهشت خواهد بود بنابراین از کلیات مفاهیم قرآنی و روح قرآن برداشت می شود: افرادی که حجاب دارند و عفت عمومی را رعایت می کنند جزء افراد با تقوا هستند، در نتیجه آن پاداش هایی را که برای افراد با تقوا گفته شده (اگر شرایط دیگر هم رعایت شود) برای آنها خواهد بود. مثل بهشت، راحتی، بخشش گناهان، رستگاری و... (2)

البته به نظر می رسد این پرسش ریشه در این دارد که بعضی پنداشته اند: انجام واجبات چون وظیفه ی انسان است «اجر و پاداشی» ندارد، و فقط مستحبات است که پاداش دارد در حالی که اینگونه نیست و اگر کسی محرمات را ترک کند و واجبات را انجام دهد و با تقوا باشد، خدا به او پاداش خواهد داد.

1- (1) . همان

2- (2) . نک: شعراء / 90، طلاق / 4 و 5، نور / 52.

آری هر اطاعتی از پروردگار، پاداش او را به دنبال دارد، مثلاً کسی که در راه خدا جهاد می کند واجبی را انجام می دهد و در قرآن پاداش عظیمی برای مجاهدان در راه خدا وعده داده شده است. (1)

یادآوری:

البته این نکته را باید توجه داشته باشیم که پاداش های الهی لطف خداست نه استحقاق بنده! یعنی وظیفه ی عبد و بنده در برابر مولا، اطاعت است ولی مولای ما اینقدر کریم و مهربان است که ما با وسایلی که او در اختیار ما قرار داده، با دست با فکر و با زبانی که او در اختیار ما قرار داده تلاش می کنیم، عبادت و اطاعت می کنیم، و او به ما اجر و پاداش می دهد و این نهایت لطف الهی را نسبت به بندگانش نشان می دهد.

1- (1) . توبه / 20 و نساء / 95.

پرسش:

منظور از «تبرج الجاهلیه الاولی» در آیه ی 33 سوره ی احزاب چیست؟

پاسخ:

در آیه ی 32 و 33 سوره ی احزاب به زنان پیغمبر اکرم(صلی الله علیه و آله) توصیه هایی می کند. و در ادامه می فرماید:

«وَقَرْنَ فِی بُیُوتِکُنَّ وَلاَ تَبَرَّجْنَ تَبَرُّجَ الْجَاهِلِیَّهِ»؛ «شما در خانه هایتان بمانید و مثل جاهلیت نخستین زینت هایتان را آشکار نکنید.»

واژه ی «قرن» به معنای وقار، سنگینی و متانت است و در اینجا کنایه از قرار گرفتن داخل خانه است. (1)

واژه ی «تبرج» به معنای «آشکار کردن» است.

و مقصود از «جاهلیت اول» همان جاهلیت قبل از اسلام است.

ص:112

1- (1) . در حقیقت قرآن، به زنان پیامبر توصیه می کند که در کوچه و بازار روان نشوید، چون ممکن است برخی افراد از حضور شما که از خانواده ی پیامبر هستید سوء استفاده بکنند و احیاناً در مسائل سیاسی و اجتماعی مشکل آفرین شود.

قبل از اسلام که دوران «جاهلیت» بوده، زنان زیورها و زینت های خودشان را آشکار می کردند و حجاب مناسبی نداشتند. از این رو قرآن به زنان پیامبر توصیه می کند که همچون زنان جاهلیت رفتار نکنید و اهل آشکار کردن زیورها و تفاخر و خودنمایی و ... نباشید.

و به عبارت دیگر به زنان توصیه می کند که زینت ها را برای شوهرهای خودتان نگه دارید و خودتان را از نامحرمان بپوشانید.

مقصود از جاهلیت اول:

جالب این است که در آیه می فرماید: «جاهلیت اولی» مفسرین از این تعبیر استفاده کرده اند که جاهلیت دیگری هم در راه است، «جاهلیت اول»، جاهلیت قبل از بعثت پیامبر اسلام بوده که با ظهور اسلام برچیده شد.

و شاید «جاهلیت دوم» زمان هایی مثل آخرالزمان باشد، که گاهی نشانه های آن را امروزه می بینیم. که همان عادات جاهلیت در برخی از کشورها و در برخی فرهنگ ها زنده شده است.

به عنوان مثال «زن» کالایی برای سرمایه داران شده است. این که به نام آزادی، زن به کالای تبلیغاتی تبدیل شده برای هیچ کس پوشیده نیست.

و همچنین فرهنگ برهنگی در دنیا ترویج می شود و اینها همان ویژگی هایی است که در فرهنگ جاهلیت عرب وجود داشت، که دوباره به نوع دیگر و با آب و رنگ جدیدی امروزه در برخی از جوامع هویدا شده و روز به روز شأن و منزلت زن را پایین می آورند. و در حقیقت قرآن هشدار می دهد: مواظب باشید که خانم ها گرفتار، همان جاهلیت نشوند، ولو با نام نوین!

ص:113

پرسش:

آیا در قرآن تعدد زوجات مطرح شده است؟ و حکمت آن چیست؟

پاسخ:

خدای متعال در آیه ی سوم سوره ی نساء می فرماید: «فَانْكِحُوا مَا طَابَ لَكُم مِنَ النِّسَاءِ...»؛ «اگر می ترسید که عدالت و قسط را به پا نکنید در مورد یتیمان و کودکان بدون سرپرست آن چیزی که از زنها که می پسندید و دل خواه شماست، دو تا یا سه تا یا چهار تا به همسری برگزینید. اما اگر می ترسید، خوف این را دارید که عدالت را رعایت نکنید، پس یک همسر بیشتر انتخاب نکنید...»

در حقیقت این آیه ی شریفه دلیلی است بر جواز تعدد زوجات در اسلام که البته شرایط و بحث خاص خودش را دارد.

این آیه تعدد زوجات را در اسلام قانونمند کرده. قرآن کریم در مورد عادات و آداب و رسوم و مسائلی که در بین مردم هست مسائل حلال را از حرام جدا کرده و مسائل حلالش را هم قانونمند کرده. مثلاً در مورد ازدواج با همسران متعدد در طول تاریخ بشر این مسئله سابقه داشته و حتی برخی افراد حرمسرا تشکیل می دادند مخصوصاً پادشاهان و ثروتمندان.

در حقیقت قرآن کریم با این مسئله روشمند برخورد کرد و آن را محدود و قانونمند کرد، یعنی طوری برنامه ی اسلام و این قانون بیان شد که از

تشکیل حرمسراهای بزرگ و شهوت رانی ها جلوگیری شود، ولی از طرف دیگر با شرایط سختی، که قرار داده شد، برای کسانی که واقعاً نیاز دارند یا جامعه ای که به تعدد زوجات نیاز دارد، این راه را مسدود نکرد لکن شرایطی برایش قرارداد و قانونمندش کرد و فرمود: اگر می توانید عدالت را رعایت بکنید بیش از یک همسر هم اگر کسی انتخاب کند اشکالی ندارد البته شرطش خیلی مشکل است. فرمود که «فَإِنْ خِفْتُمْ أَلاَّ تَعْدِلُوا» اگر می ترسید که عدالت را رعایت نکنید نه اینکه «عدالت را رعایت نکنید» وقتی که شما احتمال می دهید و می ترسید که عدالت رعایت نشود حق ندارید یک همسر بیشتر انتخاب کنید.

حال چه کسی می تواند بیشتر از یکی انتخاب کند؟ کسی که نیاز دارد؟ مثلاً در جوامع بشری، گاهی اوقات مردها در معرض حوادث قرار می گیرند. از دنیا می روند خانم هایی بی سرپرست می شوند و یا اینکه گفته شده که طول عمر جنسی زنان کمتر از مردان است، مردان به صورت متوسط طول عمر جنسی آنها زیادتر است بنابراین نیاز به ازدواج های بیشتری خواهند داشت؛ یا اینکه خانم ها معمولاً عادات ماهیانه دارند که آمیزش جنسی جایز نیست؛ و دوران حمل دارند که معمولاً 9 ماه طول می کشد و در این دوران ممکن است ممنوعیت های جنسی باشد؛ و اینها مستلزم این است که برخی از مردان نیاز جنسی شان برطرف نشود و نیازمند به ازدواج با همسران دیگر باشند. گاهی اوقات حوادثی اتفاق می افتد مثل جنگ ها و حوادث مانند آن، و مردانی از دنیا می روند و تعداد خانم ها زیاد می شود که در این موارد تعدد زوجات یک راه حل است.

پرسش:

در برخی آیات قرآن (1) می بینیم که این شرطی که برای عدالت گذاشته اند اصلاً به طور کلی نفی شده یعنی گفته شده شما اصلاً نمی توانید عدالت را در این زمینه رعایت کنید؟

پاسخ:

در حقیقت مقصود این پرسش این است که قرآن «تعلیق بر محال نموده است»؛ یعنی می خواسته بفرماید که اصلاً چنین کاری امکان ندارد که کسی عدالت را رعایت کند.

البته رعایت عدالت مشکل است ولی محال نمی باشد، یعنی ممکن است مردانی عدالت رفتاری ظاهری را بین خانم هایشان رعایت بکنند و شرایط جامعه هم اجازه بدهد و تعدد زوجات ضروری باشد که در چنین شرایطی اسلام راه را نبسته است.

و مقصود از رعایت عدالت در آیه ی سوم نساء، رعایت حقوق همسران یعنی عدالت ظاهری در رفاه و وسایل زندگی است. رفتار شوهر به گونه ای

1- (1) . نساء / 129. «وَلَن تَسْتَطِيعُوا أَن تَعْدِلُوا بَيْنَ النِّسَاءِ وَلَوْ حَرَصْتُمْ فَلاَ تَمِيلُوا كُلَّ الْمَيْلِ»

باشد که تساوی ظاهری بین این خانم ها و شئونات آنان کاملاً رعایت شود. البته روشن است که تساوی در برخی از مسائل اصلاً امکان ندارد. مثلاً تساوی در محبت قلبی از اراده ی انسان خارج است و شاید مقصود آیه ی 129 سوره ی نساء همین مطلب باشد. آری انسان نمی تواند دل خود را طوری تنظیم کند که محبت قلبی اش به دو نفر کاملاً یکسان باشد، ولی اگر این عدم تساوی محبت نسبت به دو همسر تأثیری در زندگی عملی بگذارد و در رفتار او ظاهر شود یعنی موجب بشود که مثلاً برای یکی از این خانم ها وسائلی بخرد یا رفاهی آماده بکند که برای دیگری نمی کند این شوهر از عدالت خارج شده است.

پس در حقیقت در اینجا مقصود از عدالت، تساوی محبت و مانند آن نیست که امکان عملی ندارد.

اما عدالت های رفتاری بین همسران لازم است و همانطور که روشن است این کار مشکل می باشد و چه بسا برخی از مراحلش برای بعضی افراد محال عادی باشد. بنابراین شرایط تعدد زوجات سخت است.

به عبارت دیگر اسلام مسئله ی تعدد زوجات که در تاریخ بشر سابقه داشته را قانونمند کرده و شرط این قانون را هم بسیار مشکل کرده، که تحقق خارجی آن اندک شود؛ ولی در عین حال راه را نبسته است. چون گاهی اوقات در جوامع بشری شرایطی بوجود می آید که تعدد زوجات یک راه حل اجتماعی است که از فحشا و منکرات جلوگیری می کند و در حقیقت یکی از راه حل های نجات جامعه از بعضی از مشکلات فرهنگی می باشد.

ص:117

آری انسان به صورت طبیعی یک همسر انتخاب می کند و مرد و زن، کنار هم آرامش پیدا می کنند همانطور که قرآن می فرماید: «خَلَقَ لَكُم مِنْ أَنفُسِكُمْ أَزْوَاجاً لِّتَسْكُنُوا إِلَيْهَا» (1) خدا همسران را از جنس شما آفرید برای اینکه آرامش پیدا کنید قرآن زندگی زناشویی را مایه ی بهداشت روان و آرامش و سکون انسان می داند یعنی جوانی که ازدواج می کند زندگی اش به یک آرامش و بهداشت روانی، می رسد در مورد خانم ها هم همینگونه است. و این در زندگی مشترک

دو نفر تحقق پیدا می کند.

ولی در یک شرایط استثنائی ممکن است که مردها چند همسر انتخاب کنند مثل خود پیامبر اکرم(صلی الله علیه و آله) با مطالعه ی زندگی پیامبر می بینیم که تعدد زوجات حضرت در یک بخش استثنائی از عمر ایشان بوده و الاّ وقتی که ایشان همسر انتخاب کرد در دوران جوانی که دوران شادابی و نشاط انسان است حضرت خدیجه را انتخاب نمود و سال ها در کنار ایشان بود و صاحب تعدادی فرزند شد تا وقتی که به سوی مدینه هجرت کرد آن وقت شرایط مدینه شرائط خاصی بود گاهی اوقات مسائلی پیش می آمد که لازم بود پیامبر از برخی از افراد یا قبائل یا خانم ها دلجویی هایی داشته باشد، برخی از خانم های پیامبر اکرم(صلی الله علیه و آله) مثل ام سلمه و حفصه زن های بی سرپرست بودند و در محیط مدینه که تعداد زیادی افراد در اثرحوادث جنگ و امثال آن شهید

1- (1) . روم / 21.

شده یا از دنیا رفته بودند، و زن های بی سرپرست زیاد شده بودند، تشویق می کردند که ازدواج های مجدد بشود. به خاطر اینکه این خانم ها بچه هایشان بی سرپرست نمانند که مشکلات متعدد آن برای جامعه بر هیچ کس پوشیده نیست، از طرف دیگر گاهی اوقات روابط سیاسی پیامبر اکرم(صلی الله علیه و آله) یا هدایایی که از طرف سران کشورها برای پیامبر، فرستاده می شد اقتضا می کرد که پیامبر اکرم(صلی الله علیه و آله) ازدواج های مکرری داشته باشد. همانطور که ماریه ی قبطیه از طرف پادشاه مصر به همراه جواب نامه ی ایشان هدیه فرستاده شد. و پیامبر برای احترام به پادشاه مصر با ماریه ازدواج کرد.

البته این مقطعی که پیامبر(صلی الله علیه و آله) ازدواج مجدد کرده اند، حدود 10 سال آخرعمرش در مدینه است، که دوران کهولت سن پیامبر(صلی الله علیه و آله) است. یعنی دوران شهوت رانی نیست، دوران شادابی پیامبر اکرم(صلی الله علیه و آله) یک دورانی بود که یک خانم بیشتر نداشت آن هم حضرت خدیجه بود. بنابراین نتیجه می گیریم که تعدد زوجات یک راهکار است برای شرایط خاصی در جامعه، و برای افرادی که نتوانند به خاطر شرائط ویژه، به یک همسر اکتفا کنند.

ص:119

پرسش:

آیا زناکار،جز با زنا کار نمی تواند ازدواج کند

اینکه قرآن در سوره ی «نور» می فرماید: «آگاه باشید که زنان زناکار جز با مردان زناکار، و مردان زناکار جز با زنان زناکار، و مردان مومن جز با زنان مومن و زنان مومن جز با مردان مومن، ازدواج نمی کنند» آیا این مطلب در مورد مثلاً یک جوانی که دچار این گناه شده هم صدق می کند و یا فقط در مورد آنهایی است که متاهل اند و آن گناه را مرتکب می شوند؟

پاسخ:

پرسش شما از آیه ی سوم نور است که می فرماید: «الزَّانِی لاَ یَنکِحُ إِلَّا زَانِیَةً أَوْ مُشْرِکَةً وَالزَّانِیَةُ لاَ یَنکِحُهَا إِلَّا زَانٍ أَوْ مُشْرِکٌ وَحُرِّمَ ذلِکَ عَلَی الْمُؤْمِنِینَ» در مورد این آیه لازم است ابتداً نظر مفسرین را بیان کنیم و بعد هم از روایات اهل بیت استفاده کنیم تا پاسخ روشن شود:

مفسرین در این مورد دو تفسیر ارائه کرده اند:

تفسیر اول: برخی از مفسرین معتقدند که این آیه در مقام بیان یک واقعیت عینی است، یعنی می خواهد بفرماید: معمولاً افراد آلوده سراغ افراد آلوده می روند، افراد پاک با افراد آلوده ازدواج نمی کنند. در حقیقت مقصود این آیه همان چیزی است که در فارسی می گویند:

کبوتر با کبوتر باز با باز کند همجنس با همجنس پرواز

ص:120

اگر فردی با ایمان و پاک باشد به سراغ افراد آلوده نمی رود، یعنی به صورت تکوینی و فطری انسان های خوب، و مومن به دنبال، همسران پاک و شایسته می روند.

ناریان مر ناریان را طالبند نوریان مر نوریان را جاذبند

تفسیر دوم: این است که، این آیه یک حکم شرعی را بیان می کند به این ترتیب که مؤمنان حق ندارند با افرادی که مشهور به بدکارگی هستند، قبل از توبه ازدواج کنند، و این کار بر مؤمنان حرام است. اما اگر، فرد زناکار و بدکار، توبه کند، ازدواج با او برای مؤمنان اشکالی نخواهد داشت.

تفسیر دوم، هم موافق شأن نزول، و هم موافق برخی از احادیث اهل بیت است. (1)

در برخی از احادیث از امام باقر و امام صادق(علیه السلام)، حکایت شده که این آیه در مورد مردان و زنانی است که در عصر پیامبر اکرم(صلی الله علیه و آله) آلوده بودند، و خدا مسلمانان را از ازدواج با آنها منع کرد و اکنون هم مردم مشمول این قانون هستند، پس هر کس که مشهور به عمل منافی با عفت شود،و حد زنا بر او جاری شود، سزاوار نیست که مؤمنی با او، ازدواج کند، مگر اینکه توبه کند و توبه اش ثابت شود. (2)

در حدیث دیگری از امام باقر(علیه السلام) حکایت شده که، این آیه در مدینه نازل شده، ولی زن و مرد زناکار را مؤمن ننامید، و فرمود: «الزانی لاینکح الا زانیۀ»

1- (1) . البته برخی از، صاحب نظران هم گفته اند، که این آیه با آیه ی 220 سوره ی بقره، که ازدواج با مشرکان را حرام می کند نسخ شده است که البته جای بحث دارد

2- (2) . صافی، ج 3، ص 416 - 417.

یعنی عنوانی که برای این افراد آورد عنوان «زانی و زانیه» بود و مؤمنین را جدا کرد، و فرمود «حُرّم ذلک علی المومنین».

در همین حدیث از امام باقر(علیه السلام) حکایت شده که پیامبر فرمود: شخص زناکار، به هنگامی که مرتکب این عمل می شود در حقیقت مؤمن نیست، و نیز شخص سارق به هنگامی که مشغول دزدی می شود، مؤمن نیست، چرا که به هنگام انجام این عمل، ایمان از او بیرون می رود، همان طوری که پیراهن را از تن بیرون می آورد. (1)

در حقیقت این روایت اهمیت این موضوع را نشان می دهد.

نتیجه گیری: به هر ترتیب ما چه تفسیر اول چه تفسیر دوم آیه را بپذیریم، بین افرادی که ازدواج کرده اند با افرادی که ازدواج نکرده اند تفاوتی وجود ندارد و مطلب برای هر دو گروه یکسان است.

1- (1) . همان و اصول کافی، ج 2، ص 26.

پرسش:

چرا قرآن ازدواج زنان آلوده و مردان آلوده را سخت گیری کرده است؟

پاسخ:

برخی از حکمت های این دستور عبارتند از:

1. معمولاً افراد آلوده به عمل نامشروع زنا، گرفتار بیماری های آمیزشی می شوند، و ازدواج با آنها مومنان پاکدامن را گرفتار برخی از بیماری ها می کند یا احیاناً موجب انتقال آن بیماری و شیوع آن می شود.

2. همچنین ممنوعیت ازدواج با چنین افرادِ ناپاکی، باعث می شود که این افراد تحریم اجتماعی بشوند و همین موجب می شود تا تحت فشار روانی در اجتماع قرار بگیرند تا دست از این کارها بردارند و عفت عمومی،و عفت و پاکدامنی خودشان را حفظ کنند.

3. و از طرفی بیان این حکم باعث می شود که افراد دیگر هم، عبرت بگیرند و بدانند اگر دامن خود را آلوده کردند با چنین تحریمی روبرو می شوند.

یادآوری: البته معلوم است که حکمت ها و ظرایف معنوی و روانی این حکم الهی آنقدر فراوان است که با این حکمت های مادی و جسمی قابل مقایسه نیست.

ص:123

فصل سوم: پرسش های گوناگون

اشاره

الف: قرآن و پلوراليسم

ب: قرآن و سکولاريسم

ج: علمی

د: حادثه 11 سپتامبر

ه- : شیطان

و: تاریخی

ز: ادبی

ص:125

الف: قرآن و پلورالیسم

اشاره

پرسش:

آیا قرآن براساس آیه 62 سوره بقره پلورالیسم (تکثرگرایی دینی) را می پذیرد؟

پاسخ:

Pluralism

، ریشه آن لاتینی است و به معنای نظریه هایی است که به لزوم کثرت عناصر و عوامل در جامعه ومشروعیت منافع آنها باور دارند. (1) برای روشن شدن پاسخ پرسش فوق لازم است که تفسیر آیه فوق را بررسی کنیم تا معنا و مقصود آیه فوق و آیات مشابه روشن شود که قرآن پلورالیسم را نمی پذیرد.

از این رو تفسیر آیه 62 سوره ی بقره را توضیح می دهیم:

إِنَّ الَّذِینَ آمَنُوا وَالَّذِینَ هَادُوا وَالنَّصَارى وَالصَّابِئِینَ مَنْ آمَنَ بِاللّهِ وَالْیَوْمِ الْآخِرِ وَعَمِلَ صَالِحاً فَلَهُمْ أَجْرُهُمْ عِندَ رَبِّهِمْ وَلاَ خَوْفٌ عَلَیْهِمْ وَلاَ هُمْ یَحْزَنُونَ.

در حقیقت کسانی که (به پیامبر اسلام) ایمان آورده اند، و کسانی که به (آیین) یهود گرویدند و مسیحیان و صابئان (پیرو یحیای پیامبر)، کسانی (از

1- (1) . فرهنگ خاص علوم سیاسی، حسن علیزاده، ص 231

آنان) که به خدا و روز باز پسین ایمان آوردند، و [کار] شایسته انجام دادند، پس پاداششان نزد پروردگار آنان برای ایشان است؛ و نه هیچ ترسی بر آنان است و نه آنان اندوهگین می شوند.شأن نزول: برخی از مفسران حکایت کرده اند که در صدر اسلام پرسشی برای برخی از مسلمانان مطرح شد که: اگر تنها اسلام راه حق ونجات است پس تکلیف نیاکان ما چه می شود؟ آیا آنان به خاطر عدم حضور در زمان پیامبر اسلام(صلی الله علیه و آله) و ایمان نیاوردن به او مجازات می شوند؟آیه فوق بدین مناسبت نازل شد و اعلام کرد که هر کس در عصر خویش به پیامبر خویش و کتاب آسمانی او ایمان آورده و عمل شایسته انجام داده است اهل نجات است و نگرانی ندارد، پس یهودیان و مسیحیان مؤمن و شایسته کردار که قبل از ظهور پیامبر اسلام زندگی کرده و مرده اند اهل نجات هستند. (1)

نکات و اشارات: 1. مشابه آیه فوق در سوره بقره /112 و مائده /69 و حج /17 آمده است، و این آیات پاسخی است به کسانی که راه نجات را در پناه نژاد و ملیت خاص می جویند. همانطور که یهودیان دین و نژاد خود را از دیگران بهتر

ص:128

1- (1) . اسباب النزول، نیشابوری، ص 17 (ایشان نقل می کند که سلمان از نیاکان عبادتگر خود پرسید) نمونه، ج 1، ص 284.

دانسته و بهشت را مخصوص خود می دانستند، ولی قرآن به آنان پاسخ می دهد که راه نجات منحصر در ایمان و عمل شایسته است. و تنها نام مسلمان، یهودی (1) و مسیحی (نصاری (2)) بر خود نهادن موجب سعادت و نجات نمی شود.

2. مفسران قرآن چند تفسیر عمده برای آیه فوق ارائه کرده اند:

الف: مقصود آیه ایمان و اعمال شایسته پیروان ادیان الهی قبل از اسلام است که از دنیا رفته اند و موجب نجات آنان خواهد شد همانطور که در شأن نزول بدان اشاره شد. (3)

ب: مقصود آیه ایمان و اعمال شایسته یهودیان و مسیحیان وصائبان در زمان حاضر است اما منظور ایمان به اسلام و عمل صالح بر طبق دستورات قرآن است یعنی اگر آنان محتوای کتاب های خویش و بشارت های پیامبرانشان در مورد پیامبر اسلام پیروی کنند مسلمان می شوند و ایمان و عمل صالح آنها پذیرفته خواهد شد. (4)

البته مانعی ندارد که هر دو معنا مقصود آیه باشد.

ص:129

1- (1) . واژه «هادو» از ریشه «هود» به معنای بازگشت به نرمی است. که در معنای توبه به کار رفته است، سپس به دین موسی علیه السلام گفته شده است و از این روست که پیروان او یهودیان نامیده شدند
2- (2) . واژه «نصاری» از ریشه «نصر» به معنای یاری کردن است و به کسانی همچون حواریون، که عیسی علیه السلام را یاری کردند نصاری گفته شد، سپس همه پیروان مسیح، نصاری و مسیحی نامیده شدند
3- (3) . نمونه، ج 1، ص 284
4- (4) . یعنی «من آمن باللّه و...» قید یهود و مسیحیان وصائبان است نه الذین آمنو (مسلمانان) چون کسانی که ایمان آورده اند نیازی به این قید ندارند. (نمونه، ج 5، ص 27)

3. ممکن است از آیه فوق استفاده شود که افرادی همچون ادیسون که پیرو ادیان دیگر هستند ولی آگاهی کافی از اسلام ندارند (جاهل قاصرند) وبه بشریت خدمت کرده اند پاداش مناسب عمل خویش را دریافت می کنند، و یا حداقل از عذاب کفر آنان کاسته می شود.

4. آیا این آیه و آیات مشابه آن، بدان معناست که در عصر حاضر نیز همه پیروان ادیان الهی اهل نجات هستند و تکثر گرائی و پلوراليسم صحیح است؟

پاسخ منفی است چرا که آیات قرآن همدیگر را تفسیر می کند و در آیات دیگر وعده عذاب به غیر مسلمانان داده شده است. پس ادیان دیگر منسوخ شده و پیروان آنها وظیفه دارند تا در مورد حقانیت اسلام تحقیق کنند تا مسلمان شوند. (1)

ص:130

1- (1) . البته برخی مفسران معاصر برآنند که طبق متن آیه 62 / بقره نیز پلوراليسم ردّ می شود، چون اهل کتاب با ارتکاب مواردی که اسلام منع کرده است و با عدم اعتقاد به معاد واقعی، ملاک های این آیه را برای نجات ندارند. (تسنیم، ج 5، ص 94)

ب: قرآن و سکولاریسم

اشاره

پرسش:

آیا قرآن کریم سکولاریسم (جدایی دین از دنیا و سیاست) را می پذیرد؟

پاسخ:

در این جا لازم است برای روشن شدن پاسخ پرسش فوق مفهوم سکولاریسم و آیات مربوط به آن یادآوری شود:

مفهوم شناسی سکولاریسم: (1)

این واژه از نظر لغوی به معانی مختلفی همچون «جدا انگاری دین و دنیا، غیرمقدس و غیرروحانی و...» آمده است، و در اصطلاح به معنای «هر چیزی است که به این جهان تعلق دارد و به همان اندازه و بطور غیرمستقیم از خدا و اولوهیت دور است.» (2)

ص:131

1- (1) .Saecularism. .

2- (2) . فرهنگ اصطلاحات فلسفه و علوم اجتماعی، ماری بریجانیان، ویراسته بهاءالدین خرمشاهی، ص 87 و فرهنگ انگلیسی، فارسی باطنی و آریان پور.

این واژه در طول اعصار در معانی جدیدی بکار رفت: همچون «تفکیک و ترخیص کشیشان، تفکیک دین و سیاست، تفوق دولت برلکیسا، فرو کاستن دین به احساس و تجربه دینی و طرد دین و آموزه های فراطبیعی.» (1)

پیوند دین با دنیا و سیاست در قرآن:

1. قرآن دستور می دهد که سهم خود را از دنیا فراموش مکن. (قصص / 77)

2. عدالت اجتماعی از اهداف پیامبران است. (حدید / 25 و مائده / 42)

3. آزادی اجتماعی از اهداف پیامبران است. (اعراف / 157 و نحل / 36 و...)

4. داوری بین مردم از وظایف رهبران الهی است. (بقره/123 و 213 و نساء / 59 و 105)

5. قرآن به برخی مبانی و اصول و مسائل اقتصادی می پردازد و اصل مالکیت زن و مرد را می پذیرد (نساء / 32)، معامله را حلال و ربا را حرام اعلام می کند (بقره / 275)، مسائل ارث و وصیت و... را بیان می کند (نساء / 2 و 7 و 12 و مائده / 106 و...)، وفای به عقدها را لازم می شمارد (مائده / 1)، کم فروشی را سرزنش می کند (مطففین / 1 و شعراء / 181)،

1- (1) . نک: فرهنگ و دین، براین. ر. ویلسون، ویراسته میرچا الیاده، مقاله جداانگاری دین و دنیا، ص 124 و تاریخ فلسفه سیاسی، بهاءالدین پازارگاد، ج 1، ص 276 و قرآن و سکولاریسم، محمدحسن قدردان قراملکی.

بر توزیع و تعدیل ثروت تاکید می ورزد (حشر / 7) و به تعاون و همکاری راهنمایی می کند. (مائده / 2) و...

تذکر: تعیین و توجه به این قوانین دخالت در امور دنیای مردم و برخی آنها مستلزم تشکیل حکومت است.

6. قرآن برخی اصول و مبانی و مسائل نظام سیاسی را طرح می کند از جمله:

حق قانون گذاری از آن خداست (انعام / 57 و 62 و یوسف / 40 و...)، اطاعت از رهبران الهی لازم است (نساء / 59)، ولایت و سرپرست مردم را مشخص می سازد (مائده / 3 و 55 و 67)، سخن رهبر الهی را فصل الخطاب معرفی می کند (احزاب / 6) و اصول سیاست خارجی مسلمانان را تعیین می کند. (نساء / 141)

تذکر: توجه قرآن به این امور دخالت در دنیای مردم و زمینه سازی تشکیل حکومت الهی است.

7. حکم جهاد و دفاع و چگونگی برخورد با اسیران و مخالفان در قرآن مطرح شده است که دخالت مستقیم در امور دنیوی و سیاسی - نظامی است (بقره / 190 و 191 و 216 و حج / 78 و نساء / 74 و 95 و برائت / 5 و انفال / 65 و...)

8. تعیین قوانین حقوقی خانواده مثل احکام زناشویی و طلاق و... (سوره نساء و نور)

9. تعیین قوانین جزایی و کیفری در مورد قصاص، زنا، سرقت و... (نور / 2 و 4 و مائده / 38 و 33 و...)

10. قرآن برخی پیامبران الهی مثل سلیمان را دارای مُلک و حکومت معرفی می کند. (و البته زمینه حکومت برای برخی رسولان الهی فراهم نشد.) (نمل / 14 - 34)

نتیجه: با توجه به آیات فوق و موارد مشابه در قرآن و سنت پیامبر(صلی الله علیه و آله) و امام علی(علیه السلام) و حکومت اسلامی آنها، روشن می شود که جدایی دین و دنیا و جدایی دین و سیاست و حکومت با اسلام ناسازگار است، پس سکولاریسم از منظر قرآن قابل قبول نیست. (1)

1- (1) . برای اطلاع بیشتراز مدل ها و شبهات سکولاریست ها نک: قرآن وسکولاریسم، محمدحسن قدردان قراملکی.

ج: علمی

اشاره

پرسش:

آیا از نظر قرآن سیاراتی مانند کره ی زمین وجود دارد که مثلاً انسان هایی در آن زندگی کنند؟

پاسخ:

در برخی از آیات قرآن اشاراتی به این موضوع شده مانند آخرین آیه ی سوره ی طلاق که می فرماید:

«خداوند آسمان های هفتگانه را آفرید «وَمِنَ الْأَرْضِ مِثْلَهُنَّ» و از زمین هم مثل آن آفرید.» (1)

در اینجا بحث مفصلی مطرح است که مقصود از «وَمِنَ الْأَرْضِ مِثْلَهُنَّ» چیست؟ آیا مقصود آیه این است که همان طور که ما مثلاً آسمان های متعددی داریم (2) زمین های متعدد هم داریم؟

1- (1) . طلاق / 12. «اللَّهُ الَّذِی خَلَقَ سَبْعَ سَماوَاتٍ وَمِنَ الْأَرْضِ مِثْلَهُنَّ یَتَنَزَّلُ الْأَمْرُ بَیْنَهُنَّ لِتَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ عَلَی کُلِّ شَیءٍ قَدِیرٌ»

2- (2) . اینکه سبع سموات را چطور معنا کنیم نیاز به بحث مستقل دارد. ر.ک: پژوهشی در اعجاز علمی قرآن، دکتر محمدعلی رضایی اصفهانی، ج 1، ص 126 مبحث هفت آسمان و زمین.

برخی از مفسرین احتمال داده اند: مقصود از مثل در اینجا «تعداد» باشد. یعنی همان طوری که آسمان ها تعداد زیادی است، زمین ها هم تعداد زیادی است. که برخی از کشفیات کیهان شناسی که در مورد کهکشان ها انجام شده تا حدودی به این مطلب نزدیک شده که در کهکشان های دیگر هم احتمال حیات وجود دارد.

برخی دیگر از مفسران این احتمال را نمی پذیرند و می گویند: مثلیت ممکن است معانی دیگری داشته باشد مانند: مثلیت در خلقت یا مثلیت در جنس آفرینش.

در راستای احتمال اول روایتی از ائمه(علیه السلام) نقل شده به این مضمون که:

«همانطور که شما در شهرهای زمین زندگی می کنید شهرهایی مشابه دیگری هم وجود دارد که آفریده است.» (1)

اگر این روایات را با احتمال اول در آیه بپذیریم و بتوانیم قول اول را تقویت کنیم، می توانیم بگوییم: غیر از عالمی که ما در آن زندگی می کنیم عالم های دیگری هم وجود دارد.

ولی این نظریه به تحقیق بیشتری نیاز دارد و ما در برخی از تحقیقاتی که داشتیم نتوانستیم این مسئله را به صورت کامل بپذیریم.

1- (1) . سفینهٔ البحار، ج 2، ص 574، ماده نجم.

پرسش:

چرا در بسیاری از آیات قرآن «سمع» مفرد آمده و «ابصار و قلوب و افئده» به صورت جمع آمده است؟

پاسخ:

در بسیاری از آیات (1) قرآن، از گوش و چشم و دل یاد شده که گوش با لفظ مفرد «سمع» آمده، و چشم با لفظِ جمعِ «ابصار»، و دل با لفظ جمع «أفئده و قلوب»؛

مفسرین و صاحبِ نظران در ادبیات، در مورد این مطلب احتمالات متعددی داده اند از جمله گفته شده است:

1. «سمع» چون «اسم جنس» است بر قلیل و کثیر دلالت می کند بنابراین لازم نبود که دیگر، جمع آورده شود.

2. برخی گفته اند: «سمع» مصدر است و مصدر چون جمع بسته نمی شود، بر جمع و مفرد هر دو دلالت می کند.

ص:137

1- (1) . بقره / 7. «خَتَمَ اللّهُ عَلَی قُلُوبِهِمْ وَعَلَی سَمْعِهِمْ وَعَلَی أَبْصَارِهِمْ غِشَاوَةٌ» و همچنین در آیات دیگری مانند بقره / 20 و ... نیز آمده است.

3. بعضی نیز گفته اند: در اینجا مضافی در تقدیر است مثل «مواضع سمع» یعنی جایگاه های شنوایی.

4. برخی بر این باورند که «سمع» به ضمیر «هم» اضافه شده و چون در ردیف جمع ها قرار گرفته است خودش بر جمع دلالت می کند و دیگر لازم نبوده است که جمع بیاید.

5. عده ای نیز احتمال داده اند به خاطر کوتاهی کلام و ایجاز، و تفنن در عبارت، «سمع» آمده بنابراین اشکالی ندارد که واژه «سمع» بصورت مفرد و «أبصار» و «قلوب» به صورت جمع آمده است.

حکمت ها و اسرار علمی

برخی از مفسرین برای این مطلب حکمت ها و اسرار علمی نیز ذکر کرده اند، که در اینجا می آوریم:

1. اینکه واژه «سمع»، یعنی گوش در قرآن کریم بصورت مفرد آمده، اما چشم به صورت جمع «ابصار» آمده به خاطر این است که ادراکات و مشاهدات انسان با چشمش نسبت به مسموعات و چیزهایی که می شنود خیلی بیشتر است؛ چرا که اولاً: امواج صوتی که قابل استماع است تعدادی نسبتاً محدود است در حالی که امواج نورهایی که قابل رویت و دیدن است، از میلیون ها می گذرد اما امواج صوتی به ده ها هزار مورد می رسد از این رو قرآن کریم برای اشاره به این مطلب، یعنی محدودیت قلمرو شنیدنی ها، واژه ی «سمع» را مفرد آورده، و برای اشاره به گستردگی قلمرو دریافت های قلبی

انسان یا مشاهدات چشمی انسان، واژه ی «قلب» و «بصر» را به صورت جمع آورده است.

2. احتمال دیگر اینکه مُدرک سمع انسان واحد است یعنی معمولاً انسان در یک لحظه یک صدا را بیشتر نمی شنود اما در یک لحظه با چشمانش می تواند دو تا تصویر را ببیند، و یا حتی بیشتر، اما با گوش هایش با اینکه دو تا گوش دارد اما یک صدا را عملاً بیشتر نمی تواند بشنود؛ بنابراین، سمع را مفرد آورده و چشم را جمع بسته و متعدد آورده که اشاره کند به این که مدرَک انسان ها در مورد سمع و شنیدن یکی است، اما مدرک انسان در مورد دیدنی ها، متعدد است.

البته این دو مطلب علمی اخیر در حد دو احتمال است و نمی شود به صورت یقینی به قرآن نسبت داد، ولی به هر حال دو احتمال علمی، زیبایی است که نسبت به این واژه ها گفته شده است.

ص:139

پرسش:

آیا برخی اعداد(مثل عدد هفت و چهل)مقدس هستند؟

اشاره

آیا عدد «هفت» در قرآن یک کلمه مقدس است؟ زیرا عدد هفت، مکرر تکرار شده مانند هفت آسمان، هفت عضو بدن در سجده، هفت بار طواف خانه کعبه و هفت بار سعی صفا و مروه و ... اگر مقدس نیست، چرا از عددهای دیگر استفاده نشده است؟

پاسخ:

نظر شما را برای پاسخ به نکات زیر جلب می کنیم که هر نکته دریچه ایست برای نگاه به این موضوع:

نکته ی اول: عدد در حقیقت نوعی رمز است برای ورود به یک برنامه، همان طور که شما برای ورود به برنامه های رایانه ای، رمز دارید، و یا برای اجرا شدن برنامه ها یا دستیابی به پایگاه ها از حروف یا اعداد خاصی استفاده می شود و اگر استفاده نشود، ورود ممکن نیست.

در مورد عبادات مثلاً نماز صبح دو رکعت، نماز ظهر چهار رکعت و مانند آن در عبادات دیگر، که این اعدادِ مشخص، موجب به کمال رسیدن انسان در همان مرحله می شود، و در آن مرحله می تواند وارد یک برنامه معنوی جدید شود و در حقیقت این رمز ورود به آن برنامه است. و همانطور که رمز را در

برنامه های مختلف، سازنده و مهندس آن با توجه به ویژگی های آن قرار می دهد، در مورد انسان هم مهندس عالم هستی و خالق انسان با توجه به ویژگی ها و نیازهای جسمی و معنوی او، این رمزها را قرار داده است که گاهی این گره گشایی ها با عدد 7 است، گاهی با 40 مانند مناجات حضرت موسی با خدا (1) و گاهی عدد اذکار 33 است مانند تسبیحات حضرت زهرا(سلام الله علیها) است و گاهی در رکعات و چگونگی عبادات تجلی پیدا می کند که گاهی حکمت هایی برای این عبادات و اسرار آن بیان می شود و گاهی بیان نمی شود.

نکته ی دوم: عدد نوعی ظرف است و اصل آن مضروف عدد است، و مهم این است که داخل ظرف عدد 7 چه چیزی ریخته می شود و این 7 به چه چیزی تعلق می گیرد.

به عبارت دیگر خود عدد، «تقدس» یا «نحسی» ندارد و اینکه برخی گمان می کنند که مثلاً عدد 13 نحس است یا فلان عدد خوب است این صحیح نیست. عدد ظرف است و آن چیزی که داخل این ظرف ریخته می شود مهم است اگر آن ذکر خدا باشد، خوب است اگر کار ناروا باشد بد است. مثلاً هفت سین مبنا ندارد عدد 13 و نحوست روز سیزده مبنا ندارد.

نکته ی سوم: اگر به جای عدد هفت، هر عدد دیگری هم می آمد همین سؤال مطرح می شد که مثلاً چرا عدد 12 یا 15 آمده است؟ و گاهی این اعداد

1- (1) . اعراف / 142. «وَوَاعَدْنَا مُوسَی ثَلاَثِینَ لَیْلَةً وَأَتْمَمْنَاهَا بِعَشْرٍ»

برای آزمایش افراد است که این مطلب ریشه ی قرآنی دارد که در آیات 30 و 31 سوره ی مدثر سخن از دوزخ است و خداوند می فرماید:

«بر آن نوزده فرشته مأمور و نگهبانند.». (1)

اینجا هم این سؤال به ذهن می آید که چرا نوزده نگهبان؟ چرا تعدادشان هیجده یا 20 نیست جالب این است که خداوند تبارک و تعالی در ادامه ی آیه پاسخ همین سوال را می دهد و می فرماید:

«مأموران آتش را جز ملائکه قرار ندادیم، و تعداد آنها را که نوزده قرار دادیم این نیست مگر برای آزمایش کسانی که کافر شدند و برای کسانی که صاحب کتاب هستند تا یقین پیدا کنند و کسانی که مؤمنند ایمانشان اضافه شود.» (2)

در حقیقت یک نوع تطبیق است که مثلاً در کتاب های آسمانی قبلی آمده، که چنین خبری توسط پیامبر آخرالزمان بیان می شود، آن وقت اهل کتاب یقیین پیدا بکنند، و مؤمنین ایمانشان اضافه شود و این امتحانی باشد برای کسانی که کفر ورزیدند.

بنابراین چنانچه در آیه آمده، گاهی اعداد مایه ی «فتنه» و آزمایش افراد بوده که معلوم شود چه کسانی در مورد این اعداد به مجادله می پردازند و انکار می کنند، یا اگر می پذیرند روح تسلیم آنها تا چه حد است.

ص:142

1- (1) . مدثر / 30. «عَلَيْهَا تِسْعَةَ عَشَرَ»
2- (2) . مدثر / 31. «وَمَا جَعَلْنَا أَصْحَابَ النَّارِ إِلَّا مَلَائِكَةً وَمَا جَعَلْنَا عِدَّتَهُمْ إِلَّا فِتْنَةً لِلَّذِينَ كَفَرُوا لِيَسْتَيْقِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ وَيَزْدَادَ الَّذِينَ آمَنُوا إِيمَاناً»

د: حادثه 11 سپتامبر

پرسش:

رابطه آیه 109 سوره ی توبه با حادثه 11 سپتامبر آمریکا چیست؟

آیا آیه ی 109 سوره ی توبه با انفجار برج های دوقلو در آمریکا توسط هواپیماها در 11 سپتامبر تناسب دارد؟ ! با توجه به تعبیر «جرف هار» که در آیه 109 توبه می باشد و با نام خیابان «جردن هاردن» تناسب دارد.

پاسخ:

آیات 107 و 108 سوره ی توبه در مورد جریان مسجد ضرار است که عده ای از منافقین مدینه در مقابل مسجد پیامبر اکرم(صلی الله علیه و آله) مسجدی بنا کردند که پایگاه منافقین باشد و برخی هم احتمال داده اند که با دشمنان بیرونی اسلام مثل مسیحی های روم در ارتباط بودند، به هر حال این مسجد پایگاهی شد در مقابل پایگاه اصلی اسلام، که مسجد پیامبر اکرم(صلی الله علیه و آله) بود.

در آیه ی 107 و 108 ویژگی های این دو مسجد و افرادش را بیان می کند و در آیه ی 109 که مورد بحث ماست این دو مسجد را مقایسه می کند و می فرماید:

«آیا کسی که بنیانش را بر تقوی می نهد و کارش را براساس تقوی انجام می دهد و دنبال رضوان و رضایت و خشنودی خداوند است این بهتر است.] یعنی کسانی که مسجد پیامبر را ساختند. [یا کسانی که

بنیانشان بر لبه های پرتگاه جهنم است، در حالی که در آن سقوط می کنند و خداوند ستمکاران را هدایت نمی کند.» (1)

در این آیه چند کلمه وجود دارد که موجب این پرسش شده است که عبارتند از:

«بُنْیَانَهُ عَلَی شَفا جُرُفٍ هَارٍ»؛ «بنیان» به معنای ساختمان؛ و «شَفا» به معنای لبه ی چیزی است؛ و «جُرُف» کنار نهر آب یا چاه را می گویند که زیر آن را خالی کرده باشند؛ و «هار» به معنای شخص یا ساختمان سستی است که در حال سقوط است.

یعنی نفاق و منافقان، ظاهری زیبا دارند اما محتوی و بنیان آنها سست است و در حال سقوط است در حقیقت اینجا یک تشبیه روشنی شده به اینکه:

کار بی ثبات منافقین مثل کسی است که در لب پرتگاهی ایستاده و زیر پایش خالی شده و به زودی سقوط می کند. که اشاره به جریان مسجد ضرار است و افرادی که بنیان کارشان براساس تقوا است در حقیقت جای پای محکمی دارند و براساس «رضایت الهی» و تقوا کارشان را انجام می دهند. آن یکی در جهنم سقوط می کند و آن یکی نجات پیدا می کند و سعادتمند می شود. چنانچه معلوم است این آیه تشبیه و مقایسه ای، بین مؤمنان و منافقان کرده است.

1- (1) . توبه / 109. «أَفَمَنْ أَسَّسَ بُنْیَانَهُ عَلَی تَقْوَی مِنَ اللّهِ وَرِضْوَانٍ خَیْرٌ أَم»

بنابر آنچه گذشت، این آیه، از لحاظ تفسیری به جریانی مثل 11 سپتامبر ارتباطی ندارد، که برخی گفته اند: خیابانی که این اتفاق در آن افتاده از لحاظ اسم شبیه بوده به «جُرُفٍ هَارٍ» (1)

و برخی برای تایید گفته اند: آیه ی «109» که دو عدد کشیده دارد «1» و «9» شبیه برج های دوقلو می باشد.

به نظر می رسد اینها نوعی برداشت های شخصی و تشبیهاتی می باشد که دلیلی برایش نداریم ما آیات قرآن را نمی توانیم براساس نظر شخصی و برداشت شخصی خودمان تفسیر بکنیم و گرنه «تفسیر به رأی» می شود و تفسیر به رای حرام است و در روایات متعددی از شیعه و اهل سنت وعده ی آتش بر آن داده شده است.

بنابراین نمی توانیم بدون دلیل عقلی یا نقلی آیات قرآن را تفسیر کنیم. و حق نداریم به علت تشابه لفظی بدون اینکه معنای «لغت» ما را یاری کند و یا روایتی در اینجا باشد یا آیه ی دیگری آن را تفسیر کند، یا دلیل علمی یا عقلی قطعی آن را حمایت کند، چیزی را به قرآن نسبت بدهیم.

1- (1) . نام خیابان «جردن هاردن» می باشد.

پرسش:

کفر بر لبه پرتگاه دوزخ است این مطلب چه رابطه ای با آیه 109 سوره ی توبه دارد؟

آیا می شود گفت: بنیان کفر بنیانی است که شامل این آیه نیز می شود که «أَسَّسَ بُنْیَانَهُ عَلَی شَفا جُرُفٍ هَارٍ» می باشد؟

پاسخ:

چنانچه بیان شد سیاق این آیات در مورد منافقین است، البته به نحوی می توانیم بگوییم: جریان نفاق در درون خودش کفر را نیز دارد چنانچه از بعضی از آیات هم استفاده می شود. بنابراین، کفار هم جزء کسانی هستند که بنیانشان براساس ساختمان های بسیار سستی است که گویا زندگی شان را براساس بنیانهای سستی نهادند که بر لب پرتگاه دوزخ هستند.

بنابراین این افراد از نظر شاکله ی فکری و اعتقادات و اعمال و رفتار می توانند یکی از مصادیق آیه باشند.

ولی این نوع مصداق یابی است که روش خاص خود را دارد که باید مواظب بود انسان دچار تفسیر به رأی نشود؛ و نمی توان از آن باب که واژه هایی به طور تصادفی با هم شباهت داشته باشند، یا اعدادی از نظر شکلی شبیه هم باشند، دستمایه ای برای تفسیر قرآن قرار گیرد.

ص:146

ه- : شیطان

اشاره

پرسش:

شیطان کیست؟ و چه می کند؟

پاسخ:

وقتی گفته می شود «شیطان»، «ابلیس» به ذهن می آید در حالی که «ابلیس» کسی بود که وقتی فرشتگان به امر خدا بر آدم سجده کردند او تکبر ورزید و سجده نکرد و ازاین فرمان خدا سرپیچی کرد و خداوند او را از درگاه خودش راند و «شیطان رجیم» نامیده شد. «رجیم» یعنی (رانده شده).

بعد از آن هم آدم(علیه السلام) را فریب داد و موجب شد که از بهشت خارج و به زمین «هبوط» کند و در این جریان دشمنی اش را نیز با انسان نشان داد. و هنوز هم ما انسان ها در معرض خطر او قرار داریم.

ولی در قرآن کریم «شیطان» گاهی اعم از «ابلیس» است لذا در سوره ی ناس می فرماید: «الَّذِی یُوَسْوِسُ فِی صُدُورِ النَّاسِ مِنَ الْجِنَّهِ وَالنَّاسِ»؛ «کسانی که وسوسه می کنند برخی از جنیان هستند و برخی از انسان ها هستند.» و در روایاتی ذیل این آیه وارد شده که «برای دل هر مومنی دو

گوش هست (دو راه انتقال اطلاعات و الهام است) که یکی را فرشته الهام می کند، و دیگری را شیطان الهام و وسوسه می کند.»

از این رو این وسوسه گر ممکن است از جنس انسان ها باشد و ممکن است از جنس شیطان ها باشد.

نتیجه: ابلیس یکی از شیاطین است و شیطان، اعم از جن و انسان است.

شیطان در آینه ی قرآن:

که ابلیس خودش از نوع جن بود.

قرآن کریم در مورد شیطان تعبیرات بسیار تندی دارد و صریحاً اعلام می کند که:

«إِنَّ الشَّیْطَانَ لَکُمْ عَدُوٌّ فَاتَّخِذُوهُ عَدُوّاً»؛ (1) «شیطان دشمن شماست، شما هم او را دشمن خود بگیرید.»

و در جای جای قرآن خطرات شیطان را برای انسان گوشزد می کند زیرا اگر بخواهیم با چنین دشمنی مبارزه کنیم حتماً باید او را بشناسیم و از اسرار کار او با خبر شویم تا در مبارزه موفق شویم لذا برای بدست آوردن این شناخت قرآن کریم شیطان را در آیات متعددی برای انسان چنین معرفی می کند:

- شیطان دشمن آشکار شماست. (2)

1- (1) . فاطر / 6

2- (2) . یوسف / 5 و اعراف / 22.

- شیطان دوست و همنشین بدی است. (1)

- شیطان آدم و حوا را فریب داد و موجب لغزش آنها شد و آنها را بیرون کرد. (2)

- شیطان (به هنگام انفاق) وعده ی فقر به شما می دهد و شما را از آن می ترساند. (3)

- شیطان به فحشا (و زشتی ها) دستور می دهد. (4)

- رباخواری را قرآن، نتیجه ی ارتباط با شیطان می داند. (5)

- شیطان خواهان گمراهی انسان است و تلاش می کند تا انسان را به گمراهی و بیراهه های دور دستی بیفکند. (6)

- هر کسی شیطان را ولیّ خود برگزیند، دچار زیانکاری آشکاری می شود. (7)

- شیطان فریبکارانه به انسان وعده می دهد، و آرزو اندیشی انسان را تقویت می کند او را به سوی آرزوهای دور و دراز و غیرواقعی و سرگرم کننده سوق می دهد. (8)

1- (1) . نساء / 38
2- (2) . بقره / 36 و ..
3- (3) . بقره / 268
4- (4) . همان
5- (5) . بقره / 275
6- (6) . نساء / 60
7- (7) . نساء / 119
8- (8) . نساء / 120.

- قرآن شراب خواری و قمار بازی را از وسائل و دام های شیطانی معرفی می کند (1) و می فرماید: «شیطان می خواهد به وسیله ی شراب و قمار، در میان شما عداوت و کینه ایجاد کند و شما را از یاد خدا و نماز باز دارد.» (2)

- شیطان برخی چیزها را برای انسان زینت می دهد و کارهای بد و ناپسند را در نظر انسان نیکو جلوه می دهد. (3)

- شیطان یکی از عوامل فراموشی یاد خداست و حتی عامل فراموشی خود انسان است. (4)

- شیطان وسوسه گر پنهان است. (5)

- شیطان می خواهد انسان را خوار کند. (6)

- شیطان مانع راه خداست. (7)

- شیطان انسان را به سوی آتش فرا می خواند. (8)

- شیطان انسان را به سوی کفر می کشد. (9)

1- (1) . مائده / 90
2- (2) . مائده / 91
3- (3) . انعام / 43
4- (4) . مجادله / 19
5- (5) . ناس / 4 و 5
6- (6) . فرقان / 29
7- (7) . نمل / 24
8- (8) . لقمان / 21
9- (9) . حشر / 16.

- و یکی دیگراز دام های شیطان اسراف کاری است و اسرافکاران برادران شیطان هستند. (1)

یکی از فضلا به نام دکتر «فتح الله نجارزاده» کتابی را تحت عنوان «جنگ بی پایان» نوشته که نبرد انسان با شیطان را که در آیات متعدد قرآن مطرح شده جمع آوری و تحلیل نموده است که کتاب بسیار مفید و ارزنده ای است.

ص:151

1- (1) . اسراء / 27.

پرسش:

راهکارهای مقابله با شیطان چیست؟

پاسخ:

اگر همان آیاتی که شیطان و ابزارهای کار او را معرفی می کند را مورد دقت و بررسی قرار دهیم و روی همان موضوعات مراقبت کنیم در حقیقت شیطان را خلع سلاح کرده ایم.

در آیات مربوط به شیطان خداوند متعال راه هایی را نیز اشاره می کند که برخی از آنها را بر می شماریم:

1. شیطان دشمن شماست:

قرآن می فرماید: «إِنَّ الشَّيْطَانَ لَكُمْ عَدُوٌّ فَاتَّخِذُوهُ عَدُوّاً»؛ (1) این آیه شیطان را دشمن ما معرفی می کند و به ما یادآور می شود که شما هم به شیطان به چشم دشمن نگاه کنید!

چگونه با دشمن برخورد می کنیم؟ کاملاً مراقب هستیم و همه ی حرکات و نقشه های او را زیر نظر داریم و مواظب هستیم که ما را فریب ندهد؛ با شیطان هم باید همین گونه برخورد کنیم تا بتوانیم از دام های خطرناک او نجات پیدا کنیم.

1- (1) . فاطر / 6.

2. در مواجهه ی با شیطان به خدا پناه ببرید:

قرآن کریم با عبارات متعدد می فرماید:

«قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ النَّاسِ * مَلِکِ النَّاسِ*إِلهِ النَّاسِ*مِن شَرِّ الْوَسْوَاسِ الْخَنَّاسِ * الَّذِی یُوَسْوِسُ فِی صُدُورِ النَّاسِ* مِنَ الْجِنَّهِٔ وَالنَّاسِ» (1)

«وَقُل رَبِّ أَعُوذُ بِکَ مِنْ هَمَزَاتِ الشَّیَاطِینِ» (2)

«فَإِذَا قَرَأْتَ الْقُرْآنَ فَاسْتَعِذْ بِاللَّهِ مِنَ الشَّیْطَانِ الرَّجِیمِ» (3)

«وَإِمَّا یَنْزَغَنَّکَ مِنَ الشَّیْطَانِ نَزْغٌ فَاسْتَعِذْ بِاللّهِ إِنَّهُ سَمِیعٌ عَلِیمٌ» (4)

«إِنِّی أُعِیذُهَا بِکَ وَذُرِّیَّتَهَا مِنَ الشَّیْطَانِ الرَّجِیمِ» (5)

به نظر می رسد این تنوع عبارات هر کدام، به بعدی از شخصیت و چگونگی شیطان نظاره دارد و از طرفی، به حالت و چگونگی انسان نظردارد که در یک جمع بندی به انسان می فرماید: این شیطان دشمن پیچیده و خطرناکی است که از راه های مختلف سعی در نفوذ دارد و باید انسان در رویارویی با او به خدا پناه ببرد. (6)

1- (1) . ناس / 1 - 6
2- (2) . مومنون / 97. «و بگو پروردگارا! از وسوسه های شیطان به تو پناه می برم.»
3- (3) . نحل / 98. «هر گاه قرآن تلاوت می کنی از شیطان رانده شده به خدا پناه ببر.»
4- (4) . اعراف / 200. «و هر گاه وسوسه ای از شیطان به تو رسد، به خدا پناه ببر؛ که او شنونده داناست.»
5- (5) . آل عمران / 36. «(مادر مریم گفت:) او و فرزندانش را از شیطان رانده شده در پناه تو قرار می دهم
6- (6) . در مورد نحوه ی پناه بردن به خدا در مباحث آینده بیشترتوضیح می دهیم.

3. یاد خدا:

قرآن کریم می فرماید:

«إِنَّ الَّذِينَ اتَّقَوْا إِذَا مَسَّهُمْ طَائِفٌ مِنَ الشَّيْطَانِ تَذَكَّرُوا»؛ (1) «انسان های با تقوا هنگامی که گرفتار وسوسه های شیطان شوند، به یاد (خدا و پاداش و کیفر او) می افتند و (در پرتو یاد او، راه حق را می بینند و) ناگهان بینا می گردند.»

خداوند در این آیه به ما آموزش می دهد که افراد با تقوا وقتی شیطان به آنها نزدیک می شود، گویا آژیر خطری به صدا در می آید. مثلاً اتومبیلی که دزدگیر دارد وقتی دزدی نزدیک او بشود و قصد سوئی داشته باشد اولین حرکاتی را که داشته باشد آژیر خطر به صدا در می آید و چراغ ها روشن می شود آن وقت دزد ناکام می ماند.

انسان های با تقوا هم به هنگام وسوسه ی شیطان به یاد خدا می افتند و با یاد خدا دل آنها روشن می شود و در پرتو روشنی دل، خطر شیطان را درک می کنند و شیطان را ناکام می گذارند.

در حقیقت انسان باید این آمادگی را داشته باشد که هر گاه شیاطین به او نزدیک شدند به یاد خدا بیفتد و درون خودش را با یاد خدا روشن کند تا عرصه بر شیطان تنگ شود.

1- (1) . اعراف / 200.

4. شناسایی سیاست گام به گام شیطان:

خداوند متعال در سوره ی بقره آیه ی 208 می فرماید:

«وَلاَ تَتَّبِعُوا خُطُوَاتِ الشَّیَطانِ إِنَّهُ لَکُمْ عَدُوٌّ مُبِینٌ»؛ «از گام های شیطان پیروی نکنید که او دشمن آشکار شماست!»

یعنی شیطان برنامه هایش را مرحله به مرحله و گام به گام به پیش می برد؛ باید از همان گام اول از او پیروی نکرد.

به عنوان مثال: ممکن است اول انسان را با شخصی ناباب دوست کند و در گام بعدی به یک مجلس نامناسب بکشد، بعد دوستان ناباب و کم کم انحرافات بزرگ تر پیش می آید تا انسان را به سقوط بکشد. در حالی که روز اول اصلاً فکر نمی کرد روزی دچار چنین انحراف بزرگی بشود و به خود مطمئن بود ولی سیاست گام به گام شیطان یکی یکی خطهای قرمز را رد کرد تا به اینجا رسید که غیرقابل جبران یا جبران آن سخت می شود.

لذا جای تعجب نیست که قرآن هشدار می دهد مواظب باشید شیطان پرست نشوید. (1) چطور ممکن است؟! آری انسانی که گام به گام به دستورات شیطان عمل کرد به جایی می رسد که هر دستوری به او می دهد بدون چون و چرا انجام می دهد. یعنی انسان به طوری پیرو شیطان می شود که گویا او را

1- (1) . (مریم / 44) «یَا أَبَتِ لاَ تَعْبُدِ الشَّیْطَانَ إِنَّ الشَّیْطَانَ کَانَ لِلرَّحْمنِ عَصِیّاً» و (یس / 60) «أَلَمْ أَعْهَدْ إِلَیْکُمْ یَا بَنِی آدَمَ أَن لاَّ تَعْبُدُوا الشَّیْطَانَ إِنَّهُ لَکُمْ عَدُوٌّ مُّبِینٌ»

«اله» و «معبود» خود انتخاب کرده و هرچه او می گوید گوش می دهد و جامه ی عمل می پوشاند آری این است نتیجه ی نهائی پیروی کردن از گام های اول شیطان.

5. غنی سازی اوقات فراغت:

انسان باید میدان جولان را از شیطان بگیرد؛ اگر می بینیم شیطان به هنگام خلوت بیشتر ما را وسوسه می کند یا به هنگام بی کاری بیشتر به سراغ ما می آید، راه درمان را زود انتخاب کنیم و سعی کنیم کمتر در مکان های خلوت تنها باشیم؛ و از طرفی اوقات بی کاری خود را به مطالعه یا مشغول کار شدن و یا ... غنی سازی کنیم.

نتیجه گیری:

از آنچه گذشت به دست می آید که شیطان دشمن قطعی انسان است و قسم خورده که او را به گمراهی بکشد لذا در این مسیر باید با دو بال در آسمان معنویت پرواز کنیم و آنقدر بالا برویم تا دست او به ما نرسد.

بال اول: پناه بردن به خداست و از او استمداد جستن و اینکه با یاد خدا دل را روشن کنیم و با توکل بر خدا عرصه را بر او تنگ کنیم.

بال دوم: این است که بعد از تکیه بر خدا با اراده و آگاهی خود از گام های حساب شده ی شیطان پیروی نکنیم.

و در پایان با ذکر خدا میدان جولان را از او بگیریم و چه ذکری بالاتر از «تلاوت قرآن» و خواندن «نماز» و عشق بازی با «اهل بیت» که زینت و مایه ی حیات اوقات فراغت است.

ص:156

پرسش:

آیا «اعوذ بالله من الشیطان الرجیم» آیه ی قرآن است و منظور از آن چیست؟

پاسخ:

عبارت «اعوذ بالله من الشیطان الرجیم» عین آیه قرآن نیست بلکه از یکی از آیات قرآن گرفته شده است.

توضیح اینکه خداوند متعال در سوره ی نحل آیه ی 98 می فرماید: «فَإِذَا قَرَأْتَ الْقُرْآنَ فَاسْتَعِذْ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ» «وقتی که قرآن را قرائت می کنی، از شیطان رانده شده به خدا پناه ببر» یعنی آیه با عبارت «فاستعذ» امر می کند که «پناه ببر»، و متکلم در مقام گفتن می گوید: «اعوذ» پناه می برم. لذا تعبیر «أعوذ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ» از این آیه گرفته شده است و در معنا و مقصود تفاوت چندانی نمی کند.

در حقیقت این آیه ی شریفه اشاره می کند به رانده شدن شیطان. چه کرد شیطان که از درگاه الهی رانده شد؟ «شیطان» در مقابل آدم(علیه السلام) تکبر ورزید و سجده نکرد او نژادپرست بود می گفت: «من از آتش خلق شدم انسان از خاک خلق شده است» و به مقام انسان حسادت ورزید. و بعد از این همه سرپیچی باز توبه نکرد و به دشمنی خود ادامه داد و آدم را فریب داد تا از بهشت اخراج

شد. حال خداوند می فرماید: وقتی می خواهید قرآن بخوانید از این شیطان رانده شده پرهیز کن و به خدا پناه ببر و این پیام را هم برای ما دارد که شیطانی که تکبر ورزید و از فرمان من سرپیچی کرد مواظب باشید که شما اینگونه نباشید.

ص:158

پرسش:

چرا به هنگام قرآن خواندن باید به خدا پناه ببریم؟

پاسخ:

آیه خطاب به پیامبر می فرماید: «و اذا قرأت» یعنی «وقتی تو] پیامبر [قرآن می خوانی به خدا پناه ببر.» در این آیه به پیامبر اکرم خطاب شده، ولی مقصود همه ی انسان ها می باشند و این درس و آموزه ای است برای همه ی انسان ها، که وقتی می خواهید قرآن بخوانید به خدا پناه ببرید چرا به خدا پناه ببریم؟! به خاطر اینکه با این پناه بردن توجه به خدا را در نفس خود بیشتر کنیم، که از برخی از هوس ها، تکبرها، نژادپرستی ها، انحرافاتی که شیطان در دامش افتاد ما دچارش نشویم به عبارت دیگر آن تکبر و حسد و هواهای نفسانی، که شیطان داشت هر کسی که داشته باشد مانع فهم قرآن می شود. لذا با پناه بردن به خدا و توجه بیشتر می توانیم شناخت بهتری از قرآن پیدا بکنیم و تدبر و تفکر ما دیگر مانعی نخواهد داشت، فهم حقایق قرآن دیگر مانعی نخواهد داشت و از وسوسه های ویرانگر شیطان هم در امان می مانیم و در نتیجه پرده و حجابی میان ما و قرآن قرار نمی گیرد.

ص:159

چرا که اگراین حالت توجه و پناهندگی به خدا نباشد و شیطان در مقام «قرائت قرآن» حضور بیابد حضور قلب نداریم، و از قرآن بهره ی کافی نمی بریم و در مقام «فهم و درک قرآن» نیز با حضور شیطان، پرده و حجابی ایجاد می شود و ممکن است به انحرافی مثل «تفسیر به رأی» دچار شویم و در دامی که شیطان افتاد ما نیز گرفتار شویم.

پرسش:

چرا در آیه مذکور فقط از شیطان (ابلیس)نام برده است؟

چرا در این آیه فرمود: از شیطان رجیم[ابلیس]به خدا پناه ببرید و از شیطان های دیگر (جنی و انسی) نام نبرد؟

پاسخ:

آیه درمقام بیان مصداق است و با توجه به واژه ی «رجیم» که اشاره به ابلیس است، مصداق کامل را بیان می کند ولی این در حقیقت بیان مصداق بارز است ما باید از تمام وسوسه های شیطانی به خدا پناه ببریم.

ص:160

پرسش:

آیا فقط به هنگام قرائت قرآن باید به خدا پناه ببریم؟

پاسخ:

خیر، این پناه بردن به خدا فقط مخصوص هنگام قرائت قرآن نیست بلکه این آیه یک مصداق را بیان کرده است و ما باید در تمام زندگی خود به خدا پناه ببریم و برای این موضوع شواهدی نیز در قرآن وجود دارد: مثلاً:

در سوره ی ناس می فرماید: از شر شیطان به خدا پناه ببرید و به صورت مطلق هم آمده و همچنین در سوره ی مومنون آیه ی 97 می فرماید:

«وَقُل رَبِّ أَعُوذُ بِکَ مِنْ هَمَزَاتِ الشَّیَاطِینِ»

«و بگو: پروردگارا ! از وسوسه های شیطان ها به تو پناه می برم.»

در این آیات پناه بردن به خدا به طور مطلق آمده به اصطلاح حذف متعلق افاده ی عموم می کند و تمام کارها و امور زندگی را شامل می شود.

- و در سوره ی آل عمران آمده: وقتی که مادر حضرت مریم نذر کرد که این فرزندی را که داخل شکمش است، برای خدا باشد و خادم بیت المقدس باشد] و گویا فکر می کرد که پسر می باشد [هنگامی که حضرت مریم(سلام الله علیها) متولد شد، اینگونه خداوند از او نقل می کند که گفت:

ص:161

«إِنِّی أُعِیذُهَا بِکَ وَذُرِّیَّتَهَا مِنَ الشَّیْطَانِ الرَّجِیمِ»؛ (1) «من این مریم را و فرزندان و نسل حضرت مریم را] که عیسی باشد [از شیطان رجیم به تو پناه می دهم.»

در حقیقت وقتی فرزندی از او متولد می شود این فرزند را از شر شیطان رجیم به خدا می سپارد و نقل این مطلب برای ما از قرآن به این منظور است که ما هم آموزش ببینیم و فرزندانمان را به خدا بسپاریم و از شر شیطان ها و توطئه ها و دام های شیطانی به خدا پناه ببریم. بنابراین این موضوع مخصوص قرآن نمی باشد. و در تمام زندگی، انسان باید توجه به خدا داشته باشد و به او تکیه کند زیرا در آیه ی بعدش می فرماید:

«إِنَّهُ لَیْسَ لَهُ سُلْطَانٌ عَلَی الَّذِینَ آمَنُوا وَعَلَی رَبِّهِمْ یَتَوَکَّلُونَ»؛ (2) «چرا که او] شیطان [، بر کسانی که ایمان دارند و بر پروردگارشان توکل دارند تسلطی ندارد.»

آری در آیه ی قبل فرمود: وقتی که قرآن می خوانید از شر شیطان رانده شده به خدا پناه ببرید و در آیه ی بعد علت این مطلب را بیان می کند که چرا به خدا پناه ببریم به خاطراینکه شیطان بر کسانی که ایمان می آورند و بر پروردگارشان توکل و تکیه می کنند، تسلط نخواهد داشت. پس کسی که به

1- (1) . آل عمران / 36

2- (2) . نحل / 99.

خدا پناه می برد در حقیقت هم به خدا ایمان دارد و هم به خداوند تکیه و توکل می کند و در نتیجه شیطان دیگر بر چنین انسانی تسلطی نخواهد داشت.

زیرا سلطه ی شیطان بر کسانی است که یا ایمان ندارند و یا بر خداوند توکل نمی کنند و با خداوند ارتباط برقرار نمی کنند؛ و به عبارت دیگر به خداوند پناه نمی برند.

چگونه از شر شیطان به خدا پناه ببریم؟

پناه بردن سه مرحله دارد:

1. مرحله زبانی؛ 2. مرحله فکری؛ 3. مرحله ی عمل:

پناه بردن در مرحله ی زبان به همین است که می گوییم: «أعوذ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ» قاری های قرآن هم در ابتدای قرائت همین را می گویند که از آیه ی 98 سوره ی نحل الهام گرفته شده است.

اما لازم است از این مقام فراتر رویم و برسیم به مرحلۀ «فکر و عقیده»، که عقاید خودمان را به خدا پناه بدهیم و از عقاید خرافی و باطل دوری کنیم و بعد، نتیجه ی اصلاح عقائد، در عمل خلاصه می شود که در زندگی و عمل هم باید پناه به خدا ببریم از اینکه راه هایی را که شیطان برای انحراف انسان ها قرار داده و این که در طرح ها و دام های شیطانی گرفتار نشویم. یعنی عمل و رفتار ما منطبق بر قول و سخن و عقیده ی ما باشد و در زندگی عملی هم تابع شیطان و پیرو شیطان نباشیم.

چرا که اگر پناه بردن به خدا از شیطان در حد زبان باشد و در عمل و اعتقاد نباشد شیطان بر ما مسلط می شود چنانچه در ادامه ی همان آیات سوره ی نحل در آیه ی 100 می فرماید:

ص:163

«إِنَّمَا سُلْطَانُهُ عَلَى الَّذِينَ يَتَوَلَّوْنَهُ وَالَّذِينَ هُم بِهِ مُشْرِكُونَ»؛ «تسلط او تنها بر کسانی است که او را به دوستی و سرپرستی خودشان برگزیده اند، و آنها که نسبت به او] خدا [شرک می ورزند (و فرمان) شیطان را به جای فرمان خدا، گردن می نهند!»

یعنی اگر کسی در زمینه ی عقائد سستی کرد و از دایره ی توحید و ایمان خارج شد، و یا کسی به طرف دوستی شیطان رفت و پیرو شیطان شد، این شخص تحت تسلط شیطان قرار خواهد گرفت.

نتیجه گیری:

جمع بندی این سه آیه چنین می شود:

- در آیه ی اول فرمود: از شر شیطان رانده شده به خدا پناه ببرید. (1)

- در آیه ی دوم فرمود: اگر شما ایمان بیاورید و تکیه و توکل بر خداوند کنید شیطان نمی تواند بر شما مسلط شود به همین دلیل به خدا پناه ببرید. (2)

- و در آیه ی سوم فرمود: شیطان بر کسی مسلط می شود که از او پیروی بکند او را به دوستی و سرپرستی بگیرد و از دایره ی ایمان خارج شود. (3)به آن امید که گفتن «أعوذ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ» به هنگام قرائت قرآن مقدمه ای باشد برای پناه بردن به خدا در همه ی کارهایمان هم در «قول» هم در «عقیده» و هم در «عمل».

1- (1) . نحل / 98
2- (2) . نحل / 99
3- (3) . نحل / 100

و: تاریخی

پرسش:

سِّر تکرار داستان های قرآن چیست؟

چرا قرآن برخی داستان ها را به طور مکرر مطرح می کند؟ مثلاً به داستان حضرت موسی در سوره های مختلف پرداخته است، چرا مثل داستان حضرت یوسف، در یک سوره و برای یک بار مطرح نکرده است؟

پاسخ:

برای روشن شدن پاسخ اول باید بررسی کنیم که هدف قرآن کریم چیست؟ بعد ببینیم آیا این نوع چینش آیات متناسب با هدفش است یا خیر؟

هدف قرآن کریم صرف داستان سرایی و قصه گویی نبوده، بلکه هدف قرآن هدایت و تربیت انسان هاست، حال که هدف تربیت است، مربی وقتی بخواهد افراد را تربیت کند و یکی از ابزارهای آن نقل داستان باشد لازم نیست داستانی را از ابتدا تا آخر نقل کند، بلکه به مناسبت های مختلف قسمت هایی از این داستان را که آموزنده است نقل می کند و از آن نتیجه گیری می کند.

قرآن کریم چنین کرده، چون هدفش تربیت بوده، گاهی اوقات از برخورد موسی(علیه السلام) با فرعون سخن می گوید؛ گاهی از برخورد موسی با شعیب پیامبر و ازدواجش با دختر شعیب در سوره ی قصص سخن می گوید، گاهی از

بهانه جویی های بنی اسرائیل در سوره ی بقره سخن می گوید، و از این موارد نتیجه گیری می کند.

به عبارت دیگر، قرآن کریم، در هر سوره ای از یک زاویه به داستان موسی و فرعون نگاه کرده، و در همان رابطه هم، نتایجی گرفته که آن نتایج متفاوت است و به مناسبت در سرنوشت مسلمان ها تاثیرگذار بوده است.

در بخش دوم پرسش آمده چرا مثل داستان حضرت یوسف یکجا نیامده است؟

در پاسخ باید گفت: آری اکثر داستان حضرت یوسف در سوره ی یوسف آمده ولی اینطور نیست که همه ی مطالب مربوط به حضرت یوسف(علیه السلام) در سوره ی یوسف آمده باشد، بلکه در سوره ی انعام آیه ی 84 و سوره ی غافر آیه ی 34 نیز در مورد حضرت یوسف(علیه السلام) سخن گفته شده است.

بنابراین اولاً این طور نیست که همه ی مطالب مربوط به حضرت یوسف(علیه السلام) در یک سوره آمده باشد.

و از طرفی همه ی حوادث زندگی حضرت موسی هم در قرآن نیامده بلکه بخشی از آن آمده است.

ثانیاً ممکن است که داستان حضرت یوسف یک پیوستگی خاصی داشته و قرآن کریم از آن پیوستگی نتایج ویژه ای را دنبال کرده از این رو به صورت یکجا نقل کرده. یعنی همان انگیزه ی هدایت و تربیت قرآن، اینجا اقتضا کرده که مطلب را به طور پیوسته نقل کند.

پرسش:

چند مثال از مواردی که خداوند داستان ها را به صورت قطعه قطعه بیان کرده، و از آنها نتایجی خاص را دنبال کرده بیان بفرمایید؟

پاسخ:

به عنوان مثال در سوره ی بقره از آیه ی 30 به بعد مباحث مربوط به حضرت آدم(علیه السلام) و سجده ی فرشتگان را مطرح می کند؛ از آیه 39 گفتار فرشتگان را مطرح می کند که چرا خلیفه ای قرار می دهی که در زمین فساد کند؛ بعد داستان عرضه ی اسماء نقل شده؛ در ادامه سجده ی فرشتگان و سجده نکردن ابلیس مطرح می شود؛ و بالاخره داستان خروج و هبوط حضرت آدم(علیه السلام) از بهشت نقل می شود.

همین داستان در سوره ی اعراف از آیه ی 11 به بعد آمده ولی آنجا داستان سجده ی فرشتگان و سرکشی آدم خیلی مختصر، در آیه ی 11 مطرح شده، و از آیه ی 12 به بعد به این بحث می پردازد که چرا شیطان سجده نکرد؟ و در ادامه بحث برتری جوئی شیطان، و در حقیقت اینکه شیطان نژاد پرست بود که گفت: «مرا از آتش آفریدی و آدم را از خاک آفریدی من از او برترم» (1) و

1- (1) . اعراف / 12. «قَالَ أَنَا خَيْرٌ مِنْهُ خَلَقْتَنِى مِن نَارٍ وَخَلَقْتَهُ مِن طِينٍ»

بعد اینکه ابلیس از درگاه الهی بخاطر این تکبر و نژادپرستی رانده شد، و گفت که تا روز قیامت من در راه مستقیم الهی می مانم، و انسان ها را فریب می دهم.

همانطور که ملاحظه می شود بیشتر بحث در اینجا در رابطه با شیطان و تکبر شیطان است، و از آن طرف معرفی شیطان و اینکه شیطان اقواگری و وسوسه گری می کند و انسان ها را فریب می دهد و منحرف می سازد.

در حقیقت عناصر اصلی داستان واحد است ولی از دو دیدگاه و دو دریچه ی متفاوت به داستان نظاره شده که هر کدام اهداف ویژه ی خود را دنبال می کند.

مثالی دیگر: داستان حضرت موسی از آیه ی 40 سوره ی بقره شروع می شود و در این آیات به برخورد بنی اسرائیل با حضرت موسی می پردازد و بیشتر به بهانه جویی های بنی اسرائیل، و گوساله پرستی بنی اسرائیل می پردازد.

و همین داستان حضرت موسی(علیه السلام) در سوره ی طه آیه ی 9 به بعد نیز آمده ولی در این آیات برانگیخته شدن حضرت موسی(علیه السلام) به نبوت و ماجراهایی که در پی آن می آید و انتخاب شدن هارون به وزیری او و برخورد آنها با فرعون و معرفی معجزات حضرت موسی(علیه السلام) مطرح می شود.

لذا می بینیم که به داستان حضرت موسی پرداخته شده ولی از دو زاویه ی متفاوت. و جالب اینکه در سوره ی قصص داستان حضرت موسی از تولد تا رشد در کاخ فرعون و جوانی و مبارزات او و خروج از شهر و آشنایی او با حضرت شعیب و ... همه این مجموعه به دنبال هم مطرح شده است که اهداف تربیتی خود را دنبال می کند.

ص:168

پرسش:

قوم «یأجوج و مأجوج» که بودند و آیا جن بودند یا انسان، و کی ظهور می کنند؟

پاسخ:

در قرآن کریم دو بار از «یأجوج و مأجوج» سخن به میان آمده: یکی در آیه ی 94 سوره ی کهف و دیگری در آیه ی 96 سوره ی انبیاء.

از کلام مفسرین و مباحث تاریخی روشن می شود که «یأجوج و مأجوج» دو قبیله ی وحشی بودند که در قسمت های شمال آسیا زندگی می کردند و مزاحم مردم اطراف خودشان می شدند.

برخی مفسران نوشته اند: اینها گروهی بودند که حدود 500 سال قبل از میلاد در عصر کورش زندگی می کردند و به سرزمین های ایران نیز هجوم آوردند که با اتحاد حکومت «ماد» و «فارس» شکست خوردند و حتی مردم «قفقاز» از «کورش» خواستند که در مقابل اینها سدّی بنا کند. (1)

ص:169

1- (1) . در مورد این که آیا «ذی القرنین» همان کورش بوده یا نه، نظرهای متفاوتی مطرح است. (ر.ک:نمونه، ج 12، ص 542)

در قرآن آمده که «ذو القرنین» در آنجا سدّی آهنین بنا کرد تا مردم آن منطقه از شرّ «یأجوج و مأجوج» در امان باشند. (1)

در آیه ی 94 سوره ی کهف می فرماید:

«قَالُوا یَا ذَا الْقَرْنَیْنِ إِنَّ یَأْجُوجَ وَمَأْجُوجَ مُفْسِدُونَ فِی الْأَرْضِ فَهَلْ نَجْعَلُ لَکَ خَرْجاً عَلَی أَن تَجْعَلَ بَیْنَنَا وَبَیْنَهُمْ سَدّاً»؛ «(آنها به او) گفتند: ای ذوالقرنین! یأجوج و مأجوج در این سرزمین فساد می کنند آیا ممکن است ما هزینه ای برای تو قرار دهیم که میان ما و آنها سدی ایجاد کنی.»

و در آیه ی 96 و 97 می فرماید:

«(ذوالقرنین گفت:) قطعات بزرگ آهن برایم بیاورید (و آنها را روی هم بچینید) تا وقتی که کاملاً میان دو کوه را بپوشانید، (او) گفت: (در اطراف آن آتش افروزید، و) در آن بدمید. (آنها دمیدند) تا قطعات آهن را سرخ و گداخته کرد، گفت: اکنون مس مذاب برایم بیاورید تا بر روی آن بریزم.

(سرانجام چنان سد نیرومندی ساخت)که آنها] طایفه ی یأجوج و مأجوج [قادر نبودند از آن بالا روند؛ و نمی توانستند نقبی در آن ایجاد کنند.»

1- (1) . برخی این سد را بر دیوار چین منطبق دانسته اند و بعضی گفته اند: این سد همان سد «مأرب» در سرزمین یمن می باشد. البته معلوم است که این دو، مصالحش از آهن و مس نیست بلکه از مصالح ساختمانی معمولی ساخته شده است. (همان)

جنس یأجوج و مأجوج و زمان خروج آنها

آن چیزی که از ظاهر قرآن استفاده می شود این است که اینها، از جنس غیرانسان شمرده نشدند بنابراین دلیلی نداریم که اینها را از جنیان بدانیم؛ بلکه آنچه از روایات و نظر مفسرین به دست می آید آنها قومی وحشی بودند که دیگران را اذیت می کردند، و در آن موقع سرکوب شده اند.

در مورد قیام آنها در سوره ی انبیاء آیه ی 96 می فرماید:

«تا آن زمان که «یأجوج و مأجوج» گشوده شوند و آنها از هر محل مرتفعی به سرعت عبور کنند.»

«آیا منظور از گشوده شدن این دو طایفه، شکسته شدن سد آنها و نفوذشان از این طریق به مناطق دیگر جهان است؟ یا منظور نفوذ آنها به طور کلی در کره ی زمین از هر سو و هر ناحیه می باشد؟ آیه ی فوق صریحاً در این باره سخن نگفته، تنها از انتشار و پراکندگی آنها در کره ی زمین به عنوان یک نشانه ی پایان جهان و مقدمه ی رستاخیز و قیامت یاد کرده است.» (1)

ص:171

1- (1) . نمونه، ج 13، ص 503.

پرسش:

چرا مسلمانان به سوی بیت المقدس نماز می خواندند و چه شد که به سوی کعبه تغییر قبله دادند؟

پاسخ:

در آیات (1) متعددی از قرآن موضوع تغییر قبله مطرح شده است. در مورد این که چرا مسلمانان به سوی بیت المقدس نماز می خواندند باید گفت: آری درست است که کعبه کانون اولیه ی عبادت بشر در روی زمین بوده و از قداست خاصی برخوردار است، ولی آن زمانی که پیامبر اکرم(صلی الله علیه و آله) به رسالت مبعوث شدند مشرکان در مکه زندگی می کردند و بت هایشان را در کعبه مستقر کرده بودند و لذا نماز خواندن به سوی کعبه، نوعی احترام به بت های آنها به شمار می آمد، و چه بسا گمان می کردند که پیامبر اسلام در مقابل بت های آنها کُرنش و سجده می کند. لذا از آن اول دستور آمد که مسلمان ها به طرف بیت المقدس نماز بخوانند که در حقیقت یکی از مساجد مهم و قبله ی بسیاری از ادیان الهی است.

ص:172

1- (1) . آیات 143 تا 150 سوره ی بقره.

ولی هنگامی که مسلمان ها به مدینه هجرت کردند و حکومت اسلامی تشکیل داده شد و صفوف آنها از مشرکان و یهودیان و مسیحیان جدا شد و به عنوان یک ملت ممتاز و مشخصی، مطرح شدند و دیگر احتمال این نبود که کسی فکر بکند که اینها، بت پرست هستند، دستور داده شد که به سوی کعبه نماز بگذارند.

قرآن کریم در سوره ی بقره این مطلب را به عنوان یک آزمایش مطرح می کند و می فرماید:

«...و ما آن قبله ای را که قبلاً بر آن بودی، تنها برای این قرار دادیم که افرادی که از پیامبر پیروی می کنند، از آنها که به عقب باز می گردند مشخص شوند. و مسلماً این حکم جز بر کسانی که خداوند آنها را هدایت کرده، دشوار بود. (این را نیز بدانید که نمازهای شما در برابر قبله ی سابق، صحیح بوده است؛) و خدا هرگز ایمان [نماز] شما را ضایع نمی گرداند زیرا خداوند، نسبت به مردم، رحیم و مهربان است.» (1)

در حقیقت این یک آزمایش بود برای مسلمان ها که صفوف مسلمانان واقعی را از مسلمان های ظاهری جدا بکند. چه کسانی پیرو راه خدا و پیامبر هستند و اگر گفتند: «به طرف بیت المقدس نماز بخوانید، بخوانند»، و اگر

1- (1) . بقره / 143؛ «وَمَا جَعَلْنَا الْقِبْلَةَ الَّتِی کُنْتَ عَلَیْهَا إِلاَّ لِنَعْلَمَ مِن یَتَّبِعُ الرَّسُولَ مِمَّنْ یَنْقَلِبُ عَلَی عَقِبَیْهِ»

گفتند: «خداوند می فرماید: به طرف کعبه نماز بخوانید، بخوانند.» در حقیقت با این آزمایش صف مسلمانان واقعی از بهانه جویان و کسانی که در ظاهر مسلمانند ولی در واقع تسلیم نیستند جدا می شود.

نکته:

دستورات خدا و پیامبر در حقیقت همچون نسخه ی پزشک است که ممکن است یک روز این دارو برای انسان ها تجویز شود و روز دیگر داروی دیگری، و نسخه تغییر کند. انسانی که می خواهد سلامت خودش را باز یابد و سالم باشد و تکامل پیدا کند، باید به این پزشک اعتماد کند و از آنجا که پیامبر اسلام در حقیقت پزشک معنوی است از این رو لازم است به نسخه های او عمل شود.

در این موضوع هم باید گفت: کعبه در حقیقت قدیمی ترین مرکز توحید است، و اصل این است که ما به سوی آنجا نماز بخوانیم، و اگر یک مدتی به سوی بیت المقدس نماز خوانده شد، در حقیقت یک دستور موقت بود و آن دستور نسخ شد؛ (1) یعنی دستور و حکمی موقت صادر شد و تا مدتی این حکم باقی بود، و هنگامی که مصلحت تغییر کرد حکم جدید آمد.

1- (1) . چند نوع نسخ داریم: گاهی نسخ آیه ی قرآن بوسیله ی آیه ی قرآن است، که این همان نسخ مشهور است و گاهی اوقات هم نسخ سنت به وسیله ی آیه ی قرآن است. و این نسخ از نوع دوم است. یعنی سنت پیغمبر اکرم(صلی الله علیه و آله) این بود که به سوی بیت المقدس نماز بخوانند اما ناسخ این سنت، یعنی دستوری که آمد و حکم اول را برداشت در قرآن در آیات مذکور آمده است.

و در آیه ی 150 سوره ی بقره می فرماید:

«و از هر جا خارج شدی، روی خود را به جانب مسجد الحرام کن، و هر جا بودید روی خود را به سوی آن کنید؛ تا مردم، جز ظالمان (که دست از لجاجت بر نمی دارند) دلیلی بر ضد شما نداشته باشند؛ (زیرا از نشانه های پیامبر، که در کتب آسمانی پیشین آمده، این است که او، به سوی دو قبله، نماز می خواند) از آنها نترسید و (تنها) از من بترسید! (این تغییر قبله، به خاطر آن بود که) نعمت خود را بر شما تمام کنم، شاید هدایت شوید.» (1)

در حقیقت مسلمان ها بین دو راه قرار داشتند:

اگر به سوی بیت المقدس نماز می خواندند یهودی ها بر آن ها شماتت می کردند و می گفتند: شما مستقل نیستید، و قبله ی شما، همان قبله ی ماست. و نکته ی مهم تر اینکه در کتاب های آسمانی خودشان، در نشانه هایی که از پیامبر اکرم(صلی الله علیه و آله) خوانده بودند این بود که نشانه ی پیامبر موعود این است که به طرف دو قبله نماز می خواند ولی این نشانه در وجود پیامبر(صلی الله علیه و آله) تا آن زمان تحقق نیافته بود و لذا زبان به شماتت مسلمان ها می گشودند که

شاید آن پیغمبر موعودی که در کتاب های مقدس قبلی آمده است این پیغمبر نیست. چون این نشانه] به طرف دو قبله نماز خواندن [را ندارد.

1- (1) ُ «وَمِنْ حَيْثُ خَرَجْتَ فَوَلِّ وَجْهَكَ شَطْرَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ وَحَيْثُ مَا كُنْتُمْ فَوَلُّوا وُجُوهَكُمْ شَطْرَهُ لِئَلَّا يَكُونَ لِلنَّاسِ عَلَيْكُمْ حُجَّةٌ إِلَّا الَّذِينَ ظَلَمُوا مِنْهُمْ فَلاَ تَخْشَوْهُمْ وَاخْشَوْنِى وَلأُتِمَّ نِعْمَتِى عَلَيْكُمْ وَلَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ»

از طرف دیگر مشرکان ایراد می گرفتند که اگر پیامبر اسلام ادعا می کند که برای احیاء ابراهیم(علیه السلام) آمده پس چرا خانه ی کعبه را واگذاشته و به سوی بیت المقدس نماز می خواند؟ آیا کعبه و آئین ابراهیم را فراموش کرده است که به طرف بیت المقدس نماز می خواند؟ در حقیقت هم مشرکان او را سرزنش می کردند و هم با بیان دیگری یهودی ها شماتت می کردند. و این فرایند تغییر قبله، زبان هر دو گروه را بست.

در این آیه به سه مورد از اسرار تغییر قبله اشاره شده:

- یکی اینکه توجه به مسجد الحرام جلوی بهانه جویی های دشمنان اسلام را گرفت.

- دوم اینکه تغییر قبله موجب تکمیل نعمت های الهی شد. «وَلأُتِمَّ نِعْمَتِی عَلَیْکُمْ» (1)زیرا این یک نوع تکامل تربیتی بود چون مسلمان ها با انضباط اسلامی آشنا می شدند.

- سوم اینکه توجه مسلمان ها به مسجد الحرام و کعبه، زمینه ساز هدایت آنها شد و مسلمان ها را از برکات معنوی راه ابراهیم برخوردار ساخت.

1- (1) . بقره / 150.

پرسش:

در چه حالتی و در چه مکانی این تغییر قبله اتفاق افتاد؟

پاسخ:

خداوند متعال در آیه ی 144 سوره ی بقره می فرماید:

«نگاه های انتظارآمیز تو را به سوی آسمان (برای تعیین قبله نهایی) می بینیم. اکنون تو را به سوی قبله ای که از آن خشنود باشی باز می گردانیم پس روی خود را به سوی مسجد الحرام کن و هر جا باشید روی خود را به سوی آن بگردانید و کسانی که کتاب آسمانی به آنان داده شده به خوبی می دانند این فرمان حقی است که از ناحیه پروردگارشان صادر شده؛ (و در کتاب های خود خوانده اند که پیغمبر اسلام، به سوی دو قبله نماز می خواند) و خداوند از اعمال آنها (در مخفی داشتن این آیات) غافل نیست.»

از آیه ی فوق استفاده می شود که پیامبر اکرم(صلی الله علیه و آله) علاقه ی خاصی به کعبه داشت و انتظار می کشید تا فرمان تغییر قبله به سوی آن صادر شود. زیرا او می دانست که «بیت المقدس» قبله ی موقتی مسلمانان است و آرزو داشت قبله ی اصلی و نهایی زودتر تعیین گردد.

ص:177

اما از آنجا که پیامبر اکرم(صلی الله علیه و آله) تسلیم فرمان خدا بود، حتی این تقاضا را بر زبان نیاورد، تنها نگاه های انتظار آمیزش به آسمان (1) نشان می داد که او شوق شدیدی در دل دارد. (2)

براساس روایات تاریخی، تغییر قبله ی مسلمان ها از بیت المقدس به سوی کعبه، در حال نماز ظهر انجام گرفت. روزی پیامبر اسلام(صلی الله علیه و آله) برای نماز به مسجد قبیله ی بنی سالم، تشریف برده بودند و پیامبر اکرم(صلی الله علیه و آله) در حال نماز ظهر بودند و دو رکعت نماز را به جا آورده بودند که پیک وحی نازل شد و دستور داد که از سوی بیت المقدس به طرف کعبه باز گردند، و این در حالی است که بیت المقدس در شمال مدینه و کعبه در جنوب مدینه واقع شده است؛ لذا پیامبر باید 180 درجه از طرف شمال که بیت المقدس بود بر می گشتند به طرف جنوب که مکه بود و همین کار را انجام دادند. مسجدی که پیامبر اکرم(صلی الله علیه و آله) در آن این نماز را به جا آوردند به مسجد ذوقبلتین (3) مشهور شد.

1- (1) . تعبیر «نگاه به آسمان»، شاید به این خاطر باشد که «فرشته ی وحی» از طرف بالا بر او نازل می شد وگرنه می دانیم خداوند نه مکانی دارد و نه وحی او محل معینی. (نمونه، ج 1، ص 493)
2- (2) . همان
3- (3) . که امروزه یکی از مکان هایی که حجاج را برای دیدن به آن مکان می برند همین مسجد ذوقبلتین است که دارای دو قبله است. البته در سال های اخیر محرابی که به طرف بیت المقدس بود را تخریب کرده اند و به جای آن در بزرگی گذاشته اند. ولی هنوز این مکان معلوم است و به عنوان یک مکان تاریخی تغییر قبله، در تاریخ اسلام باقی مانده است.

نکات:

1. آن محرابی که پیغمبر اسلام در نماز برگشتند و به طرف مکه نماز خواندند، امروزه با دقیق ترین وسائل جهت یابی اندازه گیری شده و با اینکه هیچ وسیله ی تعیین قبله ای نداشتند بسیار دقیق به طرف مکه است. که برخی اظهار داشته اند: این یکی از کارهای بسیار شگفت آور و معجزه آسای پیامبر اکرم(صلی الله علیه و آله) می باشد.

2. موضوع قبله و تعیین جهت آن، در اسلام یکی از انگیزه هایی شده که مسلمان ها به مسایل مربوط به جغرافیا، نجوم و مسایل قبله شناسی و جهت یابی روی آورند و به همین خاطر برخی از علوم در بین مسلمان ها مثل علم هیئت و جغرافیا رشد کرد زیرا محاسبه ی جهت قبله در نقاط مختلف زمین، بدون آشنایی با این علوم امکان نداشت.

ص:179

پرسش:

با توجه به آیه100 سوره ی توبه،جایگاه صحابه و تابعین کجاست؟

اینکه قرآن می فرماید: «وَالسَّابِقُونَ الْأَوَّلُونَ مِنَ الْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ وَالَّذِينَ اتَّبَعُوهُم بِإِحْسَانٍ رَضِيَ اللّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ» سابقین و انصار و تابعین چه کسانی هستند؟

پاسخ:

آیه ی 100 سوره ی توبه، افراد اطراف پیامبر(صلی الله علیه و آله) را به سه گروه تقسیم می کند:

الف: آنهایی که پیشگام در اسلام و هجرت بودند. (السابقون الاولین من المهاجرین)

ب: گروهی که پیشگام در یاری پیامبر و یاران مهاجرش بودند. (و الانصار)

ج: افرادی که بعد از این دو گروه آمدند، و از برنامه های آنها پیروی کردند. (والذین اتبعوهم باحسان)

و در ادامه می فرماید: خدا از این افراد راضی است «رضی الله عنهم» زیرا هم ایمان داشتند و هم اعمال شایسته انجام دادند و «رضوا عنه» و اینها نیز از خداوند راضی هستند.

معرفی سابقین و مهاجرین:

به صورت طبیعی در هر انقلابی مثل انقلاب پیامبر(صلی الله علیه و آله) عده ای پیشگام هستند، یعنی در آن روزهایی که روزهای خطر محاصره و مشکلات و جنگ و درگیری است، و هنوز اسلام قدرتی پیدا نکرده، در آن مرحله ی سخت، اینها

به یاری پیامبری شتافتند. افرادی مثل امیرالمومنین علی(علیه السلام) اباذر سلمان، این افرادی که در موقعیت های سخت به پیامبر کمک کردند اینها پیشگامانی هستند که در حقیقت عشق سوزانی به پیامبر داشتند، هنوز پیامبر حکومتی نداشت و مقام ظاهری دنیوی و حکومتی نداشت که کسی به او چشم طمع داشته باشد، بلکه به خاطر ایمانشان و سوز عشقشان بود که دور پیامبر، پروانه وار جمع شدند، و برخی نیز خودشان را فدای پیامبر کردند.

و بعد هم به حمایت از پیامبر، خانه و کاشانه ی خود را رها کردند و همراه پیامبر به مدینه هجرت کردند.

و افرادی نیز در مدینه از پیامبر استقبال کردند و خانه و کاشانه ی خود را در اختیار او و اصحاب او گذاشتند، و آن هم در زمانی که حکومت پیامبر هنوز مستقر نشده بود و از طرفی جنگ های سختی مانند جنگ احد، بدر، خیبر، خندق و جنگ های دیگر بر پیامبر تحمیل می شد و اینها شجاعانه دفاع می کردند و نام پرافتخار «انصار» را برای خود ثبت کردند.

معرفی تابعین:

تابعین کسانی هستند که بعد از پیامبر و این دو گروه آمدند و از آنها پیروی کردند. (1)

1- (1) اتبعوهم باحسان دو گونه معنا شده است: الف: از اصحاب اولیه در نیکی ها پیروی کردند. (باء به معنای فی) ب: از اصحاب اولیه به نیکی پیروی کردند (باء به معنای مع) ولی ظاهر آیه مطابق معنای اول است. (ر.ک: نمونه، ج 8، ص 100)

تابعین در اینجا معنای عامی دارد (1) و همه ی کسانی که بعد از پیامبر حتی تا زمان ما آمدند و از پیامبر و اصحاب پیامبر، پیروی نیکویی کردند جزء تابعین به حساب می آیند. به تعبیر دیگر هر کسی که هجرت، جهاد و شهادت داشته باشد، و از برنامه های الهی پیامبر، حمایت کند، اگر چه در زمان ما باشد، جزء تابعین می باشد.

با سابقه ترین مسلمان کیست؟

در برخی از روایات و همچنین در اقوال مفسران و مورخان این بحث مطرح شده که بین سابقین، با سابقه ترین آنها چه کسانی بودند که این آیه حتماً شامل حال آنها می شود، در پاسخ همه اتفاق دارند که نخستین مسلمان زن، خدیجه(سلام الله علیها) همسر فداکار پیامبر بود و دانشمندان و مفسران شیعه به اتفاق گروه عظیمی از دانشمندان اهل سنت بر این باورند که نخستین مرد مسلمان، امیرالمؤمنین علی(علیه السلام)، بود که به پیامبر اسلام ایمان آورد. بنابراین به طور یقین این دو بزرگوار جزء سابقین اولین هستند. (2)

1- (1) . در علم رجال و درایه «تابعین» به کسانی می گویند که بعد از پیامبر آمدند و اصحاب پیامبر را درک کردند و علوم اسلامی را گرفتند و وسعت بخشیدند. که تا حدود زمان امام باقر(علیه السلام) را تابعین می گویند و شامل طبقات بعدی نمی شود. ولی اصطلاح تابعین در آیه ی شریفه معنای عامی دارد

2- (2) . شهرت این موضوع در میان دانشمندان اهل تسنن به حدی است که جمعی از آنها ادعای اجماع و اتفاق کرده اند. (ر.ک: نمونه، ج 8، ص 103)

آیا همه ی اوصاف و فضائل در این آیه، شامل حال همه ی صحابه پیامبر می شود؟

صحابه و یاران دیگر پیامبر هم اگر دارای صفاتی باشند که این آیه بر آن تأکید دارد مشمول این آیه هستند به عبارت دیگر بسیاری از یاران پیامبر افراد نیک و فداکاری بودند و قابل احترام هستند، ولی این نکته را هم نباید از نظر دور داشت که برخی از اصحاب پیامبر، راهشان را در همان زمان پیامبر از پیامبر جدا کردند، و برخی بعد از رحلت پیامبر راهشان را از ایشان جدا کردند.

در آیه ی مورد بحث که سه گروه سابقین از مهاجرین و انصار و تابعین را مطرح می کند بدون فاصله در آیه ی بعد خطاب به پیامبر اکرم(صلی الله علیه و آله) می فرماید:

«از اطرافیان شما از اعراب و همچنین از اهل مدینه و بادیه نشین ها افرادی هستند که منافق اند.» (1)

یعنی از کسانی که به ظاهر مسلمان بودند، و در مدینه یا اطراف آن، در سلک اصحاب پیامبر بودند، آنها در واقع منافق بودند.

از این آیه و آیات دیگر بدست می آید که برخی از اصحاب پیامبر، ولو تعداد اندکی، افرادی بودند که راهشان را از پیامبر جدا کردند و در باطن منافق بودند و از نظر تاریخی هم این مسئله ثابت شده، و در منابع تاریخی آمده است که برخی از افراد راهشان را از پیامبر جدا کردند.

مثلاًعبدالله بن ابی سرح، شخصی بود که در زمان پیامبر مرتد شد، و از مدینه فرار کرد و به مکه رفت. در حالی که او جزء اصحاب پیامبر بود.

1- (1) . «وَمِمَّنْ حَوْلَكُم مِنَ الْأَعْرَابِ مُنَافِقُونَ وَمِنْ أَهْلِ الْمَدِينَةِ» توبه / 101.

و همچنین برخی از این افراد با امیرالمومنین علی(علیه السلام) مبارزه و جنگ کردند.بنابراین نمی توانیم بگوییم همه ی اصحاب پیامبر در یک درجه هستند، و همه ی آنها حتی منافقین را خدا از آنها راضی بوده است. لذا آیات بعد از آیه 100 استثناهای این آیه محسوب می شود.

و نیز در آیه ی 107 همین سوره، مسئله ی مسجد ضرار مطرح شده، منافقینی که در مدینه پایگاهی بر ضد پیامبر ایجاد کرده بودند در حالی که اینها به ظاهر در سلک اصحاب پیامبر بودند. بنابراین هر چند بین اصحاب پیامبر افراد بزرگی همچون امیرالمومنین علی(علیه السلام) ابوذرها، سلمان ها، مقدادها وجود داشته، ولی افرادی هم بودند که، از این راه جدا شدند و نباید بگوییم که همه ی آنها مشمول این آیه هستند.

و در پایان باید گفت: یک موضوعی را که ما نمی توانیم منکر آن شویم، این است که در قرآن، از سه جریان سخن گفته شده:

الف. جریان مؤمنان

ب. جریان کافران

ج. جریان منافقان

از همان اوایل سوره ی بقره، این مسئله مطرح است و در سوره ی منافقون این بحث خیلی اوج می گیرد و همچنین در سوره ی توبه مطرح می شود که خط نفاق، در میان اصحاب پیامبر، وجود داشته و این یک واقعیتی است که قرآن آن را تأیید می کند و بر روی آن تأکید دارد. هر چند این به معنای آن نیست که ما اصحاب نیک پیامبر را که خداوند، رضایت خود را از آنها در قرآن

اعلام کرده، نادیده بگیریم. زیرا در میان اصحاب پیامبر، افراد معصوم هم بودند، امیرالمومنین و حضرت زهرا و امام حسن و امام حسین(علیه السلام) جزء اصحاب پیامبر(صلی الله علیه و آله) بودند و اصحاب نیک دیگری که جزء صحابه شمرده می شوند.

مهم این است که این جریان نفاق جریانی است که در قرآن، بارها از آن یاد شده است، و وجود آن در کنار خط کفار، و مؤمنان، قطعی است.

ولی این سوال مطرح است که آیا جریان نفاق از مکه شروع شد یا از مدینه؟ که لازم است در مورد نفاق در قرآن جریان شناسی کنیم و حتی شاید یک پایان نامه یا کتاب می طلبد که، نوشته شود و این موضوع تحلیل شود.

برخی از مفسرین به دلایل خاصی معتقدند که جریان نفاق از مکه شروع شد ولی آن چیزی که مسلم است این است که در مدینه وجود داشته که آیه ی 101 سوره ی توبه نیز به طور صریح از این مطلب پرده بر می دارد که در مدینه، افراد منافق وجود دارد و مدینه زمانی بود که پیامبر اسلام کم کم به حکومت و مقامات دنیوی رسیده بود، و طبیعی است که جریان ها و افرادی به طمع مقامات دنیوی به پیامبر نزدیک شوند، همانطور که در هر انقلابی این حادثه اتفاق می افتد، در انقلاب اسلامی ما نیز این حادثه رخ داد و در جاهای دیگر هم معمولاً بعد از انقلاب ها این مسئله اتفاق می افتد.

ص:185

پرسش:

آیا می توان گفت تورات و انجیل تحریف شده است؟

در تورات و انجیل مطالبی آمده که آدمی از بیانش شرم دارد و نسبت هایی به خداوند و برخی پیامبران داده که صحیح نمی باشد. ولی برخی از اهل کتاب به استناد آیه ای از قرآن که «اگر نمی دانید از اهل کتاب بپرسید» معتقد هستند که تورات و انجیل تحریف نشده و می گویند: اگر تحریف شده بود در قرآن شما چنین آیه ای وجود نداشت؟ توضیح دهید.

پاسخ:

با توجه به شواهدی که در دست است تورات و انجیل در بسیاری از موارد در طول تاریخ دستخوش تحریف شده و حتی برخی از نویسندگان و صاحب نظران یهود و مسیحیت هم به این مسئله اعتراف کرده اند از جمله «ایان بار بور» در مقدمه ی کتاب «علم و دین» می نویسد:

برخی از قسمت های تورات 800 سال بعد از وفات حضرت موسی(علیه السلام) نوشته شده (1) و داستان رحلت حضرت موسی در تورات نگاشته شده (2) و

1- (1) . علم و دین، ایان باربور، ترجمه بهاء الدین خرمشاهی، ص 130
2- (2) . کتاب مقدس، سفر تثنیه، باب 34.

خود به خود این مطالبی که صدها سال بعد از رحلت حضرت موسی جمع آوری شده، برخی از مطالب عامیانه ی انحرافی در آن داخل شده، یا کم شده یا برخی مطالب به آن اضافه شده است.»

حال پرسش این است که با این اوصاف چرا قرآن می فرماید: «اگر نمی دانید از اهل کتاب سوال کنید؟»

برای پاسخ لازم است اول این آیه را معرفی و بررسی کنیم تا معلوم شود چرا قرآن این جمله را فرموده است؟

خداوند متعال در سوره ی نحل می فرماید: «فَسْأَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِن كُنتُم لاَ تَعْلَمُونَ» (1)

در مورد اینکه «اهل ذکر» چه کسانی هستند؟ مفسران قرآن چند دیدگاه دارند: نظر مشهور این است که «ذکر» یعنی تورات و اهل ذکر یعنی دانشمندان یهود، که قرآن می فرماید: اگر نمی دانید از آنها بپرسید!

برای فهم این آیه لازم است که فضای آیه و آیات قبل و بعد این آیه را در نظر بگیریم، با دقت و بررسی در این آیات در می یابیم که روی سخن در این آیات با مشرکان است، زیرا مشرکان می گفتند:

«چرا خدا پیامبری فرستاده که می خورد، در بازار راه می رود و... چرا خدا یک فرشته ای نفرستاد، که برای ما پیامبری کند، و آیا می شود بر بشر هم وحی شود؟»

1- (1) . نحل / 43.

اینگونه سوالات مطرح بوده که در این سوره و سوره های دیگر به آن اشاره شده است.

آیه ی مذکور در مقام پاسخ گویی به مشرکان است و می فرماید: «وَمَا أَرْسَلْنَا مِن قَبْلِکَ إِلَّا رِجَالاً نُوحِی إِلَیْهِمْ» (1) ای پیامبر اسلام قبل از تو نیز مردانی فرستادیم که به سوی آنها وحی می شد موسی را فرستادیم انسان بود و به او وحی می شد عیسی را فرستادیم انسان بود و به او وحی می شد، و همچنین پیامبران دیگری که هم بشر بودند پس خطاب به مشرکان می فرماید: «ای مشرکان شما که اشکال می کنید که آیا ممکن است به انسان ها وحی شود؟ بروید از کسانی بپرسید که قبل از شما پیامبرانی به سوی آنها فرستاده شد: «فَسْأَلُوا أَهْلَ الذِّکْرِ إِن کُنتُم لاَ تَعْلَمُونَ»؛ «اگر نمی دانید بروید از یهود بپرسید!»

یهود و مسیحیت در جزیرهٔ العرب همسایه ی مشرکان بودند در بخش هایی از جزیرهٔ العرب مثل مدینه ساکن بودند، و از لحاظ فرهنگی و علمی از عرب جاهلی سطح بالاتری داشتند و حتی مرجعیت علمی یهود و مسیحیت را قبول داشتند زیرا اینها از لحاظ فرهنگ و سطح علمی نسبت به مشرکان، بالاتر بودند چرا که آنها جاهل بودند و اهل کتاب نسبت به آنها عالم بودند لذا قرآن به مشرکین می فرماید: شما چرا این اشکال را می کنید که پیامبر چرا فرشته نمی باشد ما قبل از این پیامبر، نیز پیامبرانی فرستادیم که از جنس

1- (1) . نحل / 43.

بشر بودند، اگر شما شک دارید بروید از اهل کتاب بپرسید از یهودی ها و مسیحی ها بپرسید که آیا پیامبران قبلی فرشته بودند یا انسان بودند.

و این موضوع با تحریف یا عدم تحریف تورات ارتباطی ندارد.

زیرا در این آیه خطاب به مسلمان ها نمی باشد، که مسلمان ها بروند از اهل ذکر یعنی مسیحی ها و یهودی ها سوال کنند؛ بلکه خطاب به مشرکان است که از اهل کتاب در مورد یکی از اصول کلی و مشترک ادیان سوال کنند که پیامبران قبلی هم، بشر بودند.

دیدگاه دوم: تفسیر دیگری از آیه شده، که برخی بزرگان بر این باورند که این تفسیر، به نوعی باطن آیه است، که در برخی روایات اشاراتی به مصادیق آن شده است.

توضیح اینکه: قرآن کریم در موارد فراوانی آیاتی دارد که ظاهرش مربوط به یک واقعه ی خاصی است اما با الغاء خصوصیت (یعنی خصوصیات زمان و مکان را کنار بگذاریم) یک قاعده ی کلی بدست می آید.

برخی مفسرین از این آیه یک قاعده ی کلی بدست آورده اند به این ترتیب که آیه می فرماید:

«فَسْأَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ»؛ «سوال کنید از کسانی که اهل ذکرند!» در حقیقت آیه می فرماید: «انسان های جاهل، به انسان های عالم مراجعه کنند.» که یکی از مصادیق رجوع جاهل به عالم، مراجعه ی مشرکان به اهل کتاب می باشد. نمونه ی دیگر رجوع جاهل به عالم، همان رجوع افراد به متخصص است اگر فردی از ناحیه ی قلب بیمار است به متخصص قلب مراجعه کند، و همچنین در مسائل شرعی نیز اگر توانایی استنباط احکام را ندارد به متخصص آن یعنی

به مراجع تقلید مراجعه کند. و این یک قاعده ی کلی می باشد. از این روست که در برخی از روایات شیعه و اهل سنت این مطلب وارد شده که «اهل ذکر همان اهل بیت(علیه السلام) هستند.» (1) و اگر در این آیه آمده «فَسْأَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ» یعنی «از اهل بیت(علیه السلام) بپرسید.» و این همان قاعده ی کلی است که ما بدست آوردیم که یکی از مصادیق باارزش اهل بیت(علیه السلام) می باشند.

اهل بیت به عنوان دانایان امت هستند که اگر شخصی پرسشی دارد و در موضوعی جاهل است از آنها سوال کند. بنابراین این آیه، یک قاعده ی کلی رجوع به متخصص را برای ما بیان می کند که مصادیق متعددی دارد در یک زمان، یکی از مصادیقش مراجعه ی مشرکان به اهل کتاب بوده یا مراجعه ی هر انسان غیرمتخصص به افراد متخصص بوده است و مصداق باارزش مراجعه ی مسلمان ها به اهل بیت می باشد.

یادآوری:

هر کدام از این دیدگاه ها را بپذیریم این آیه ارتباطی با تحریف یا عدم تحریف تورات و انجیل ندارد البته آیاتی از قرآن کریم، اشارتی به تحریف معنوی از تورات و انجیل دارد و علاوه بر آن در روایات پیامبر اکرم(صلی الله علیه و آله) هم از اینکه ما مراجعه بکنیم به اهل کتاب نهی شده است.

و چنانچه بیان شد صاحب نظران یهودی و مسیحی نیز ادعای عدم تحریف تورات و انجیل را ندارند.

1- (1) . تفسیر صافی، ج 3، ص 37.

ز: ادبی

اشاره

پرسش:

چرا در آیه اول سوره ی جن«نفر» مفرد آمده ولی «قالو» جمع است؟

راجع به کلمه ی «قُلْ أُوحِیَ إِلَیَّ أَنَّهُ اسْتَمَعَ نَفَرٌ مِنَ الْجِنِّ» (1) کلمه ی «نَفَر»، منظور یک نفر از جن است، ولی در ادامه می فرماید: «فقالوا» پس گفتند، در حالی که باید می فرمود: «فقال.» آیا این تناقض در قرآن نیست؟

پاسخ:

برخی از کلمات فارسی با عربی از لحظ شکل یکی است اما از لحاظ معنا با هم فرق دارد. مثلاً واژه ی «طوفان» که در داستان نوح و همچنین در داستان حضرت موسی و فرعون آمده است، (2) «طوفان» در عربی به معنای «سیلاب» می باشد و در فارسی به معنای «گردباد» است و همین مطلب، برخی از مترجمین ما را هم به لغزش انداخته و طوفانی که در قرآن است را به همان لفظ فارسی آورده اند در حالی که طوفان در عربی به معنای «سیلاب» است و حال آنکه در فارسی به معنای «گردباد» است.

ص:191

1- (1) . جن / 1
2- (2) . اعراف / 33 و عنکبوت / 14.

همین مشکل در آیه ی مذکور نیز خودنمایی می کند، زیرا «نفر» در فارسی با «نفر» در عربی از لحاظ شکلی و لفظی مشترک هستند ولی از نظر معنا متفاوتند، «نفر» در فارسی «واحد شمارش» است مثلاً می گوییم: یک نفر انسان، دو نفر انسان.

اما «نفر» در عربی به معنای «عده»و «گروه» می باشد. و صاحب نظران واژه شناس گفته اند: «نفر» دلالت می کند بین 3 تا 10 برخی هم گفته اند: 3 تا 7 به هر حال جماعتی بیش از سه نفر را «نفر» می گویند.

از این رو وقتی می فرماید: «نفرٌ من الجن فقالوا» یعنی: جماعتی از جنیان گفتند یا گروهی از جنیان گفتند. بنابراین فعلِ «قالوا» هم، مطابق با «نفر» که به معنای جماعت است باید جمع بیاید. و جالب این است که واژه شناسان گفته اند: واژه ی «نفر»، جمعی است که در عربی مفرد ندارد یعنی اسم جمع است و مفرد ندارد. (1)

بنابراین یک اشتراک لفظ در فارسی و عربی موجب این پرسش شده بود و دیدیم که تناقضی در آیه وجود ندارد. از این رو توصیه می شود که در ترجمه و تفسیر آیات، به معانی در ذهن، اعتماد و تکیه نکنیم بلکه برای ترجمه و تفسیر آیات، لازم است به کتاب های لغت معتبر رجوع شود.

ص:192

1- (1) . نک: التحقیق فی کلمات القرآن الکریم، حسن مصطفوی، ج 14، ص 196، ماده «نفر».

پرسش:

چرا در مورد حضرت مریم در سوره ی انبیاء و تحریم،ضمیر مونث و مذکر آمده است؟

در آیه ی 91 سوره ی انبیاء در مورد حضرت مریم می فرماید: «وَالَّتِی أَحْصَنَتْ فَرْجَهَا فَنَفَخْنَا فِیهَا مِن رُّوحِنَا» (1) ولی در سوره تحریم می فرماید: «الَّتِی أَحْصَنَتْ فَرْجَهَا فَنَفَخْنَا فِیهِ مِن رُوحِنَا» (2) چرا یک جا ضمیر مذکر آمده و در مورد همان مطلب در جای دیگر ضمیر مؤنث؟

پاسخ:

همانطور که معلوم است موضوع آیه در مورد حضرت مریم(سلام الله علیها) است که خداوند فرزندی به نام عیسی به او عنایت کرد بدون اینکه شوهری داشته باشد.

مفسران حدود هزار سال پیش مثل مرحوم علامه طبرسی(ره) در تفسیر مجمع البیان به این نکته توجه کرده بودند (3) که این اختلاف تعبیر برای چیست؟ و احتمالاتی را هم مفسرین برای این مسئله مطرح کرده اند، برخی گفته اند: در آیه ی 91 سوره ی انبیاء «فَنَفَخْنَا فِیهَا مِن رُّوحِنَا» که ضمیر مونث

1- (1) . انبیاء / 91
2- (2) . تحریم / 12
3- (3) . نک: مجمع البیان، ذیل آیه 91 / انبیاء.

آمده ضمیر به «التی» بر می گردد. زیرا «التی» مونث است، لذا معنای آیه چنین می شود: حضرت مریمی که «احصنت فرجها» پاکدامن بود «فَنَفَخْنَا فِيهَا مِن رُّوحِنَا» ما در آن از روح خودمان دمیدیم.

در مورد آیه ی آخر سوره ی تحریم، که فرمود: «فَنَفَخْنَا فِيهِ مِن رُوحِنَا» مفسرین در اینجا دو احتمال داده اند: (1)

- یکی اینکه، این قید به واژه ی فرج بر گردد، چون واژه ی «فرج» از لحاظ لفظی مذکر است و حکم مذکر را دارد و می تواند ضمیر مذکر به آن برگردد. لذا معنای آیه چنین می شود: «ما در وجود حضرت مریم از روح خودمان دمیدیم.»

- برخی از مفسرین هم احتمال داده اند که این ضمیر به عیسی(علیه السلام) برگردد که در این حالت معنای آیه چنین می شود: «ما در وجود حضرت عیسی(علیه السلام) که در درون حضرت مریم(سلام الله علیها) تشکیل شده بود از روح خودمان در او دمیدیم.»

البته به نظر می رسد معنای اول ظهور بیشتر داشته باشد.

1- (1) . نک: همان ذیل آیه 12 / تحریم.

منابع

1. قرآن کریم.

2. نهج البلاغه، امام علی، جمع آوری سید رضی، با ترجمه آشتیانی و امامی زیر نظر ناصر مکارم شیرازی، انتشارات مطبوعاتی هدف، قم، بی تا.

3. بحارلانوار، محمدباقر مجلسی، تهران، المکتبهٔ الاسلامیهٔ، 110 جلدی، 1385 ق.

4. تحریر الوسیله، روح الله خمینی(ره)، قم، دارالکتب العلمیهٔ، 1390 ش.

5. میزان الحکمهٔ، محمد محمدی ری شهری، قم، دفتر تبلیغات اسلامی، چاپ سوم، 1367 ش.

6. تفسیر صافی، محمدحسن فیض کاشانی، بیروت، موسسه الاعلمی للمطبوعات، 5 جلدی، الطبعهٔ الثانیهٔ، 1402 ه- .

7. اصول کافی، محمد بن یعقوب کلینی، قم، دفتر نشر فرهنگ اهل البیت، چاپ اسلامیه، 1361 ش، 4 جلدی.

8. پژوهشی در اعجاز علمی قرآن، محمدعلی رضایی اصفهانی، تهران و رشت، انتشارات مبین، 1381 ش.

9. تفسیر نمونه، ناصر مکارم شیرازی، تهران، دارالکتب الاسلامیهٔ، 27 جلدی، 1364 ش.

10.

11. علم و دین، ایان باربور، ترجمه بهاء الدین خرمشاهی، تهران، مرکز نشر دانشگاهی، 1362 ش.

12. کتاب مقدس، انجمن کتاب مقدس ایران، تهران، 1987 و 1932، شامل تورات و انجیل و ملحقات آنها.

13. التحقیق فی کلمات القرآن الکریم، حسن مصطفوی، تهران، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، 1371 ش.

14. مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ابوعلی الفضل بن الحسن الطبرسی (امین الاسلام)، تهران، المکتبهٔ الاسلامیهٔ، چاپ پنجم، 1395 ه- .

15. درآمدی بر تفسیر علمی قرآن، محمدعلی رضایی اصفهانی، سازمان چاپ و انتشارات اسوه، 1375 ش.

16. درسنامه روش ها و گرایش های تفسیر قرآن (منطق تفسیر قرآن)، محمدعلی رضایی اصفهانی، انتشارات مرکز جهانی علوم اسلامی، 1382 ش.

انتشارات تفسیر و علوم قرآن

الف. کتاب های منتشر شده: 1. پرسش های قرآنی جوانان(1) ترنم مهر - محمدعلی رضایی اصفهانی و جمعی از پژوهشگران

2. پرسش های قرآنی جوانان(2) شمیم مهر - محمدعلی رضایی اصفهانی و جمعی از پژوهشگران

3. پرسش های قرآنی جوانان(3) باران مهر - محمدعلی رضایی اصفهانی و جمعی از پژوهشگران

ب. کتاب های در دست انتشار:

1. پرسش های قرآنی جوانان(4) اشارات علمی قرآن - محمدعلی رضایی اصفهانی و جمعی از پژوهشگران

2. فلسفه احکام(3) خداشناسی از راه کیهان شناسی - احمد اهتمام

3. ترجمه آموزشی قرآن - محمدعلی رضایی اصفهانی و جمعی از اساتید حوزه و دانشگاه

4. ترجمه تفسیری قرآن - محمدعلی رضایی اصفهانی و جمعی از اساتید حوزه و دانشگاه

5. اعجاز و شگفتی های علمی قرآن - محمدعلی رضایی اصفهانی و محسن ملاکاظمی

6. قرآن و علوم پزشکی - حسن رضا رضایی

7. قرآن و مدیریت - محسن ملاکاظمی

8. سیمای سوره های قرآن - محمدعلی رضایی اصفهانی

یادآوری: مراکز پخش کتاب های فوق در صفحه شناسنامه همین کتاب آمده است.

بسمه تعالی
هَلْ یَسْتَوِی الَّذِینَ یَعْلَمُونَ وَالَّذِینَ لَا یَعْلَمُونَ
آیا کسانی که میدانند و کسانی که نمیدانند یکسانند ؟
سوره زمر/ 9

مقدمه:
موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال 1385 هـ .ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:
موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفا علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب « مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:
1.بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)
2.تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی
3.جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه ، تبلت ها، رایانه ها و ...
4.سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو
5.گسترش فرهنگ عمومی مطالعه
6.زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:
1.عمل بر مبنای مجوز های قانونی
2.ارتباط با مراکز هم سو
3.پرهیز از موازی کاری
4.صرفا ارائه محتوای علمی
5.ذکر منابع نشر
بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :
1.چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه
2.برگزاری مسابقات کتابخوانی
3.تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...
4.تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...
5.ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com
6.تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...
7.راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی
8.طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...
9.برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)
10.برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)
11. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در 8 فرمت جهانی:
JAVA.1
ANDROID.2
EPUB.3
CHM.4
PDF.5
HTML.6
CHM.7
GHB.8
و 4 عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :
ANDROID.1
IOS.2

WINDOWS PHONE.3
WINDOWS.4
به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .
درپایان :
از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان -خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آباده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی -پلاک 129/34- طبقه اول
وب سایت: www.ghbook.ir
ایمیل: Info@ghbook.ir
تلفن دفتر مرکزی: 03134490125
دفتر تهران: 88318722 ـ 021
بازرگانی و فروش: 09132000109
امور کاربران: 09132000109